

اختلافات ما

محمد رضا شالگونی

رفقای عزیز راه کارگری! نامه سرگشاده درونی به امضای ... نفر از رفقا، ضربه بزرگ و بی سابقه ای بر فضای اعتماد و همکاری رفیقانه در روابط تشکیلاتی ما وارد آورده است. بقیه در صفحه ۸

سال ۱۳۸۹ سال بحران های کارگری؟

مصاحبه رادیو فرانسه با محمد رضا شالگونی. بقیه در صفحه ۵

روز چهارم بهمن سالروز جان باختن عده ای از کارگران بی گناه معدن خاتون آباد شهر بابک است.

بقیه در صفحه ۷

فشارها بر بازماندگان کشتار دهه شصت را پایان دهید در حمایت از مهین فهیمی، امید منتظری و زهره تنکابنی

بقیه در صفحه ۴

درس های هائیتی

فیدل کاسترو - برگردان: مهرگان

بقیه در صفحه ۶

تاملات فیدل کاسترو

اعلام پایان یکی از بی شرمانه ترین

عملیات نجات تاریخ!

بقیه در صفحه ۷

یوسف لنگرودی

گزارش خبری مالی

کانون همبستگی با کارگران ایران- گوتنبرگ(سوئد)

در پاسخ به فراخوان علی نجاتی از فعالان سندیکای مستقل کارگران نیشکر هفت تپه. بقیه در صفحه ۳

مصاحبه با وکیل آرش رحمانی پور: از اعدام شوکه

شدم، نه وکیل و نه خانواده اش خبر داشتند

بقیه در صفحه ۲۰

اعلامیه هیئت اجرایی سازمان

به موج اعدام های جنایت کارانه اعتراض کنیم



در سحرگاه پنجشنبه ۸ بهمن ماه ۱۳۸۸، محمدرضا علی زمانی و آرش رحمانی پور که احکام اعدام شان به تائید دادگاه تجدید نظر تهران رسیده بود، در زندان اوین به دار آویخته شدند. بقیه در صفحه ۲

طرح تفرقه اندازی دستگاه ولایت را

می توان درهم شکست

گفتار سیاسی رادیو راه کارگر

جمعه ۲ بهمن ۱۳۸۸ - ۲۲ ژانویه ۲۰۱۰

بقیه در صفحه ۳

موج گسترده اعدام، بازداشت، شکنجه، در

آستانه مراسم ده روزه سالگرد انقلاب بهمن

*تمودار سرکوب ها مبین آن است که کودتاچیان بر اساس یک سیستم اولویت عمل می کنند، و مثلا به اعدام های وحشیانه در کردستان اولویت خاصی داده اند.. بقیه در صفحه ۲

وای که اگر ذره ای آزادی در این کشور پلاکشیده بود...

کامران صفایی

*رسانه حامی کودتا در یک توهین بی شرمانه، جوانان شجاع و آزادیخواه کشور را که با شوری حماسی و با دست خالی در برابر سرکوبگران ایستادگی کرده و با خون خود حماسه آفریده اند، "سربازان خیابانی سران فتنه و قدرت طلب" نامیده، که با "لقمه حرام" رشد کرده اند.. بقیه در صفحه ۴

به موج اعدام های جنایت کارانه اعتراض کنیم



در سرگناه پنج شنبه ۸ بهمن ماه ۱۳۸۸، محمدرضا علی زمانی و آرش رحمانی پور که احکام اعدام شان به تائید دادگاه تجدید نظر تهران رسیده بود، در زندان اوین به دار آویخته شدند. در روز شنبه ۳ بهمن ۱۳۸۸ نیز خدایار رحمت زهی شهنازی فعال سیاسی فرهنگی بلوچ در زندان زاهدان به دار آویخته شد. اجرای احکام جنایت کارانه ی اعدام در شرایطی آغاز شده که دادگاه های انقلاب اسلامی تهران ۹ نفر دیگر از دستگیر شده گان در تظاهرات ماه های اخیر و روز عاشورا را به اعدام محکوم کرده اند. بر اساس اطلاعیه دادگاه انقلاب اسلامی تهران : " اتهام محاربه و تلاش برای براندازی نظام جمهوری اسلامی و عضویت در گروهک مسلح ضدانقلابی انجمن پادشاهی و گروهک تروریستی منافقین از جمله اتهامات این محکومان است". از سوی دیگر هم اکنون ۲۱ نفر از فعالین سیاسی و مدنی کرد به اعدام محکوم شده اند و اسامی ۶ نفر از محکومین به اعدام از میان زندانیان بلوچ نیز روشن شده است.

دستگاه قضایی جمهوری اسلامی در شرایطی صدور احکام اعدام و اجرای آن را تشدید کرده که در لیست اتهامات وارده، هیچ سخنی از اقدام مسلحانه محکومان به میان نیامده است. این نشان از آن دارد که حاکمیت جمهوری اسلامی حتی به قوانین خود نیز پای بند نیست و از آن جا که از قدرت تظاهرات و اعتراضات مردمی بویژه در آستانه ی ۲۲ بهمن به وحشت افتاده و زمین زیر پای خود را لرزان می یابد، جوانان این مرز و بوم را حلق آویز می کند. دستگاه ولایت که به آماج اصلی اعتراضات ضد دیکتاتوری مردم تبدیل شده، پناه بردن به زورگریان را تنها راه حل می داند به این امید که هراس را در دل جوانان و مردم مستولی سازد. این دستگاه مستبد، هم زمان برای کاهش قدرت مردمی، فشار بر اصلاح طلبان برای تسلیم را نیز دو چندان کرده است. اما مردمی که تنها در چند ماه اخیر، شهدای بسیاری را تقدیم راه مبارزه علیه استبداد فقهاتی کرده اند، از این سیاست بزدلانه و بیشرمانه ترسی به دل راه نخواهند داد.

سازمان ما از جوانان و مردم آزاده می خواهد در این شرایط حساس، خانواده های شهدای جنبش ضد دیکتاتوری و خانواده های زندانیان سیاسی را تنها نگذاشته و اجازه ندهند که مزدوران رژیم اسلامی با تشدید فشار بر آن ها، بر زخم دلشان نمک بپاشند. سازمان ما ضمن محکوم کردن اعدام های ددمنشانه، از تمامی آزادیخواهان و برابری طلبان و همه ی احزاب و سازمان های سیاسی و نهادهای مدافع حقوق بشر می خواهد به این سیاست جنایت کارانه، از هر طریق ممکن، اعتراض کنند و با طرح اعتراض خود در میان نهاد ها و سازمان های مدافع حقوق بشر در سراسر جهان، مانع ادامه ی این سیاست بیرحمانه شوند.

مرگ بر رژیم جمهوری اسلامی

زنده یاد آزادی زنده باد سوسیالیسم

هیئت اجرایی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

۸ بهمن ماه ۱۳۸۸ - ۲۸ ژانویه ۲۰۱۰

موج گسترده اعدام، بازداشت، شکنجه، در آستانه مراسم ده روزه سالگرد انقلاب بهمن

روشنگری: این روزها هیچ چیز به اندازه مرور ساده عناوین خبرها، در تشخیص سیاست دستگاه ولایت در برابر جنبش عمومی اعتراضی و ترس و وحشت عمیقی که این دستگاه ظلم و جنایت را فرا گرفته است، گویا و رسا نیست. بار دیگر موجی از دستگیری های گسترده در شهرستان های ایران براه انداخته اند. یک جوان بلوچ در خاش اعدام شده است. یک زندانی سیاسی در اوین جان خود را از دست داده است. پرونده زندانی محکوم به اعدام دیگری به دادگاه رفته است. برای یک نفر دیگر حکم اعدام صادر شده است. و برای دو زندانی سیاسی کرد هم حکم اعدام داده اند. دادگاههای فرمایشی، به کار محاکمه اسرای جنبش اعتراضی ادامه می دهند و حکم "محاربه یا نظام" را عمداً جلو کشیده اند و رسانه ای کرده اند تا بر غلظت ارباب بیافزایند. خبرها نشان می دهد که در سه روز اخیر از فعالین دانشجویی، سیاسی و مدنی، زنان و وکلای مردم تا مهاجرین افغانی، اقلیت دینی بهایی، سنی و درویش گنابادی، از هنرمند و روزنامه نگار تا استاد دانشگاه هیچ کس در امان نمانده است.

اخبار زندان هم در جای خود وحشتناک است: بند مخوف ۲۰۹ ملو از زندانیان سیاسی که تحت شکنجه های قرون وسطانی قرار دارند، زندانیان در معرض حمله ماموران و ضرب و شتم دسته جمعی قرار دارند. بر شمار بازداشت شده گان پس از اعتراضات عاشورا بر اساس اعتراف رسمی ۴۰ نفر دیگر افزوده شده است. ابعاد دستگیری ها در حدی است که در خبرها گفته می شود که مجموعه سالن فرهنگی زندان گوهردشت کرج را برای رفع کمبود جا به محل بازجویی و شکنجه دستگیر شدگان روز عاشورا تبدیل کرده اند.

این موج اعدام، سرکوب و شکنجه که از عاشورا به این سو یک بند ادامه یافته است، اولاً و پیش از هر چیز وحشت کودتاچیان را از جنبش عمومی اعتراضی مردم ایران نشان می دهد. اگر چه نمودار سرکوب ها مبین آن است که هیات حاکمه بر اساس یک سیستم اولویت عمل می کند، و مثلاً به اعدام های وحشیانه در کردستان اولویت خاصی داده شده است. و اگر چه در کنار سرکوب، به شیوه آزمون و خطا شاهدیم که از هر ابزار دیگری برای ایجاد شکاف و اختلاف در صفوف جنبش ضد دیکتاتوری و درهم شکستن همبستگی مبارزاتی مردم بهره می برد، اما اخبار و گزارش های منتشره نشان می دهد که حداقل بخشی از بازداشت های روزهای اخیر با فراخوان های مربوط به مراسم ده روزه سالگرد انقلاب بهمن مربوط است. و این فراخوان ها البته هر روز که به زمان برگزاری آنها نزدیک تر می شویم، وسیع تر می شود.

ثالثاً: سرکوب های شدید و لجام گسیخته نشان می دهد که برخلاف برخی ارزیابی های نادرست، دستگاه ولایتی به هیچ وجه جا و ظرفیت عقب نشینی واقعی ندارد و چنین قصدی هم ندارد. اتفاقاً درست در مورد همان نیروهایی که خامنه ای از آنها به عنوان "خواص" نام برده است، به عنوان خط مقدم نیروهایی که کودتاچیان می خواهند ارتباط آنها را با جنبش اعتراضی هر چه سریع تر قطع کنند، دو راهکار را به موازات هم پیش می برند: درخواست تسلیم به سیاست های ولایت فقیه و انزوا از طریق سرکوب، ترور و اختناق.

ثالثاً: همین موج وسیع اعدام، شکنجه و سرکوب اوج ناکامی کودتاچیان را بهتر از هر چیز دیگر نشان می دهد: همه شقاوت ها و جنایت های آنها نتوانسته است در اراده مردم خدشه ای جدی وارد کند؛ نتوانسته است روحیه برانگیختگی، پیکارجویی، مقاومت و اعتراض مردم را درهم بشکند. اگر چنین نبود، سرکوب لجام گسیخته ای که این روزها شاهدیم بکلی بی معنا بود. زیرا کاملاً روشن است که حتی وحشی ترین دیکتاتوری ها هم در سرکوب معمولاً به محمل هایی برای توجیه اعمالشان نیاز دارند.

رابعاً: سرکوب ها نه تنها به موفقیت کودتاچیان در دستیابی به هدف اصلی و مرکزی شان، یعنی از میان برداشتن جنبش اعتراضی نینجامیده است، که اگر به روندی نگاه کنیم که بویژه از روز قفس به این سو شاهد بودیم، محل تردید بسیار جدی است که بتواند نقش بازدارنده تعیین کننده ای در ۲۲ بهمن امسال هم ایفا نماید. اگر از فراخوان هایی عزمیت کنیم که این روزها به وسعت در حال انتشار است، می توان گفت که ۲۲ بهمن کابوس تازه دیکتاتوری است. سال های آنگار برای مردم ایران که آزادی شان به سرقت رفت و نان شان به یغما، "دهه فجر" معادل "دهه زجر" بود؛ شاید بیش از هر چیز از این جهت که شرایط بازتکرار انقلاب مهیا نبود، حالا بر عکس شده است: مراسم "دهه فجر" به "دهه زجر" رژیم تبدیل شده است.

۲ بهمن ۱۳۸۸

طرح تفرقه اندازی دستگاه ولایت را می توان درهم شکست

گفتار سیاسی رادیو راه کارگر
جمعه ۲ بهمن ۱۳۸۸ - ۲۲ ژانویه ۲۰۱۰

جدایی خواص از آشوبگران و ایادی ضد انقلاب! جدایی! جدایی! هر چه سریع تر و قطعی تر! این ها کلمات و عباراتی است که دستگاههای تبلیغاتی کودتاچیان، امام جمعه ها، چهره های ریز و درشت اصولگرا در روزهای اخیر، چه به زبان اندرز و چه تهدید، دم به دم از تریبون های مختلف خود تکرار کرده اند. خواست رژیم ولایی خیلی روشن و مشخص است: آنها اعلام وفاداری مطلق و بی چون و چرای هاشمی، موسوی، کروبی و ختایی از ولایت مطلقه فقیه، تن دادن به نتیجه انتخابات و در واقع پذیرش کامل کودتا، و محکوم کردن قاطعانه مردم و حرکت های اعتراضی را خواستارند. و رو به آنان تهدید می کنند که یا تسلیم شوید یا در انتظار سقوط باشید. یا خودتان را جدا کنید و فاصله بگیرید با نمی توانید در این کشور بمانید. دستگاه ولایت و بلندگوهای تبلیغاتی اش صاف و ساده انتظار دارند که سران اصلاح طلب و سایر معضویان این جناح سرشان را در سینی نقره تقدیم خامنه ای و شکنجه گران و آدمکشان تحت امرش کنند، تا وی هر وقت که توازن قوا مناسب بود و جنبش اعتراضی را درهم شکست، سرهایشان را به تلافی ترمرد و اعتراض به کودتا، روی سینه هایشان بگذارد. جالب است که دستگاه ولایی در مقابل دریافت این سینی نقره، هیچ وعده ای، حتی تضمین خشک و خالی در باره تامین امنیت جانی آنها در لفظ هم حاضر نیست بدهد. دستگاه ولایی و بوق های رسانه ای اش، خودکشی سیاسی سران اصلاح طلب در انتظار عموم را می خواهند. انگار نه انگار که حدود پانصد تن از شخصیت ها و چهره های سیاسی همین جناح اصطلاح طلب را از ۷ ماه پیش به این سو گروه گروه راهی زندان کرده، تحت شکنجه قرار داده، و به اعتراف و ندامت در دادگاه فرمایشی کشانده اند؛ انگار نه انگار که خون همین یاران سابق خویش را ریخته اند و روز روشن به آنها تیراندازی کرده اند. راستی که این حد از وقاحت را فقط می توان در یک رژیم کهریزی با ۳۰ سال سابقه قتل و کشتار و جنایت سراغ گرفت. حقیقت این است که خود همین طرح صریح و تهدید آمیز لزوم جدایی فوری و قطعی "خواص" از جنبش اعتراضی مردم به شفاف ترین شکل ممکن نشان می دهد که دستگاه ولایت: اولاً به هیچ وجه توان عقب نشینی و ظرفیت تن دادن به مطالبات اصلاحی را تا زمانی که با تهدید یک جنبش گسترده ضد دیکتاتوری روبروست ندارد.

ثانیاً و درست به همین دلیل، ابزار اصلی اش برای مقابله با جنبش اعتراضی نقدا سرکوب بی مهلبا و خشونت لجام گسیخته تر است، نه عقب نشینی از طریق امتیازدهی. قطعه قطعه کردن جنبش اعتراضی و گوه گذاشتن میان اصلاح گرایان و ساختارشکنان در وضعیت فعلی تلاشی است برای از میان برداشتن سپر حفاظتی جریان اصلاح طلب و منزوی کردن آنها به قصد یکسره کردن کارشان. خود جنبش اعتراضی هم در وضعیت فعلی از این جدایی البته نفعی نمی برد.

سیاست تفرقه افکنی دستگاه ولایی در جنبش اعتراضی را می توان درهم شکست. این سیاست را با تلاش بر گسترش هر چه بیشتر دامنه جنبش توده ای، باید درهم شکست!! در شرایطی که تفاوت های مثنی سیاسی در میان گرایش های موجود در جنبش اعتراضی یک واقعیت انکارناپذیر است، تنها با پذیرش اصل تنوع شکل های مبارزه در سطوح مختلف در میان همه گرایش های جنبش اعتراضی، و حفظ همبستگی و همسویی در آماج کردن دستگاه ولایت به عنوان سرمنشا اصلی زور و سرکوب و جنایت است که می توان از شکاف و نفاق در جنبش ضد دیکتاتوری و بهره برداری از آن از سوی کودتاچیان جلوگیری کرد. پذیرش تنوع مطالبات، رنگ ها، پرچم ها، روش ها و گونه گونی سطوح اعتراض نه تنها مایه حفظ همبستگی در پیکار ضد استبدادی در وضعیت کنونی، که شالوده مهمی در چرخش به سوی تقویت خصلت دمکراتیک مبارزه است. زیرا دمکراسی بدون پذیرش واقعیت تنوع جنبش، نمی تواند پا بگیرد و نمی تواند به جایگزین استبداد تبدیل شود. در شرایطی که ۲۲ بهمن در راه است و فراخوان های پی در پی برای تبدیل این روز به خیزشی دیگر علیه استبداد و خودکامگی در حال انتشار، باید توانست با حفظ همبستگی و همدلی این روز را نیز به نمایش شکوهمندی از اراده توده ای در نفی زور و دیکتاتوری تبدیل کرد.

گزارش خبری مالی

کانون همبستگی با کارگران ایران - گوتنبرگ (سوئد)

در پاسخ به فراخوان علی نجاتی از فعالان سندیکای مستقل کارگران نیشکرهفت تپه کارگران ایران اقدام هر چند کوچک ما، در برابر روحیه مقاوم و با اصالت شما زحمتکشانی است که تا پای جان ایستاده اید و حاضر نشده اید که در مقابل بی عدالتی ها و زورگونی ها گردن فرود آرید. اقدام انسانی و اجتماعی ما تا این لحظه هر چند ناچیز، اما نمایانگر همبستگی و پیوند سالیان ما به خواست طبقه ایست که خود برخاسته از میان آنیم. کارگرانی که تا به امروز به پای خود ایستادند و حاضر نشده اند، به دورسفره هر مرتجع و مدعی جانبداری از حقوق کارگران و عمله های شبکه های ملیفایی بنشینند دست دراز نمایند. شبکه هایی که آگاهانه، مزورانه و با رندی واسطه می تراشند، که پیوند عمیق ما با شما را بگسلند تا خود نان به نرخ روز خورند.

ما فعالان "کانون همبستگی با کارگران ایران، گوتنبرگ - سوئد" همانطوریکه تا به امروز در سری اقدامات عملی خود نشان داده ایم، در همبستگی با یکایک شما و اعضاء خانواده تان، هیچگاه از وظایف انسانی خود شانه خالی نکرده و هیچ نوع انگ و اتهامی، ما را از پیشبرد وظایف انقلابی مان، که پشتیبانی از شما و مبارزات مستقل شماست، باز نمی دارد.

ما به عنوان نهادی دمکراتیک و فرا گروهی و سازمانی تا به امروز، استقلال عمل به معنای واقعی تشکل های مستقل کارگری را بر رسمیت شناخته و از موجودیت آنها به دفاع برخاسته ایم و همواره نیز به امر استقلال مالی و آن وجه از تاکیدات فراخوان علی نجاتی بعنوان چهره شناخته شده سندیکای مستقل نیشکرهفت تپه شوش، تاکید داشته ایم که ایشان در فراخوان خود به آن صراحت داده اند.

ما نیک اطمینان داریم که عمل ما در برانگیختن و مشارکت دادن جامعه شریف و آزادیخواه ایرانی و شهروندان جامعه میزبان دریاری به کارگران ایران همچون خاری در چشم این شبکه های ارتجاعی و مافیایی بوده و می باشد.

ما بر آنیم که دفاع مالی از کارگران ایران، دفاع از حرمت و شان انسانی است و ما پیگیر اقدام خود می باشیم. حتی اگر دوستانی به نا حق اتهاماتی را متوجه ما نمایند ما از اقدام خود باز نمی مانیم. چرا که از یک سرشتیم و این عمل را جزء وظایف خویش در رودرویی با حکومت ضد کارگری ایران می شناسیم.

اعلام می داریم: ما از مجموع مبالغ جمع آوری شده در دوره اخیر، مبلغ ۳۰۰۰۰۰ تومان کمکی ناچیز، برای یاری خانواده های زندانی فعالان سندیکای مستقل کارگران نیشکرهفت تپه در پاسخ به فراخوان آقای علی نجاتی به ایران فرستاده ایم.

ما بر این باوریم که یاری رسانی بیدریغ و بی ادعا به خانواده های کارگران و زحمتکشان ایران یاری به مبارزات حق طلبانه ی آنان است. همه شما هد و عمل کرد ما، علنی و شفاف و اسنادش نیز موجود است. شوربختانه ما نه به تازگی و نه به خواست و میل خود که اغلب در بردار و تبعیدیان سالهای خون و جنایت جمهوری سرمایه داری اسلامی ایران در دهه ی شصت می باشیم که چنانچه قصد پرکردن "جیبهای خالی" خود را داشتیم همانند بیشمارانی دیگر از بهترین امکانات برای پرکردن آنها برخوردار بودیم. از قدیم هم گفته اند: آن را که حساب پاک است از محاسبه چه باک است!

در ریز اقدامات این دوره از فعالیت یاری رسانی مالی خود را به مانند دوره های پیشین جهت آگاهی عموم گزارش می نمایم.

با احترام:

مسولین کانون همبستگی با کارگران ایران - گوتنبرگ (سوئد)

۲۰ ژانویه ۲۰۱۰ برابر ۳۰ دی ۱۳۸۸

موجودی صندوق تا پایان دی ماه ۱۳۸۸

۲۳۵۰۳ کرون سوئد

توجه: مبالغ فوق در مرکز اندیشه با حضور خاتم هارمیر افشاری، نرگس شریفی و آقایان: فرخ قهرمانی و امیرجوهری و داوود رحیمی شمارش و صورتجلسه گردید.

ریز لیست کمک ها را در سایت راه کارگر ملاحظه نمایند.

وای که اگر نرّه ای آزادی در این کشور بلاکشیده بود...

کامران صفایی

روزنامه هتاک "سیاست روز" در سرمقاله ای به قلم "علی یوسف پور" ضمن ارائه یک نوع باصلاح "تحلیل طبقاتی" از اعتراضات مردمی و صف بندی های آن، جوانان معترض را که با شوری حماسی و با دست خالی در برابر سرکوبگران وحشی باند ولایت مطلقه فقیه ایستادگی کرده و با خون خود حماسه آفریده اند، "لقمه حرام" نامیده است. این لمین مطبوعاتی ادعا کرده است: "در حقیقت این آشوبها را می توان درگیری فقر و غنا، عدالتخواهی در مقابل زیادهخواهی و قدرت طلبی در مقابل خدمتگذاری توصیف نمود. طبقات مشارکت کننده در آشوبها از ضد انقلابهای شناخته شده، گروههای سکولار، منافقین، بهائیان، احزاب کمونیست مانند توده‌ای‌ها و چریک‌های فدایی و در نهایت طبقه نو کیسه‌ای که از طریق رانت خواری بعد از انقلاب ظهور کرده بودند که بسیاری از آنان از انقلابیون سابق محسوب می شوند."

"سیاست روز" جوانان شجاع و آزادیخواه ایران را "سربازان خیابانی سران فتنه و قدرت طلب" می نامد و می نویسد که اینها "عمدتا جوانانی بودند که از سفره‌های رانت خواری و شبهه خواری ارتزاق نموده و شکم‌های آنان با حرام پر شده و گوش‌استخوانشان با لقمه حرام رشد کرده بود (و) در مقابل انقلاب، مردم و رهبر آنان ایستادند."

وای که اگر نرّه ای آزادی بیان و اجتماعات در این کشور بلاکشیده بود، "سیاست روز" زیر فریاد اعتراض خانواده های جان باختگان اعتراضات مردمی از پا درمی آمد و باید به خاطر این بی شرمی پاسخگو می شد. آیا ندا آقا سلطان این سمبل مظلومیت جنبش آزادیخواهی مردم ایران که امروز روز تولدش است، "لقمه حرام" بود؟ "کیانوش آسا" از سفره‌های رانت خواری و شبهه خواری ارتزاق نموده بود؟ آیا سهراب اعرابی "شکمش با حرام پر شده بود"؟ یا حرام خواران و رانت خواران را "سیاست روز" اگر می چوید باید آینه در برابر خویش و نظامش بگیرد که بیاید؟ این جوانان شجاع و مبارز این مردم تهیدست اند که حرام لقمه اند، یا شمایان که از ۶۰ اسکله خصوصی شب و روز اجناس قاچاق وارد می کنید و به قیمت نابودی اقتصاد کشور و گسترش فقر و بیکاری و از بین بردن صنایع و به گرسنگی کشاندن کارگر و زحمتکش این مملکت جیب هایتان را پر کرده اید؟

"حرام لقمه" "اشکان" است یا شما مزدوران و ادمخوران سیاه دلّی که از قاچاق مواد مخدر تا قاچاق برده جنسی و از دخانیات تا سنگ قبر در دست شان است و مثل یک زالوی واقعی خون این مردم را در شیشه کرده اید؟

"حرام لقمه" ترانه موسوی بود که بعد از تجاوز جسدش را به آتش کشیدید یا شما متجاوزان جنسی کهریزک که به او تجاوز کردید؟ "حرام لقمه" جوانان عاصی این مردمنده، یا "آقا مجتبی" و "آقا مصطفی" و آقا زاده های دیگر و سلاح هایی مثل مرتضوی و افرادی مثل روح الله حسینیان، این "خسرو خوبان" شماها که زمانی قاتل بوده؟ "سیاست روز"، "فارس"، "ایرنا"، "جوان" و سایر بوق های رسوای تبلیغاتی ایادی کودتا بدانند که روزی باید درست مثل خود خامنه ای در برابر ملت به خاطر نقش کثیف و تبهکارانه ای که علیه ملت ایران ایفا کرده اند، پاسخگو باشند.

لمین های مطبوعاتی و رسانه ای کودتا بدانند که دوران آنها به سر رسیده است. آفتاب عمر نظام منحوس ولایت مطلقه فقیه بر لب پام است.

۳ بهمن ۱۳۸۸

فشارها بر بازماندگان کشتار دهه شصت را پایان دهید

در حمایت از مهین فهیمی، امید منتظری و زهره تنکابنی

بیش از بیست سال از کشتار زندانیان سیاسی در ایران می گذرد و هنوز هیچ پاسخی به خانواده های این زندانیان و نیز افکار عمومی داده نشده است که این افراد چرا و به حکم چه دادگاهی به مرگ محکوم شدند و آیا برای دولتی که در آن سال ها در صدد کسب کامل قدرت بود هیچ گریزی جز کشتار مخالفان وجود نداشت؟

پس از گذشت سالها هنوز تعداد دقیق کشته شدگان مشخص نیست و حاکمیت نه تنها تا به حال مسئولیت این فاجعه و پیامدهای آن را بر عهده نگرفته است، بلکه حتی در تمام این سالها با برگزاری مراسم یادبودی که از سوی خانواده ها در معروف ترین گور دسته جمعی این زندانیان در خاوران و گورستانهای دیگر برگزار می گردد برخورد کرده اند.

از آن سالهای سیاه و خونین دو دهه گذشته است ولی خانواده های قربانیان این فاجعه تاریخی از گزند بی عدالتی ها در امان نمانده اند و سالهاست نه تنها از عمده حقوق اجتماعی خود به عنوان یک شهروند

محروم بوده اند بلکه همواره به بهانه های مختلف تحت بازجویی و فشار قرار گرفته اند، اما آنها به جای سرگردانی در دایره خشونت راهی دیگر جستند و در راه دستیابی به صلح و اجرای عدالت و قانون برای همه مردم فعالیت کردند، آنان چاره کار را در پایان خشونت جستجو می کردند و اکنون دیگر بار اسیر خشونتی شدند که گویا بی وقفه بر سرنوشت آن ها سایه افکنده است.

در نیمه شب ششم دی ماه ۱۲ نفر از ماموران وزارت اطلاعات به منزل مهین فهیمی همسر یکی از کشته شدگان دهه شصت و زنی که در این سال ها جز برای صلح فعالیت نکرده است، هجوم برده و پس از تفتیش منزل او و همسایگان با رفتاری توهین آمیز اقدام به ضبط وسایل شخصی و کامپیوترهای ساکنان این منازل و بازداشت آنان به همراه مهمانانشان کردند. صبح روز بعد زمانی که فرزند مهین فهیمی (امید منتظری) دانشجوی رشته حقوق دانشگاه علامه طباطبائی که در حوزه فرهنگ و اندیشه فعالیت می کرده است، به اداره پیگیری اطلاعات مراجعه می کند و آستانه امتحانات آخرین ترم تحصیلش، توسط ماموران بازداشت می شود. این مادر و پسر سال ها قیل زمانی که مادر فرزند خویش را آپستن بوده نیز مدتی را با هم در زندان گذراندند و اکنون بعد از سال ها باز در کنار یکدیگر در محبس قرار گرفته اند، اما این بار بی خبر از هم.

در یکی از همان روزهای ابتدایی دی ماه زهره تنکابنی یکی دیگر از بازماندگان دهه شصت نیز در منزل شخصی خود و علی رغم بیماری بازداشت شده است او همچون دوست و یار قدیمی خود مهین فهیمی همواره برای صلح فعالیت نموده و در این سال ها یکی از مادران صلح ایران زمین بوده است. یکی از زنانی که اگر چه شاهد زندان و شکنجه و کشتار بوده اند اما هرگز رویای صلح را از سر بیرون نکرده اند.

آنان در این سال ها صبورانه درد خود را تاب آورده اند تا فردایی صلح آمیز را برای این سرزمین به ارمغان آورند.

اکنون ما امضا کنندگان این بیانیه خواستار پایان فشارهای مضاعف بر بازماندگان کشتار دهه شصت بوده و با توجه به اینکه آنان فعالیتی خارج از چارچوب های قانونی نداشته و جز برای صلح و اجرای عدالت و قانون، فعالیتی نکرده اند، از تمامی سازمان های مدافع حقوق بشر خواهان حمایت از زهره تنکابنی، مهین فهیمی و امید منتظری و از مسئولان قضایی خواهان آزادی بی قید و شرط آنان و دیگر زندانیان هستیم. برای امضا به این آدرس ها مراجعه کنید:

<http://spreadsheets.google.com/viewform?formkey=dGgzY2lWYzqxMDFQa240UzhJODdTtKE6MA>

.....

* پیوندها *

سردبیر نشریه: منصور نجفی

mansour.nadlifi@telia.com

ایمیل روابط عمومی سازمان

public@rahekargar.net

تلفن روابط عمومی سازمان

0049-69-50699530

شماره فاکس سازمان

۳۳-۱-۴۳۴۵۵۸۰۴

سایت راه کارگر

www.rahekargar.net

سایت خبری راه کارگر

<http://rahekargar.wordpress.com>

سایت اتحاد چپ کارگری

www.etehadchap.org

سایت رادیو صدای کارگران ایران

www.sedayekargaran.com

نشر بیدار

www.nashrebidar.com

نشریه انگلیسی ایران بولتن

www.iran-bulletin.org

توجه: مقالاتی که با کد "دیدگاه" مشخص میشوند، الزاما بیانگر مواضع سازمان نیستند.

سال ۱۳۸۹ سال بحران های کارگری؟

مصاحبه رادیو فرانسه با محمد رضا شالگونی.

رادیو فرانسه به قلم: ناصر اعتماد

در نخستین جلسه عالی شورای اشتغال معاون اول محمود احمدی نژاد، رئیس جمهوری، و دیگر مقامات دولت دهم ضمن اعتراف به فراگیر شدن بحران بیکاری مشکل اصلی کشور و دولت را در حال حاضر مسأله اشتغال نامیدند. آمار رسمی دولت نشان می دهد که بیکاری با شیب تندی در حال پیشروی است، به طوری که تنها در پانزده گذشته بیش از ۲۴٪ جوانان بین ۱۵ تا ۲۴ سال بیکار بوده اند.

بر اساس آمار رسمی ۸۷٪ بیکاران کشور را جوانان بین ۱۵ تا ۳۰ سال تشکیل می دهند و در این میان ۴۵٪ بیکاران جوان شامل فارغ التحصیلان دانشگاه ها و مراکز آموزش عالی کشور هستند.

مقامات از جمله عوامل افزایش بیکاری را در کشور کاهش سرمایه گذاری اعم از داخلی و خارجی، کاهش بودجه های عمرانی و هدایت بودجه های مصوب عمرانی به سوی هزینه های جاری دولت، فرار سرمایه ها، کاهش امنیت، فضای نامناسب و پرخطر کسب و کار، وضعیت وخیم صنعت، حجیم تر شدن هزینه های دولت و نیز واردات قاچاق دانسته اند که به گفته رئیس کمیسیون صنایع مجلس دست کم به ۱۷ میلیارد دلار در سال بالغ می شود.

به گفته هادی ایزدپرست، دبیر انجمن صنفی کارفرمای چرمسازان استان خراسان رضوی، در نتیجه ورود قاچاق کفش های چینی و تایلندی به کشور، از مجموع ۶۵ کارخانه چرمسازی این استان تنها ۲۰ کارخانه باقی مانده و مابقی تعطیل و ورشکسته شده اند.

رئیس اتحادیه تولیدکنندگان و فروشندگان کفش استان اصفهان می گوید که تنها در سال جاری، به دلیل ورود بی رویه کفش های چینی، دست کم ۵۰٪ از مجموع هزار واحد تولید کفش اصفهان تعطیل شده اند. به این ترتیب، ۲۵۰۰ کارگر این واحدها هم اکنون بیکار هستند.

سیاست تثبیت نرخ ارز که عملاً دلار دوهزار و پانصد تومانی را به طور مصنوعی به کمتر از هزار تومان کاهش داده، واردات کالا را اعم از قاچاق و غیرقاچاق پرسود و بنگاه های تولیدی را یکی پس از دیگری ورشکسته و تعطیل کرده است.

در استان خوزستان بسته شدن ۱۳ واحد بسته بندی خرما به بیکار شدن ۴۰۰۰ کارگر منجر شده است. معاون اتحادیه خشکیار استان خوزستان می گوید که اگر وضع به همین منوال ادامه یابد به زودی حتی یک واحد تولیدی هم نخواهد توانست در این استان فعالیت کند و در نتیجه حدود ۲۰ تا ۲۵ هزار نفر به خیل بیکاران خواهند پیوست.

اخراج گسترده کارگران از آغاز سال جاری در واحدهای مختلف تولیدی کشور آغاز شد. پس از اخراج کارگران کارخانه سامان نوبت به اخراج کارگران مخابرات سقز رسید و بعد از آن موج بیکاری واحدهای مختلف کشور از آذربایجان شرقی تا کرمانشاه، ایران صدرای بوشهر، لوله سازی اهواز، ایران تفال ساوه، کشت و صنعت شمال، توزین گر، پایا، هوایر و صدها کارگاه ریز و درشت را دربرگرفت. حتی شرکت های بزرگی مانند ایرالکو، شرکت ملی سرب و روی، واگن سازی پارس از گزند موج های گسترده بیکاری در امان نمانده اند.

چندی پیش مدیر کل دفتر صنایع برق، الکترونیک و فن شناسی اطلاعات وزارت صنایع از کاهش ۶۰ درصدی ظرفیت تولید لوازم خانگی خبر داد و گفت: هم اکنون ظرفیت تولید برخی از کارخانه های تولید لوازم خانگی به صفر رسیده است.

مرکز پژوهش های مجلس در گزارشی پس از اعلام کردن سال ۸۶ به عنوان بدترین سال در زمینه سرمایه گذاری صنعتی تصریح کرده است که در زمینه سرمایه گذاری صنعتی سال ۸۸ از بدترین سال مورد بررسی مرکز پژوهش های مجلس یعنی سال ۸۶ نیز بدتر بوده است.

بر اساس نماگرهای بانک مرکزی جمهوری اسلامی در سه ماهه اول سال ۸۷، تنها ۹ هزار و ۲۶۳ جواز تأسیس واحدهای جدید صنعتی صادر شد که نسبت به دوره مشابه سال ۸۶ بیش از ۲۰٪ کاهش داشته است. در این حال، ارزش سرمایه گذاری مورد نیاز برای تأسیس واحدهای جدید صنعتی در سال ۸۷ به میزان ۱۸۰۳٪ نسبت به سال ۸۶ کاهش نشان می دهد و تردیدی نیست که این روند نزولی در سال ۸۸ با توجه به اثرات بحران جهانی و رکود تورمی مسلط بر اقتصاد کشور، شتاب بیشتری گرفته است.

افزایش بیکاری نگرانی مقامات تهران را از تبدیل بحران اقتصادی کشور به بحران های کارگری افزایش داده و از آنها یکی از چالش های مهم جمهوری اسلامی در سال جاری را ساخته است.

پرسش این است که در نبود تشکل های مستقل کارگری آیا بحران های کارگری به جنبش مطالبات کارگران تبدیل می شوند. پاسخ فشرده محمدرضا شالگونی، فعال سیاسی مقیم اروپا، این است: آنچه زمینه ساز ایجاد تشکل های مستقل کارگری است از یک طرف خود جنبش های مطالباتی کارگران است که رو به فزونی است و در اصل ریشه در بحران اقتصادی کشور دارد و از طرف دیگر جنبش فراگیر سیاسی حاضر است که در آن طبقات فرودست و کارگر نیز حضور دارند.

محمدرضا شالگونی

محمدرضا شالگونی: باید توجه داشت که هم اکنون جنبش مطالبات کارگری نسبتاً گسترده ای در ایران وجود دارد. طبیعی است که بحران اقتصادی و بحران سیاسی که کشور را فراگرفته در صعود این جنبش نقش دارند. وخامت بحران اقتصادی به گونه ای است که جمهوری اسلامی ناگزیر است حتی در بستر بحران سیاسی حاضر دست به اقدام هایی بزند - نظیر حذف یارانه ها - که حاصلش جز تشدید معضلات و مشکلات سیاسی و اقتصادی کشور نیست. شکی نیست که در این وضعیت عمومی مبارزات افسار و طبقات زحمتکش جامعه گسترش خواهد یافت. البته روشن است که در جمهوری اسلامی فقط تشکل های رسمی یا دولتی مجاز هستند. اما، تشکل های رسمی یعنی زانده های رژیم اسلامی. رهبران تشکل های مستقل در زندان اند و تحت پیگرد و شکنجه و هزار بدبختی دیگر را باید به جان بخرند. بنابراین، درست است که تشکل های مستقل کارگری سرکوب می شوند. ولی اگر حرکت ها گسترش بیابند که ظاهراً در حال گسترش نیز هستند، سرکوب کردن این تشکل ها کار آسانی نخواهد بود. جنبش است که تشکل ها را به وجود می آورد و تشکل ها برای سامان دادن به آرایش کارگران و تدوین مطالبات آنان بسیار مهم اند. نکته حیاتی در این بین، متصل کردن این جنبش و مطالبات با جنبش سراسری است که اکنون در کشور جریان دارد. منظوم مبارزات برحقی است که مردم دارند دنبال می کنند و بخشی از کارگران نیز در آنها شرکت دارند. اگر این دو جنبش به هم پیوندند طبیعتاً یک موج گسترده فشار بر رژیم به وجود می آورند. از طرف دیگر، گسترش جنبش مطالبات کارگری به منزله ایجاد یک ستون قدرتمند برای جنبش سیاسی خواهد بود که مردم ایران علیه بیداد و خفقان و سرکوب حاکم به راه انداخته اند.

۲۴ ژانویه ۲۰۱۰

سخنرانی و گفت و شنود با

محمد رضا شالگونی



از کادرهای سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

پیرامون: اوضاع سیاسی ایران و وظایف ما در قبال شرایط موجود

■ استکهلم

روز شنبه ۱۳ فوریه ۲۰۱۰ - ساعت ۱۳ الی ۱۶

مکان: ABF - SVEAV.41

■ مالمو

روز جمعه ۱۹ فوریه از ساعت ۱۸ الی ۲۲ در محل انجمن ایران

و سوند واقع در Ystadvägen 44, MALMÖ

■ گوتنبرگ

روزیکشنبه ۲۱ فوریه از ساعت ۱۶ الی ۲۱ در سالن اجتماعات

Folkets Hus GBG میدان برن توریت

برگزار کننده: سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) - سوند

درس های هائیتی

فیدل کاسترو - برگردان : مهرگان



تاملات فیدل کاسترو

۱۳ ژانویه- دو روز پیش تقریباً ساعت ۶ عصر به وقت کوبا وزماتی که از نظر جغرافیایی تقریباً شب بر هائیتی سایه افکنده بود، کانال های تلویزیونی انتشار اخبار زلزله شدیدی- ۷٫۳ در مقیاس ریشتر- را که پورتو پرنس را در هم کوبیده بود آغاز کردند. پدیده زلزله از گسل زمینی واقع در دریا تقریباً ۱۵ کیلومتری پایتخت هائیتی سرچشمه گرفت. شهری که ۸۰ درصد ساکنان آن در خانه های ساخته شده از خشت و گل زندگی می کنند.

خبرها تقریباً ۴ ساعت بی وقفه ادامه داشت. هیچ تصویری وجود نداشت اما مسلم بود که بسیاری از ساختمان های عمومی، بیمارستان ها، مدارس و تاسیسات بسیار استوار فروپاشیده بودند. من خوانده بودم که حجم زلزله ای به قدرت ۷٫۳ ریشتر با انرژی آزاد شده از انفجار ۴۰۰،۰۰۰ تن تی ان تی برابر است.

توصیفات مصیبت بار منتشر می شد. افراد زخمی در حالی که نزدیکانشان زیر آوار دفن شده اند در خیابان ها برای کمک های درمانی فریاد می کشیدند، در هرحال ساعت ها هیچ کس قادر به مخابره تصویر ساده ای از واقعیت نبود.

اخبار همه مارا شگفت زده کرد. بسیاری از ما بارها در باره تذبذباها و جاری شدن سیل در هائیتی شنیده بودیم، اما از این واقعیت که این کشور همسایه در خطر زلزله ای مهیب قرار دارد اطلاع نداشتیم. این امر در این شرایط آشکار شد که ۲۰۰ سال قبل زلزله مهیب مشابهی شهر را ویران کرده بود، که در آن زمان منزلگاه تنها چند هزار نفر بود.

تا نیمه شب، هنوز آمار تقریبی از قربانیان منتشر نشده بود. مقامات ارشد سازمان ملل متحد و ده ها نفر از سران دولت ها از حوادث جاری صحبت کردند و اعلام کردند که مایلند کمک های اضطراری ارسال نمایند. معلوم شد که سریران مینوستا (MINUSTAH) (ماموران حفظ ثبات در هائیتی-نیروهای چند ملیتی سازمان ملل) در هائیتی مستقر هستند. برخی از وزرای دفاع درباره امکان وجود مصدومانی در بین افرادشان در هائیتی صحبت می کردند.

تنها دیروز، صبح روز چهارشنبه بود که اخبار بد درباره از دست رفتن عظیم جان انسان ها در بین جمعیت هائیتی شروع به رسیدن کرد چنان که گزارش سازمان ملل اشاره می کرد برخی از ساختمان های آنها در آن کشور ویران شده اند، کلمه ای که به خودی خود چیزی نمی گفت اما می توانست یک دنیا معنی داشته باشد.

۴ ساعت، اخبار بسیار جانکاه در باره ملت برادر ادامه داشت. آمار مربوط به تعداد قربانیان مصدوم مورد بحث بود، که بنا به منابع مختلف بین ۳۰۰،۰۰۰ تا ۱،۰۰۰،۰۰۰ نفر متغیر بود. تصاویر منتشر شده حاکی از آن است که حادثه فاجعه بار در جهان پوشش سراسری یافته و بسیاری از دولت ها، که صادقانه از این فاجعه تکان خورده اند، بنا بر اخبار منابع آنها برای همیاری در تلاش هستند.

فاجعه تعداد قابل توجهی از افراد به ویژه آنهایی را که در چنین وضعیت طبیعی قرار دارند تکان داده است. اما شاید تعداد اندکی از آنها برای آنکه بدانند چرا هائیتی چنین کشور فقیری است مکث کرده اند. چرا تقریباً ۵۰ درصد از جمعیت هائیتی به حواله های انسانی افراد خانواده از خارج کشور وابسته اند؟ چرا واقعیت هایی را که هائیتی را به وضعیت کنونی و این مصیبت عظیم دچار کرد تحلیل نمی کنند؟

عجیب ترین نمود این حکایت آن است که هیچ کس حتی کلمه ساده ای برای یادآوری این حقیقت که هائیتی اولین کشوری بود که ۴۰۰،۰۰۰ آفریقایی تبار، از سوی اروپائیان به بردگی و تجارت برده گرفته شد، و اولین کشوری بود که علیه ۳۰۰،۰۰۰ سفید پوست برده دار در کشت شکر وقفه قیام کرد، و از این رو اولین انقلاب اجتماعی بزرگ در نیمکره ما را بعهده گرفت، نگفته است. صفحات بیاد ماندنی باشکوهی در آنجا نوشته شد. بلند پایه ترین ژنرال ناپلئون در آنجا شکست خورد. هائیتی محصول خالص استعمار و امپریالیسم است، از به کارگیری منابع انسانی آن در بدترین اشکال کار گرفته، تا دخالت های نظامی و استخراج منابع طبیعی فراتر از هر کشور معمولی است.

این اشتباه تاریخی نمی توانست جدی باشد اگر این حقیقت واقعیت نداشت که تاسیس هائیتی، در جهانی که استعمار و غارت اکثریت عظیم ساکنان زمین بران حاکم است توهینی به دوران ماست. میلیارد ها مردم در امریکای لاتین، آفریقا و آسیا از کمبودهای مشابهی رنج می برند هر چند که ممکن است تا چنین درجه ای که در هائیتی جریان دارد نباشد.

شرایطی مشابه آن کشور نمی تواند در هیچ بخشی از کره زمین وجود داشته باشد، جایی که ده ها هزار شهر و روستا در شرایطی مشابه یا بدتر، به واسطه خاصیت نظم اقتصادی و سیاسی بین المللی تحمل شده بر جهان محدود باشند. مردم جهان نه تنها با فاجعه های طبیعی نظیر آنچه در هائیتی رخ داد، که تنها سایه کم رنگی از آن چیزی است که می تواند در زمین بعنوان نتیجه تغییرات اقلیمی رخ دهد، تهدید می شوند بلکه عملاً در کینه گام مورد تمسخر، ریشخند و قریب قرار می گیرند.

عادلانه است به تمام کشورها و موسساتی که شهروندان یا پرسنل خود را در فاجعه هائیتی از دست داده اند گفته شود: ما شک نداریم که در این مورد بیشترین تلاش ممکن برای نجات جان انسان ها و تسکین درد این مردم رنج کشیده عملی خواهد شد. ما نمی توانیم آنها را به خاطر پدیده ای طبیعی که در آنجا رخ داده است ملامت کنیم، حتی اگر ما با شرایط پذیرفته شده از سوی هائیتی موافق نباشیم.

اما من باید تفکری را توضیح دهم که اکنون زمان جستجوی راه حل های واقعی و پویا برای آن ملت برادر است.

کوبا علیرغم کشوری فقیر و در معرض تحریم- در عرصه مراقبت های بهداشتی و سایر موارد، با مردم هائیتی همیاری کرده است. در حدود ۴۰۰ پزشک و کارشناسان بهداشت در حال ارائه خدمات رایگان به مردم هائیتی هستند. پزشکان ما روزانه در ۲۷ محله از ۳۳۷ محله کشور کار می کنند. از سوی دیگر، حداقل ۴۰۰ هائیتیایی جوان بعنوان پزشک در کشور ما آموزش دیده اند. آنها اکنون خواهند توانست همراه با گروه تقویت شده ای که دیروز برای نجات جان ها در این شرایط بحرانی اعزام شده اند همکاری کنند. بنا بر این بدون انجام هیچ تلاش ویژه ای، بیش از ۱،۰۰۰ دکتر و کارشناسان بهداشت می توانند بسیج شوند، تقریباً تمام کسانی که از قبل در آنجا بودند مایلند با هر کشوری که خواهان نجات جان مردم هائیتی و درمان زخمیها هستند همکاری کنند. تعداد قابل توجه دیگری از هائیتی های جوان در حال آموزش پزشکی در کوبا هستند.

ما همچنین با مردم هائیتی در عرصه های دیگری در حد توان خود همکاری می کنیم. هر چند، هیچ شکل دیگری از همکاری نمی تواند بنا بر آن چه شرح داده شد شایسته تر از مبارزه در عرصه ایده ها و عمل سیاسی در راستای پایان دادن به مصیبت تحمل شده از سوی تعداد کثیری از ملتی نظیر ملت هائیتی باشد.

سرکرده گروه پزشکی ما گزارش کرد: "اوضاع دشوار است، اما نجات جان مردم را شروع کرده ایم." او این بیانات را چند ساعت پس از رسیدن به پورتو پرنس همراه با نیروهای پزشکی تقویت کننده اضافی دریامی کوتاه بیان کرد.

اواخر همان شب، او گزارش داد که پزشکان کوبایی و دانشجویان فارغ التحصیل در سراسر کشور به کار گمارده شده اند. آنها پیش از این هم بیش از ۱،۰۰۰ بیمار را در پورتو پرنس ویزیت کرده بودند. بیمارستان نیمه ویرانی را بلافاصله مستقر و به کار انداخته و هر جا که لازم بوده از بیمارستان های صحرایی استفاده کرده اند. آنها در تدارک به راه انداختن سریع مراکز اورژانس دیگری برای مراقبت های اضطراری بودند.

ما برای همکاری احساس سربلندی میکیم، که در این لحظه مصیبت بار، پزشکان کوبایی و پزشکان جوان هائیتیایی را که در کوبا تحصیل کرده بودند تقدیم برادران و خواهران خود در هائیتی می کنیم.

۲ بهمن ۱۳۸۸

اعلام پایان یکی از بی شرمانه ترین عملیات نجات تاریخ!

یوسف لنگرودی

بنا بر گزارش خبرگزاری ها، روز جمعه ۲۲ ژانویه دولت هائیتی - پس از گذشت ده روز از وقوع زلزله - پایان عملیات جستجو برای یافتن زیرآوارماندگان را رسماً اعلام کرد و خاتم "الیزابت بیرس" سخنگوی سازمان ملل اعلام نموده که از زمان آغاز زلزله تا کنون ۱۳۲ نفر نجات پیدا کرده اند. عملیات نجاتی که وی از آن به عنوان "پچیبه ترین" عملیات نجات تاریخ سازمان ملل یاد کرده است. با توجه به عظمت فاجعه که "پورتو پرائس" پایتخت را تقریباً ویران کرده و بیش از یکصد و پنجاه هزار نفر کشته، دهها هزار زخمی و بیش از یک میلیون نفر آواره برجای گذاشته، آیا نجات تنها ۱۳۲ نفر یک رسوایی بی شرمانه نیست؟ کشور هائیتی در طول تاریخ خود بارها از سوی قدرت های بزرگ و مخصوصاً آمریکا، فرانسه و اسپانیا (که این آخری تنها پنجاه سال پس از ورود کریستف کلمب به آن جزیره، مسئول مستقیم مرگ حدود یک میلیون نفر مردم بومی موسوم به "اواک" بر اثر بردگی بی رحمانه و کار طاقت فرسا و بیماری و گرسنگی در معادن طلا و نقره بوده) پیوسته مورد چپاول و سرکوب قرار داشته و به خاک سیاه نشاندگی شده است. تا جایی که امروز آن به عنوان کشور آفریقایی دریای کارائیب نام برده می شود. این کشور که این بار با چنین مصیبت مهیبی روبرو شده است، با این اعتدالی قدرت های بزرگ مواجه گردیده و تقریباً به حال خود رها شده. ایالات متحده که فاصله چندانی با هائیتی ندارد، تنها ۳۰۰ نفر از کادر پزشکی و امدادی خود را به آن کشور اعزام کرده و از اعزام نیروی ده هزار نفری نیز خبری نیست. در طول یک هفته اول فقط ۲۲۰۰ نظامی به هائیتی فرستاده شد که پیش از آنکه به عملیات نجات یاری برسانند، با حضور بر تعداد در فرودگاه پایتخت و کنترل آن (البته با موافقت دولت به شدت ضعیف و نا کارآمد هائیتی) مانع از فرود هواپیماهای حامل کمک و امداد گران و پزشکان به کشور گردیدند و چنین پروازهایی مجبور شدند در کشور همسایه یعنی دومینیک فرود بیابند و به این ترتیب، باعث کندی عملیات نجات گردیدند. علاوه بر این آمریکا با معرفی جورج بوش و کلینتون به عنوان نمایندگان خود جهت کمک به هائیتی، نشان داد که این بار نیز تنها به دنبال عوامفریبی است و همه می دانند، زمانی که این دو تصدی مقسام ریاست جمهوری را برعهده داشتند، با در پیش گرفتن سیاست های اسارتیاریاسی، اقتصادی و نظامی علیه مردم هائیتی و حاکمیت آن کشور، آنان را هرچه بیشتر به خاک سیاه نشاندند. در این میان فرانسه نیز که فریبکاری را در زمان ریاست جمهوری سارکوزی به بالاترین حد خود رسانده، بیش از آنکه نگران قربانیان فاجعه باشد، با آمریکا بر سر کنترل فروگاه پایتخت و نفوذ بیشتر در هائیتی دست به رقابت زده، تنها از اعزام ۱۰۰ پلیس خبیرداد و دریک نمایش مضحک بشردوستانه تنها ۳۰ کودک راکه والدین شان را از دست داده اند، در میان هیاهوی تبلیغاتی به فرانسه منتقل کرد و این در حالی است که کودکان بزرگترین قربانیان این مصیبت بوده اند و دهها هزار تن از آنان در پایتخت، بی سرپناه و آواره اند و به کمک های فوری و امنیتی نیازمندند که حتی بنا به برخی از گزارش ها، باندهای تبهکار از این موقعیت سوء استفاده کرده و دست به دزدیدن کودکان و خرید و فروش شان می زنند. کشوری که پایتخت آن چنان با خاک یکسان شده که بنا بر ارزیابی کارشناسان صندوق بین المللی پول به ۲۵ سال زمان و صرف میلیاردها دلار نیاز دارد تا به وضعیت قبل از زلزله برگردد، حتی از قدرت های ثروتمند و بی زبانی چون ژاپن، چین، روسیه و اتحادیه اروپا نیز حمایت موثری دریافت نکرده که این خود نشان دهنده آن است که بی تفاوتی نسبت به کرامت و زجر انسان در نزد قدرت های سرمایه داری مسلط بر جهان، چنان عادی شده که اگر قبلاً در موارد مشابه قسول کمک می دادند که بر اثر گذشت زمان آن را نیز به دست فراموشی می سپردند، این بار خیال همه را راحت کرده و حتی لازم ندانستند و عهده های توخالی بر زبان آورند. دولت های ثروتمندی که برای حفظ منافع غارتگرانه خود ویا به بهانه حفظ ازبازار آزاد و دمکراسی کذایی مورد نظر شان به نقاط مختلف جهان، دهها هزار نیروی نظامی اعزام می دارند و میلیاردها دلار برای این لشکرکشی ها هزینه می کنند، در برابر فاجعه هولناک هائیتی تقریباً بی اعتنا از کناران گذشتند. در حالی که با امکاناتی که این قدرتها دارند و فقط با

به کارگیری بخش کوچکی از توانایی هایشان در عملیات نجات، بسیاری از مرگ رهایی می یافتند و نه تنها ۱۳۲ نفر. آیا بی توجهی قدرت های بزرگ به مصیبت غم انگیز هائیتی، مرحله جدیدی از بی اعتنائی هر چه بیشتر نسبت به سرنوشت اکثریت بشریت و دهن کجی آشکار به کرامت انسانی نیست؟ به نظرمی رسد که چنین است و اگر غیر از این می بود جای شگفتی داشت. آینده به وضوح بیشتری در این باره داوری خواهد کرد و نشان خواهد داد که آنها چه جهنمی را برای بشریت تدارک دیده اند. در مقابل چشم فرو بستن دول بزرگ سرمایه داری اما، وجدان بیدار مردم جهان، هزاران هنرمند بشردوست و سازمان های مددکار و انسان دوست به کمک برداران و خواهران خود شناختند و نشان دادند که اکثریت بزرگ جوامع انسانی برای زندگی بهتر و کمک به نوع انسان، دست روی دست نخواهند گذاشت و این درست آن سد عظیم و مانع بزرگی است که اجازه نخسواد دادرسیه داری، جهان را آن طور که می خواهد به تباهی بکشاند. ۲۶ ژانویه ۲۰۱۰

روز چهارم بهمن

سالروز جان باختن عده ای از کارگران

بی گناه معدن خاتون آباد شهر بابک است.

دوستان و همکاران گرامی
امروز در حالی یاد کارگران جانباخته را گرامی می داریم که جنبش مبارزات مردم وارد مرحله نوینی شده است؛ گویا حتی سالگرد کشتار کارگران شهر بابک فراموش شده است.
امسال در حالی یاد سالگرد کشتار کارگران شهر بابک را گرامی می داریم که صدها نفر از هم میهنان در راه آزادی جان خود را از دست داده و به خیل شهدای راه آزادی زحمتکش پیوسته اند.
امروز در حالی یاد کارگران جانباخته را گرامی می داریم که جنبش مبارزات مردم وارد مرحله نوینی شده است که حتی سالگرد کشتار کارگران شهر بابک فراموش شده است
در حالیکه جنبش بزرگی که اینک با الهام از مبارزات قیام ۵۷ و در ادامه مبارزات کارگران شهر بابک وارد فاز جدیدی شده است که همه آزادخواهان برای تداوم آن در تلاشند.
امروز در حالی چهارم بهمن را گرامی می داریم که صدها نفر از کارگران دانشجو و صدها نفر از مردم آزادخواه در زندانها هستند.
امروز در حالی به استقبال چهارم بهمن می رویم که دولت صدای هر اعتراضی را با کشتار و زندان جواب می دهد.

دوستان و همکاران گرامی!

چهارم بهمن تنها یک روز برای همدردی با کارگران شهر بابک نیست، چهارم بهمن یورش به کارگران برای استثمار بیشتر و بهره کشی بیشتر از آنان می باشد. چهارم بهمن دفاع کارگران از منافع و از امنیت شغلی خودشان بود. چهارم بهمن و روزهای دیگر همچون روز چهارم دی ماه روز اعتصاب کارگران شرکت واحد، روز ۱۷ اسفند روز اعتصاب شکوهمند کارگران ایران خودرو، روز دهم تیرماه روز اعتصاب کارگران شرکت ایران خودرو دیزل و هزاران روز دیگر نشان داده است که کارگران پرچمدار دار این مبارزه هستند برای آزادی و برای منافع خود تا پای جان از آن پیش خواهند رفت. چهارم بهمن یک برگ زرینی در تاریخ جنبش کارگری بوده که اینک در مسیر مبارزاتی خود که هر روز چهارم بهمنی دیگر متولد می شود تا جنبش همچنان زنده و پویا به پیش برود و اینک وظیفه ماست که با گرامی داشت این روز پرچم این جنبش را همچنان زنده نگه داریم و همگام با مردم مبارز برای تداوم آن بکوشیم.
کارگران ایران خودرو در سالگرد این فاجعه ضمن همدردی مجدد با بازماندگان و اعضای خانواده جان باختگان و همکاران؛ خواهان آزادی تمام زندانیان دربند و محاکمه عاملان کشتار شهر بابک و کشتار مردم در خیابانها هستیم.

برای همین مناسبت روز یکشنبه چهارم بهمن ۱۳۸۸ ساعت ده صبح در سالنهای غذا خوری دور هم می نشینیم و با یادآوری این روز یاد کارگران جان باخت شهر بابک و تمام جانباختگان راه آزادی را گرامی می داریم.

زنده باد یاد تمام جانباختگان راه آزادی طبقه کارگر

جمعی از کارگران شرکت ایران خودرو - چهارم بهمن ۱۳۸۸

اختلافات ما

محمد رضا شالگونی

رفقای عزیز راه کارگری!

نامه سرگشاده درونی به امضای ... نفر از رفقا ، ضربه بزرگ و بی سابقه ای بر فضای اعتماد و همکاری رفیقانه در روابط تشکیلاتی ما وارد آورده است. نامه ظاهراً اعتراضی است به یک "رهبری در سایه" و "شماری اندک" از افرادی که گویا در "نهادهای غیرمنتخب که در واقع کارگزاران مرکزیت هستند" جا خوش کرده و چنان فضای مسمومی در "چند ما اخیر" به وجود آورده اند که حتی نفس کشیدن را بر اعضای سازمان دشوار کرده است. خواننده نامه ناگزیر از خود می پرسد که اینها مشخصاً چه کسانی هستند و چگونه و با چه قدرتی می توانسته اند بر "اکثریت اعضای سازمان" مسلط شوند؟ آیا کمیته مرکزی (که اکثریت اعضای آن جزو امضاء کنندگان نامه سرگشاده اند) نمی توانسته اینها را تحت کنترل در آورد یا از نهادهای غصب شده برکنارشان کند؟

این سؤال به جا و کاملاً طبیعی خوانندگان نامه که در یک ماه گذشته مرتباً تکرار شده ، از طرف امضاء کنندگان آن همچنان بی جواب مانده است. آنها در پاسخ های شان به سوالات مکرر خوانندگان نامه ، در باره هر چیزی صحبت کرده اند جز نام متهمان و موارد و دلایل اتهامات مطرح شده. و این شیوه پاسخ گویی خود سؤال ناگزیر دیگری را به میان آورده که اگر امضاء کنندگان نامه سرگشاده خواهان حل مسأله از راه های اصلی هستند ، پس چرا از بیان موارد و دلایل مشخص اتهامات سر باز می زنند؟ آیا انتظار دارند ادعاهایشان بدون دلیل و حتی بدون ذکر موارد اتهام پذیرفته شود؟ آیا متهمان را چنان خبیث می دانند که حتی حق دفاع از خود را برای آنها زیادی می دانند؟ به نظر می رسد بعضی از امضاء کنندگان نامه مناسب ترین پاسخ به این سوالات ناگزیر را درشت گویی ها و تهدیدهای بیشتر می دانند و حتی سؤال کنندگان را به ایجاد فضای پلیسی متهم می کنند. چنین پاسخ هایی هستند که لحن اولتیماتوم وار نامه سرگشاده را تکمیل کرده و ما را متقاعد می کنند که این نامه ، دست کم برای بعضی از امضاء کنندگان آن ، بیش از هر چیز دیگر در حکم یک اعلام انشعاب بوده است.

در حقیقت ، نقش اتهامات طرح شده در نامه سرگشاده این است که فضای لازم برای بیان دو محور تعیین کننده آن را فراهم سازند: یک اولتیماتوم در کنار یک طرح تشکیلاتی. نویسندگان نامه دقیقاً پس از اشاره به "مقوله دیدگاه" که مدعی هستند "در این چند ماه مشکل ساز و انرژی سوز شده" ، و پس از بیان ضرورت حذف آن ، هشدار می دهند که "علیه روش های ویرانگر" خواهند ایستاد و "بیش از این نه سکوت" خواهند کرد و "نه تمکین". این اولتیماتوم در شرایطی اعلام شده است که بحث در باره مسأله "دیدگاه" از ماهها پیش در سازمان جریان داشت و "با فرصت های برابر" هم جریان می یافت. گرچه تسلیم شدن به اولتیماتوم زورگویانه در هر شرایطی خفت آور است ، اما گردن گذاشتن به آن در یک جمع داوطلبانه و کمونیستی غیر قابل بخشش است. بی تردید ، نویسندگان نامه با اولتیماتوم خود ، ادامه بحث در باره سنتون "دیدگاه" را بلا موضوع کرده اند.

بعضی از امضاء کنندگان نامه اصرار دارند که تفسیر معترضان به آن در باره طرح تشکیلاتی اشاره شده ، بی پایه و دلخواهی است. حقیقت این است که متن نامه درک تشکیلاتی آشفته و متناقضی را به نمایش می گذارد ، زیرا "شنا کردن در مسیرهای مختلف یا بیان و اتخاذ تاکتیک های متفاوت" با اتحاد در عمل قابل جمع نیست. با شناختی که از تک تک رفقای امضاء کننده نامه سرگشاده داریم ، بعید است که همه آنها طرفدار سازمان چند تاکتیکی باشند. اما تناقض در متن نامه جای تردیدی باقی نمی گذارد که نویسندگان نامه به سازش یا دست کم ، به انتلاف (شاید هم مصلحتی) با طرفداران تشکیلات چند تاکتیکی دست زده اند. در هر حال ، نیت و طرح نویسندگان نامه هر چه باشد ، اولتیماتوم آنها در باره حذف "دیدگاه" ، جز جاده صاف کنی برای تشکیلات چند تاکتیکی معنای دیگری نمی تواند داشته باشد. نگاهی به سابقه بحران مربوط به "دیدگاه" به نحو متقاعد کننده ای نشان می دهد که نامه سرگشاده ، خواست و شیوه کار طرفداران تشکیلات چند تاکتیکی را با ضرب و زوری به مراتب خشن تر از خود آنها پیش می راند.

فحشنامه رفیق تقی روزبه به رفیق روبن مارکاریان و اتهامات او در باره توطئه های رهبری در سایه برای خراب کردن او در سال گذشته را فراموش نکرده ایم. هر چند کنگره گذشته سازمان با صراحت تمام آن فحشنامه و آن اتهام زنی ها را محکوم کرد ، ولی نامه سرگشاده درست

همان فحش ها و همان اتهامات را با لحنی خشن تر از پیش به میان کشیده ، و امضاء کنندگان آن حتی حاضر نیستند دلایل و موارد اتهامات شان را بیان کنند. آیا این بازگشتی غم انگیز به فضای پیش از کنگره سیزدهم نیست؟

رفیق تقی روزبه حتی در صریح ترین نوشته ها و گفته هایش در باره سنتون "دیدگاه" خواهان حذف کامل آن نشده بود ، اما اکنون نامه سرگشاده به ضرب و زور یک اولتیماتوم ، یک سره خواهان حذف آن شده است. آیا این صاف کردن جاده برای نه سازمان چند تاکتیکی مورد نظر رفیق تقی روزبه نیست؟

بحث های یک ماه گذشته در باره محتوای نامه سرگشاده برای من جای تردیدی باقی نگذاشته که اکثریت امضاء کنندگان نامه سرگشاده شاید نمی دانسته اند که اکثریت راه کارگری ها تسلیم اولتیماتوم زورگویانه آنها نخواهند شد ، ولی قطعاً می دانسته اند چه می خواهند. آن چه آنها می خواهند ، در عمل جز همان نه سازمان چند تاکتیکی و "شنا کردن در مسیرهای مختلف یا بیان و اتخاذ تاکتیک های متفاوت" نخواهد بود. برای نشان دادن معنای عملی این "شنا کردن در مسیرهای مختلف" ، من سعی کرده ام نظرم را در باره "گره گاه ها ، ضوابط و منطق حاکم بر آنها" که رفیق تقی روزبه در نوامبر ۲۰۰۸ نوشته ، توضیح بدهم که در اینجا می آورم. حسن نوشته مزبور این است که اولاً با تفصیل بیشتری درک تشکیلاتی او را بیان می کند و ثانیاً روی مسأله دیدگاه متمرکز است.

با درودهای صمیمانه خدمت همه رفقا -

محمد رضا شالگونی ۱۶ مه ۲۰۰۹

نگاهی به هفت سؤال رفیق تقی روزبه

رفیق تقی روزبه در نوشته ای با عنوان "گره گاه ها ، ضوابط و منطق حاکم بر آنها" ، اختلافات مربوط به ضوابط ناظر بر انتشار ادبیات سازمان را در هفت سؤال خلاصه کرده و جواب خود را به آنها بیان کرده است. من قبلاً یادآوری کرده بودم که "مشکل ما نبود ضوابط نیست ، بلکه شکل گیری دیدگاه های تشکیلاتی متفاوتی است که هنوز نتوانسته اند با دقت و شفافیت خود را فورموله کنند". ولی اکنون باید قبول کرد که رفیق تقی روزبه با بیان نسبتاً صریح مواضع اش این مشکل را ، لااقل تا حدی که به نظرات خود او مربوط می شود ، حل کرده است. من هم سعی می کنم در این نوشته نظرم را در باره سؤال هایی که رفیق تقی روزبه مطرح کرده و پاسخ های او ، به اختصار بیان کنم.

اول - رابطه آزادی بیان و آزادی تشکل

سؤال اول رفیق تقی روزبه در باره رابطه آزادی بیان و آزادی تشکل است. او می پرسد "آیا تناقض ذاتی و ماهوی بین آزادی بی قید و شرط اندیشه و بیان با اصل تحزب و تجمع وجود دارد و جمع اینها ناممکن است و باید بر یکی از آنها باید از خرید دیگری گذشت؟ و یا اگر تناقض ذاتی بین آنها وجود نداشته باشد، این رابطه را چگونه باید فرموله کرد؟" و در جواب می گوید "رابطه آزادی بی قید و شرط اندیشه و بیان با حق تجمع و تحزب بی شک بسته به آن که از یک تجمع کمونیستی چه می فهمیم پاسخ های متفاوتی خواهیم داشت. اما بنظر من تضاد ذاتی بین آنها وجود ندارد. چرا که هر کدام از آنها پیشخور و منشأ خاص خود را دارند و بنابراین اصولی که نافی همدیگر باشند و الزاماً بطور ذاتی و ماهوی در برابر هم قرار داشته باشند نیستند".

اصلاً بحث بر سر چیست؟ آیا کسی در سازمان ما گفته آزادی بیان با آزادی تحزب تناقض دارد؟ ظاهراً رفیق تقی روزبه به نوشته رفیق شهاب برهان جواب می دهد که نخستین بار در بحث مقررات مربوط به ادبیات سازمان ، در باره رابطه این دو در مقدمه قطعنامه پیشنهادی اش نوشت: "آزادی بی قید و شرط بیان در یک حزب، موضوعیت وجودی آن حزب را بعنوان حزبی جدا از احزاب دیگر منافی می کند. آزادی بی قید و شرط بیان در سطح جامعه اگر به داخل یک حزب تعمیم داده شود، اصل آزادی تعدد احزاب را نقض می کند". نگاهی به گفته رفیق شهاب برهان جای تردیدی باقی نمی گذارد که او اصلاً تناقضی بین این دو نمی بیند ، تا چه رسد به "تناقض ذاتی و ماهوی". کلمات کلیدی مربوط به بحث ما ، در استدلال رفیق شهاب برهان آنهاهی هستند که من زیرشان خط کشیده ام و خود استدلال هم به حد کافی روشن است و احتیاجی به توضیح بیشتر ندارد. اما رفیق تقی روزبه به جای پرداختن به استدلال شفاف رفیق شهاب برهان ، حرف های درم برهمی زده است که پرداختن به همه آنها این نوشته را بیش از حد مطول و کسالت آور خواهد ساخت. در اینجا من فقط به چند مورد از آشفتگی های مفهومی در حرف های او اشاره می کنم.

داوطلبانه جمعی است که عضویت در آن بنا به تعریف، به تصمیم فردی خود ما بستگی دارد. و در جمع های داوطلبانه ای که برای مداخله در "فضای عمومی" ایجاد می شوند (که احزاب سیاسی در دنیای امروز، از آن جمله اند)، این تصمیم فردی معمولاً با محاسبه چشم گیرتری صورت می گیرد. بنابراین وجود جمع های داوطلبانه این چنینی (مخصوصاً آنهایی که در ارتباط با مبارزات طبقات محروم ایجاد می شوند) خود نشانه وجود حدی از آزادی است که از آزادی بیان بالاتر است. در واقع، آزادی تشکل، هم به لحاظ منطقی و هم به لحاظ زمانی، به دنبال آزادی بیان و در ادامه و گسترش آن، شکل می گیرد و مستقر می شود و قاعدتاً با دشواری بیشتری به دست می آید.

با توجه به تفاوت یاد شده میان جامعه و جمع داوطلبانه، ببینیم تأکید بر بی قید و شرط بودن آزادی بیان در هر دو سطح به چه نتایجی می تواند بیانجامد. تأکید بر بی قید و شرط بودن آزادی های بنیادی و از جمله آزادی بیان در سطح جامعه، تأکیدی است بر عمومیت این آزادی ها، یعنی شمول آنها در مورد همه افراد انسانی و در همه مسائل مربوط به زندگی شان. جهت این تأکید عمق و گسترش دادن به آزادی است. اما وقتی از این یا آن جمع داوطلبانه می خواهیم که مثلاً به آزادی بی قید و شرط بیان در درون خودش تن بدهد، یا (به قول رفیق تقی روزبه) "طبقه بندی" انسان ها را کنار بگذارد، جز این است که از آنها می خواهیم که از مرزبندی با دیگران دست بردارند؛ مثلاً کانون نویسندگان ایران از آزادی اندیشه و بیان "بی حصر و استثناء" دفاع می کند. معنی این اصل که هویت بنیادی این جمع داوطلبانه را تشکیل می دهد، این است که آنها از آزادی بیان همه، و از جمله مخالفان شان دفاع می کنند. حال اگر از آنها بخواهیم که عضویت کسی را هم که این اصل را زیر سوال برده یا خواهان رفیق تر کردن آن شده، در جمع خودشان تحمل کنند، جز این است که در واقعیت امر از آنها خواسته ایم که از این هویت بنیادی شان "اصولی خدشه ناپذیر و لاجرم زنجیری پیچیده به دست و پای خود" (عین سخنان رفیق تقی روزبه را نقل می کنم) درست نکنند؛ یا اگر برای مقابله با "طبقه بندی" (که از نظر رفیق تقی روزبه ضرورتاً از جامعه طبقاتی و دید طبقاتی ناشی می شود) مثلاً از سندیکی کارگران اتوبوس رانی تهران بخواهیم که اعضای "کانون صنفی معلمان" را هم عضو خود تلقی کند تا با شکاف و "طبقه بندی" در درون طبقه کارگر مقابله بشود، آیا جز این است که از آنها خواسته ایم که تشکل صنفی خود را کنار بگذارند؛ با اندکی تأمل در معنا و پی آمد تعمیم آزادی بی قید و شرط بیان به درون جمع های داوطلبانه می توان دید که چنین کاری، با هر نیتی که صورت بگیرد، خواه ناخواه (همان طور که رفیق شهاب برهان یادآوری کرده) "اصل آزادی [تجمع های داوطلبانه و] تعدد احزاب را نقض می کند"؛ یا همان طور که خود رفیق تقی روزبه ناگزیر شده به صورتی شرمگینانه اعتراف کند، "مبنای هویت" جمع های داوطلبانه را "منقعی" می سازد.

3

رفیق تقی روزبه برای دفاع از آزادی بی قید و شرط بیان، تصویری از مفاهیم مختلف و رابطه آنها به دست داده که بسیاری از آنها را بی معنا می سازد. به چند نمونه اشاره می کنم:

نمونه اول، او در ستایش آزادی بی قید و شرط بیان چنین می گوید: این اصل "به یک اصل رهانی بخش و جهان شمول اشاره دارد که کل تاریخ پیشروی و مبارزه انسان از جمله درمبارزه علیه قیودات اندیشه و بیان، تجسم پارزآن است. تمامی دوره های تاریخی از کمون اولیه و بردگی و فئودالیسم و نظام بورژوازی (صرفنظر از افت و خیزها و با اجتناب از درک خطی و غایت گرا از ماتریالیسم تاریخی) بیانگر سیر حرکت بشر از جبر و ضرورت بسوی آزادی و نفی قیدوبندهای هرچه بیشتر بوده است. این فرایند محصول تقدیر واراده ای فرانسائی ویا قانونی اسرارآمیز و زایش تعیین شده نیست بلکه محصول مبارزه خودانسان با عوامل و شرایط محدودکننده و اسارت آوارست، هم با جبر طبیعت و هم با جبر سلطه طبقاتی و استثمار انسان توسط انسان و از جمله آن نوع "جمع گرانی" که از انسان اطاعت محض برده و ارزای طلبدومی طلبد. در اهمیت حیاتی آزادی بی قید و شرط بیان تردیدی نباید داشت، اما چنین توصیفی از سیر تاریخ انسانی بیشتر به شطحیات صوفیانه شباهت دارد تا درک ماتریالیستی تاریخی.

اولاً نه آزادی بیان "تجسم" کل تاریخ پیشروی "انسانی است و نه ربطی مستقیم به "حرکت بشر از جبر و ضرورت به سوی آزادی" دارد. زیرا آن مفهومی از "آزادی" که در مقابل "جبر و ضرورت" فهمیده می شود، یک مفهوم عمدتاً فلسفی است (تا سیاسی و اجتماعی) و بیش از همه به حوزه آزادی (= اختیار) نوع انسان ناظر است (تا آزادی فرد

قیل از هر چیز باید موضع مان را در مقابل استدلال رفیق شهاب برهان روشن کنیم. من فکر می کنم حرف او کاملاً درست است. اما نظر رفیق تقی روزبه در این باره چیست؟ او ظاهراً مخالف استدلال رفیق شهاب برهان است، اما به جای رویارویی سرراست با این استدلال مشخص ترجیح می دهد، در باره اهمیت آزادی بیان و عواقب شوم مخالفت با آن قلم فرسایی کند. نتیجه این که خواننده نوشته او، بعد از خواندن تمام نوشته بالاخره متوجه نمی شود که آیا رفیق تقی روزبه مشخصاً معتقد است که مثلاً کمونیست ها باید دفاعیه ای از سلطنت را در تشکیلات شان تحمل نکنند یا نه؟ او از یک طرف می گوید: "تصور کنید چگونه می توان در برنامه خود دفاع از پرنسپ آزادی بی قید و شرط و وظیفه تبلیغ و ترویج آن را گنجانند و پذیرش رابعنوان بخشی از برنامه، معیار عضوگیری قراردادی در همان حال گفت در مورد جمع خودمان آن را قبول نداریم و اجرانش نمی کنیم!" و از طرف دیگر می گوید: "...ازدو حال خارج نیست: یا اندیشه های ابراز شده واجد چنان مختصاتی است که از شمول اشتراکات پایه ای و هویت جمعی که عضو آن بوده است خارج می شود و یا در چهارچوب آن و در نقد آنها و از قضا غنابخشیدن به آن قرار دارد. در هر صورت اگر دامنه اختلافات چنان باشد که امکان اقیاع و تقاضم وجود نداشته باشد و اقدام مشترک بر مبنای اهداف مشترک را ناممکن سازد، فی الواقع دیگر مبنای بوجود آورنده و قوام بخش تجمع و تشکل بر مبنای هویت و اهداف مشترک منقعی شده است که در آن صورت قاعدتاً باید به جدائی و تلاق باصطلاح تمدنانه اندیشید". (خط زیر کلمات مال من است). معلوم است که این دو نظر قابل جمع نیستند، بنابراین رفیق تقی روزبه سعی می کند آنها را در طول زمان و در حین بالا رفتن از نردبان تکامل تاریخی آشتی بدهد: "...مابازای عینی این اصل در هر لحظه تاریخی در مواجهه با محدودیت های تاریخی ولی میرا قرار دارد و این بار سنگین از منزل گاه های متعدد و مهمی همچون عصر رنسانس و خرداندنقادی و گذشته است و از منزلگاه هانی دیگری هم خواهد گذشت، اما از این نارسائی ها نباید فضیلت و پرنسپ ساخت. ماهواره باخود و شرایط نیمه بردگی و نیمه انسانی حاکم بر خود در حال ستیز هستیم و سرنوشتمان را همین بردها تعیین می کند!"... بالاخره جواب سوال ما چه می شود: آیا دفاعیه از سلطنت را در یک تشکیلات کمونیستی باید تحمل کرد یا نه؟ می دانم این سوال رفیق تقی روزبه و رفقای هم نظر با او را ناراحت می کند. بعضی از آنها در جریان بحث گله می کردند که چرا در یک تشکیلات کمونیستی صحبت سلطنت پیش کشیده می شود. اما آنها فراموش می کنند که با مفاهیم مهم نمی شود و نباید بازی کرد. دفاع از آزادی بی قید و شرط، یعنی دفاع از آزادی همه افراد انسانی و از جمله مخالفان (و حتی می شود گفت) به ویژه مخالفان، در همه مسائل. بدیهی است هر کسی که از آزادی صحبت می کند، قیل از همه از آزادی خودش صحبت می کند؛ فرضی جز این نشانه هالوگری سیاسی است. اما تأکید بر آزادی مخالفان، معیاری است که درک شما از آزادی را محک می زند و تأکید بر پذیرش آزادی جریان مخالف نهایی (مارژینال) در طیف سیاست، معیار مشخصی است برای محک زدن حد تحمل جمع. بنابراین وقتی کسی از آزادی "بی قید و شرط بیان" در داخل یک جمع صحبت می کند، روشن کننده ترین سوال از او این است که آیا حتی حضور طرفداران جریان مخالف نهایی طیف سیاست را هم در آن جمع قابل تحمل می داند؟ پاسخ. این سوال این نیست که "ما داریم از جمع کمونیست ها صحبت می کنیم". نمی شود از "آزادی بی قید و شرط" صحبت کرد و در همان حال گفت منظورمان جمع کمونیست هاست و هر چیزی که "مبنای هویت" آنها را نفی کند، باید کنار گذاشته شود. اگر منظورمان از آزادی بی قید و شرط، آزادی بی قید و شرط باشد، حرف هامان به حد همان شعارهای داستان معروف "۱۹۸۴" جرج اورول سقوط خواهد کرد: "همه با هم برابرند، اما بعضی ها برابرترند" یا "جنگ همان صلح است".

2

رفیق تقی روزبه ظاهراً برهان قاطعی دارد که آن را مانند نوالفقار علی مدام بالای سرش می چرخاند و به اصطلاح، "هل من مبارز" می طلبد: "چگونه می توان در برنامه خود دفاع از پرنسپ آزادی بی قید و شرط ... را گنجانند و... در همان حال گفت در مورد جمع خودمان آن را قبول نداریم؟" خود این سوال نشان می دهد که رفیق تقی روزبه به تفاوت یک جمع داوطلبانه و جامعه توجهی ندارد. عضویت در جامعه را کسی انتخاب نمی کند؛ ما همه بی آن که خود بخواهیم در جامعه ای (مثلاً در ایران، عراق یا امریکا) به دنیا می آیم و اکثریت قریب به اتفاق مان حتی اگر بخواهیم نمی توانیم جامعه خودمان را ترک کنیم. در حالی که جمع

انسان در مقابل هموعاشش). توجه به این تمایز اهمیت دارد، زیرا لاقلاً تا این مرحله از تاریخ جامعه انسانی، قلمرو آزادی نوع انسان از طریق گسترش آزادی بیان افراد انسانی گسترش نیافته است، بلکه بر عکس، گسترش آزادی بیان افراد انسانی تا حد زیادی محصول اقدام جمعی بخشی از انسان ها (یعنی همان "جمع گرایی" که رفیق تقی روزبه آن را همچون یک مصیبت تلقی می کند) در مقابله با بخش صاحب امتیاز و نیز گسترش قلمرو آزادی نوع انسان بوده است. نادیده گرفتن این حقیقت، خواسته یا ناخواسته، مسیر غلتیدن به ایده آلیسم تاریخی و نخبه گرایی را هموار می کند.

ثانیاً "کل تاریخ پیشروی" انسانی نه تاریخ "تقی قید و بندهای هر چه بیشتر" بر فرد انسانی است و نه تاریخ کاهش "طبقه بندی" ها در جامعه انسانی. تردیدی نمی توان داشت که در چند سده اخیر، آزادی های فرد انسانی در بعضی حوزه ها (از جمله حوزه اندیشه و بیان) بیشتر شده و از قید و بندها کاسته شده است. و این بیش از هر چیز دیگر نتیجه استقرار شیوه تولید سرمایه داری بوده است. زیرا بنیاد بهره کشی در سرمایه داری عمدتاً بر اجبار اقتصادی است تا سیستم های اجبار فرا اقتصادی. برده سرمایه "آزاد" است در مردن به گرسنگی یا تن دادن به شرایط کاری که سرمایه دار پیشنهاد می کند. بنابراین در سرمایه داری فضای مساعدی برای تقویت فردیت انسان به وجود می آید که هم به فرصت هایی واقعاً انقلابی می تواند دامن بزند و هم بردگان سرمایه را به رقابت با هم دیگر می کشاند. اما در هر حال، باید توجه داشت که افزایش آزادی های فردی در بعضی از حوزه ها، به موازات افزایش قید و بندهای اجتماعی و انواع "طبقه بندی" ها در حوزه های دیگر پیش می رود. مثلاً اکنون جمعیت شهری جهان برای اولین بار در تاریخ انسانی از جمعیت روستایی بیشتر شده است، و شمار افرادی که در شهرهای بزرگ زندگی می کنند، به سرعت در حال افزایش است. زندگی شهری، بی تردید، بعضی از قیودات زندگی روستایی را از بین می برد، ولی در عین حال، در بسیاری از حوزه های زندگی قیودات بیشتری به وجود می آورد. شهری ها نمی توانند بیش از حد معینی صدای شان را بلندتر کنند؛ نمی توانند در حین رفت و آمد در خیابان ها و معابر به خط کشی ها و چراغ های ترافیکی بی توجه باشند؛ در خیلی از جاها نمی توانند بنشینند یا چیزی بخورند، به از حد معینی تندتر یا کندتر حرکت کنند. در حالی که در زندگی روستایی بسیاری از این محدودیت ها ناشناخته بود. امروزه شما مجبور هستید برای انجام بسیاری از کارها گواهینامه تخصص و مهارت داشته باشید، از پزشکی گرفته تا رانندگی اتوموبیل و حتی موتورسیکلت. در جوامع سنتی هر کلثوم ننه ای به خود حق می داد بسیاری از بیماری را درمان کند، اما حالا تواناترین پزشک ها در صورت تطبیق حتی موقت حق طبابت شان، اجازه معالجه کسی را ندارند. بعلاوه، اتحادیه ها، انجمن ها و کانون های صنفی و حرفه ای بسیاری شکل گرفته اند، که افراد جامعه را "طبقه بندی" می کنند و راه یافتن به هر یک از آنها بدون مجوز و شرایط خاصی ممکن نیست.

رفیق روزبه ممکن است بگوید همه اینها قید و بندهای بورژوازی هستند که با از بین رفتن جامعه طبقاتی از بین خواهند رفت. همان طور که قبلاً اشاره کردم، او به ما اطمینان می دهد که با بالا رفتن در نردبان تکامل تاریخی، همه این "طبقه بندی ها" و قید و بند ها از بین خواهند رفت: "... مابازای عینی این اصل در هر لحظه تاریخی در مواجهه با محدودیت های تاریخی ولی میرا قرارداد دارد و این پارسنگین از منزل گاه های متعدد و مهمی همچون عصر نسانس و خرداننگدای و... گذشته است و از منزلگاه هانی دیگری هم خواهدگذشت، اما از این نارسانی ها نباید فضیلت و پرنسیپ ساخت. ماهواره با خود و شرایط نیمه بردگی و نیمه انسانی حاکم برخورد در حال ستیز هستیم و سرنوشتمان را همین نبردها تعیین می کند!" یعنی در جامعه سوسیالیستی، با رهایی از "شرایط نیمه بردگی و نیمه انسانی"، مردم بی توجه به علام ترافیکی رانندگی خواهند کرد؟ دامیزشکان اجازه خواهند یافت به درمان انسان ها هم بپردازند؟ و کمونیست ها سلطنت طلیان را هم در جمع خودشان راه خواهند داد؟ کسی جامعه سوسیالیستی را ندیده است، اما با توصیفات که رفیق از آن می کند، آدم به یاد "صحرائ محشر" می افتد و ترس بر اندامش می نشیند.

نمونه دوم، رفیق روزبه از یک طرف، می گوید: "اصل آزادی بی قید و شرط یک اصل ذاتا رهایی بخش و سوسیالیستی است" و از طرف دیگر، از "انسان این پرموده ناآرام و بی قرار تاریخ" سخن می گوید. این مبالغه ها نه تنها دفاعیه او را تقویت نمی کند، بلکه خود این مفاهیم را بی معنا می سازد. آزادی های بی قید و شرط سیاسی، بی تردید، اصولی رهایی بخش هستند، اما ضرورتاً سوسیالیستی نیستند. نه این که بورژوازی باشند، نه؛ سوسیالیستی نیستند بلکه اصولی عام هستند که

غیر سوسیالیست ها هم می توانند از آنها دفاع کنند و می کنند. مثلاً آریزا برلین یک لیبرال است و حتی با سوسیالیسم ضدیت دارد، اما از آزادی های بی قید و شرط دفاع می کند و تصادفاً درمی که از آزادی های فردی مطرح می کند با آنچه رفیق تقی روزبه می گوید، قرابت انکار ناپذیری دارد (در این مورد بعداً توضیح خواهم داد). البته تحقق آزادی های بی قید و شرط، یعنی تحقق برابری در آزادی، مسلماً در سرمایه داری ناشدنی است. اما می دانیم که خیلی از چیزهای دیگری هم که بورژوازی وعده داده و می دهد، در سرمایه داری دست نیافتنی می مانند. مثلاً اصل برابری در مقابل قانون یکی از قدیمی ترین شعارهای بورژوازی است؛ اما معلوم است که چنین چیزی در سرمایه داری قابل دست یابی نیست، ولی به این خاطر نمی توان آن را یک اصل سوسیالیستی نامید. اما رفیق تقی روزبه که اصل آزادی بی قید و شرط را یک اصل "ذاتاً" سوسیالیستی معرفی کرده، در همان حال، با تشبیه انسان به پرموده، ظاهراً نوع انسان را فاعل پیکار برای این اصل معرفی می کند. اما می دانیم که نوع انسان برای آزادی نجنبیده است، بلکه پیکار برای آزادی، حتی در محدودترین روایت آن، پیکاری میان انسان های محروم یا انسان های صاحب امتیاز بوده است. و پیکار برای سوسیالیسم، به طریق اولی چیزی نیست که همه اینها انسانی در آن شرکت کنند. لاقلاً، مارکسیست ها در این باره هرگز تردیدی نداشته اند. فراموش نباید کرد که مارکس و انگلس هنگام تدوین ماتیفست، شعار "کارگران همه کشورها متحد شوید" را جایگزین شعار قبلی "اتحادیه کمونیست ها" (یعنی "همه انسان ها برادرند") کردند. پرموده در اساطیر یونانی سمبل شورش است و در ادبیات مارکسیستی معمولاً به عنوان نمادی از پرولتاریا. "انسان" پرموده بی قرار تاریخ نیست، در پیکار برای سوسیالیسم و نیز آزادی و دموکراسی، ما با جنگ درون انسان ها روبرو هستیم. در حقیقت تا اینجا که در تاریخ انسانی پیش آمده ایم، اکثریت انسان ها هر مصیبتی که کشیده اند، بیشتر از دست انسان های دیگر، یعنی انسان های صاحب امتیاز، بوده است تا از جفای طبیعت و جانوران دیگر.

نمونه سوم، رفیق تقی روزبه از یک طرف همه جا در نوشته اش از "آزادی اندیشه و بیان" صحبت می کند، گویی این دو مفهومی واحد و جدایی ناپذیر هستند، و از طرف دیگر، آزادی تحزب و تشکل را "از مصداق و مشتقات" آن می داند. حقیقت این است که هر دو یک سان سازی نادرست است و می تواند به آشفتگی های مفهومی بزرگ تری دامن بزند.

اولاً "آزادی اندیشه" یک چیز است و "آزادی بیان" چیزی دیگر. اولی یک حق درونی است، مربوط به خود فرد که با حقوق هیچ کس دیگری ارتباط و اصطکاک پیدا نمی کند؛ دومی ضرورتاً آثار و عوارض بیرونی دارد و حتماً دارای مخاطب است، یعنی با افراد دیگر ارتباط ایجاد می کند و بنابراین می تواند بر حقوق و منافع آنها اثر بگذارد. اولی بی هزینه یا لاقلاً، کم هزینه است؛ دومی هزینه مادی و غیرمادی اجتماعی دارد. اولی بنا به طبیعت اش محدودیتی ندارد، اما بر دومی خواه نا خواه محدودیت هایی تحمیل می شود. حتی جلوگیری از اولی کار آسانی نیست و جز از طریق رخنه در خلوت یک فرد نمی شود از اندیشه او با خبر شد یا جلوی آن را گرفت؛ در حالی که دومی اسباب و شرایطی می خواهد که دیگران می توانند آن را از فرد بگیرند. به همین دلیل، حتی رژیم های دیکتاتوری نیز معمولاً در جلوگیری از آزادی اندیشه موفق نیستند؛ در حالی که جلوگیری از آزادی بیان یا محدود ساختن آن امر بسیار رایجی است، گاهی حتی در دموکراسی های جا افتاده لیبرالی. آزادی اندیشه بیش از هر چیز ناظر بر مقابله با تقیض عقاید است؛ در حالی که آزادی بیان ناظر بر حق مداخله فعال در روابط اجتماعی است.

ثانیاً "آزادی تحزب و تشکل" را نمی توان مصداق آزادی بیان دانست. نخست به این دلیل که به کارگیری "مصدق" در اینجا گمراه کننده است و می تواند استقلال مفهومی "آزادی تشکل" را زیر سوال ببرد. اصطلاح "مصدق" در منطق و معنا شناسی در مقابل اصطلاح "مفهوم" قرار دارد. مثلاً "گرچه" یک مفهوم است، ولی گرچه های معینی که در اینجا و آنجا می بینیم مصداق های آن هستند. دوم به این دلیل که "آزادی بیان" و "آزادی تشکل" دو مفهوم هستند، دو مفهوم متفاوت؛ بنابراین تقلیل دومی به اولی نادرست و به لحاظ عملی خطرناک است. همچنین توصیف "آزادی تشکل" به عنوان یکی از مشتقات "آزادی بیان" نیز نادرست است. تردیدی نیست که همه آزادی ها با هم پیوند دارند و در حقیقت همه آنها را باید جنبه های مختلف یک اصل واحد، یعنی حق فردیت یا حرمت فردی انسان، بدانیم؛ اما وقتی به تک تک آزادی های می پردازیم، باید توجه داشته باشیم که هر یک از آنها ناظر به جنبه خاصی از روابط اجتماعی است که یک سان سازی یا ملحق کردن شان به هم می تواند

جنبه هایی از روابط اجتماعی را به سایه ببرد. اگر "آزادی تشکل" را از مشتقات (یا به بیانی دقیق تر، از زیرمجموعه های) "آزادی بیان" تلقی کنیم، عنصر بسیار مهمی که در "آزادی تشکل" مطرح است، نادیده گرفته خواهد شد، یعنی حق متحد شدن افراد مختلف یا حق فراتر رفتن آنها از فردیت خودشان. آزادی تشکل بدون آزادی های فردی، یعنی حق پیوستن یا نپیوستن فرد به این یا آن جمع، نمی تواند معنا داشته باشد؛ اما در آزادی تشکل با چیزی بیش از آزادی های فردی سر و کار داریم، یعنی با آزادی و حق یک جمع در مقابل جامعه و جمع های دیگر. البته در آزادی تشکل با آزادی بیان هم سر و کار داریم، اما پیش از همه و بیش از همه با آزادی بیان آن تشکل در برابر تشکل های دیگر و جامعه تا آزادی بیان افراد آن تشکل در داخل تشکل شان؛ و گرنه به تضعیف حق تشکل یا حتی به معنا شدن آن خواهیم رسید. برای روشن تر شدن این نکته کافی است به یاد داشته باشیم که آزادی یک تشکل، و از جمله آزادی بیان آن مساوی با حاصل جمع آزادی های فردی اعضای آن نیست بلکه چیزی بیش از این حاصل جمع است. به این نکته دوباره باز خواهیم گشت.

شمره نظر رفیق تقی روزبه را آنجا می شود دید که می گوید: "آزادی بی قید و شرط اندیشه و بیان، فی نفسه و الزاماً، موجب زایش نظرات مخالف جهت گیری سوسیالیستی برای یک تجمع نمیشود که آن را مغایر اصل تحزب و تجمع بدانیم. (و بفرض اگر چنین می بود، آنگاه مقابله با "تجمع و تحزب و..." هم، بطور اجتناب ناپذیر اهداف رهایی بخش این این پرومته بیقرار تاریخ تبدیل می گشت، به زنجیرهایی که باید گسسته شوند. همانگونه که مقابله با آن گونه و آندسته از ساختارها و تشکل هایی که از انسان انقیاد اطاعت می طلبند و از اوسلب حق گزینش و اختیاری می کنند چنین اند. اما خوشبختانه چنین نیست. همانگونه که تشکل هایی قادرند اورام سلوب الاراده و مسلوب القدرت به کنند و اورابه شن تبدیل سازند، او نیز مقابلاً قادر است این تشکل هارا در جهت رهایی و آزادی و شن واره زدانی بکارگیرد". به عبارت دیگر، فتوی رفیق تقی روزبه این است که هر جا که آزادی تشکل در تناقض با آزادی بی قید و شرط بیان قرار بگیرد، باید کنار گذاشته شود و تشکل هایی که آزادی بی قید و شرط اندیشه و بیان را در درون خودشان نمی پذیرند، در حکم همان زنجیرهایی هستند که باید گسسته شوند. نمی دانم رفیق تقی روزبه به نتیجه عملی چنین نظری در عالم سیاست توجه دارد یا نه، اما این نظر در تاریخ نسبتاً کوتاه آزادی های سیاسی، سابقه ای قدیمی دارد و غالباً هم علیه سازمان یابی طبقه کارگر به کار گرفته شده است. به عنوان نمونه بگذارید فقط به چند مورد اشاره کنم:

مورد اول، مارکس (در فصل ۲۸ جلد اول کاپیتال) خود نمونه جالبی از ممنوعیت اتحادیه های کارگری به نام دفاع از آزادی فردی را می آورد و یادآوری می کند که بورژوازی فرانسه درست در اوج "یکی از نخستین توفان های انقلاب" در سال ۱۷۹۱ حق تشکل کارگران را به عنوان "تلاش علیه آزادی و اعلامیه حقوق بشر" ممنوع ساخت و اعلام کرد که متخلفان به پرداخت ۵۰۰ لیور و یک سال محرومیت از حقوق شهروندی محکوم خواهند شد.

مورد دوم، "قانون تافت - هارتلی" یعنی خشن ترین قوانین ضد کارگری ۶۰ سال اخیر تاریخ امریکا نیز زیر پوشش دفاع از آزادی ها و از جمله آزادی فردی کارگران در مقابل اتحادیه های کارگری، راه اندازی شد. این قانون که در سال ۱۹۴۷ علی رغم وتوی هری ترومن، رئیس جمهور وقت امریکا، با دو - سوم آرای کنگره به تصویب رسید، بسیاری از دست آوردهای مبارزات کارگران امریکا در دهه ۱۹۳۰ را از بین برد و به یکی از حربه های اصلی مک کارتیسم علیه اتحادیه های کارگری رزمنده و جنبش چپ امریکا تبدیل شد و هنوز هم جنبش کارگری امریکا نتوانسته است خود را از چنگال خفه کننده آن برهاند.

مورد سوم، دولت تاجر اعتصاب ۸۵ - ۱۹۸۴ معدنچیان انگلیس را به بهانه عدم رعایت دموکراسی در درون "اتحادیه ملی کارگران معدن" غیر قانونی اعلام کرد و صندوق اتحادیه را بلوکه نمود. ادعای آنها این بود که تصمیم به اعتصاب می بایست با رأی مخفی تمام اعضای اتحادیه مزبور در سطح ملی گرفته شود تا تک تک اعضاء بتوانند بدون فشار از طرف همکاران شان رأی بدهند. در حالی که حتی قبل از شروع اعتصاب سراسری، هشتاد درصد تمامی اعضاء از طریق رأی گیری در واحدهای محلی شان اعتصاب را شروع کرده بودند. اما دولت تاجر بدون این بهانه نمی توانست بزرگ ترین حرکت کارگری انگلیس بعد از اعتصاب عمومی تاریخی ۱۹۲۶ این کشور را، به عنوان "جنگ علیه دموکراسی" محکوم کند و میلیتاریزه کردن نیروی پلیس را در مقابل آن "مانند مسلح شدن در مقابل خطر هیتلر" معرفی کند. لازم است به یاد داشته باشیم که

بعد از درهم شکستن این اعتصاب تاریخی بود که یورش تاجریستی به کل طبقه کارگر انگلیس و تحمیل نئو لیبرالیسم بر کشور آغاز گردید.

می بینید! ابتکار و امتیاز ضدیت با تشکل های کارگری تحت عنوان دفاع از آزادی های فردی، مدت ها پیش از این به نام بورژوازی ثبت شده است. ممکن است رفیق تقی روزبه بگوید بورژوازی از هر چیزی سوء استفاده می کند ولی این دلیل نمی شود ما از آزادی های فردی دفاع نکنیم. درست است، اما وقتی نحوه دفاع از آزادی فردی با منطق مطلوب بورژوازی صورت بگیرد، طبیعی است که خواه - ناخواه راه برای سوء استفاده طبقاتی هموار شده است. این منطق لیبرالیسم است که تاکنون همیشه در مقابل منطق سوسیالیستی و دموکراتیک قرار داشته است. تاکید این منطق روی دفاع از "آزادی منفی" در مقابل "آزادی مثبت" متمرکز است. منظور از اولی حمایت از فرد در مقابل قدرت است، در حالی که دومی به معنای فرصتی است که فرد برای اقدام (که در ادامه خط روی محیط و تغییر آن در اختیار دارد. آیزیا برلین (۱۹۰۸) در ادامه خط فکری بنژامن کنستان (Benjamin Constant) و سنت لیبرالی جرمی بنتام و جان استیوارت میل، آخرین صیقل کاری نظری میان این دو مفهوم از آزادی را پرداخته است) منظور از این دو مفهوم را به زبان ساده تر چنین توصیف می کند: "ما در برابر دو پرسش متفاوت قرار داریم. یکی این است که چند در به روی من باز است؟ دیگری این که چه کسی نگاهیان اینجاست؟ ... این پرسش ها درهم تنیده است، ولی یکی نیست، و به پاسخ های جداگانه نیاز دارد". گرچه آیزیا برلین می گوید هر دو مفهوم آزادی ضرورت دارند، ولی مدعی است که آزادی مثبت تقریباً همیشه به سوء استفاده از قدرت می انجامد و بنابراین تاکید زیاد روی آن به توتالیترالیسم و جباریت منتهی می شود. او که این نظر را در سال ۱۹۵۸ (یعنی در اوج جنگ سرد) پرداخت، انکار نمی کند که آن را در مقابل سوسیالیسم پرداخته است، و البته مانند کارل پوپر (که سعی کرد رفرم های تدریجی را در مقابل انقلاب اجتماعی مورد دفاع قرار بدهد) سوسیالیسم را با فاشیسم در یک بسته بندی واحد قرار می دهد.

اما اشکال منطق لیبرالی این نیست که از "آزادی منفی" دفاع می کند، بلکه این است که آن را در مقابل "آزادی مثبت" قرار می دهد و می گوید فرصت های اقدامات توده ای طبقات محروم برای "تغییر جهان" را از بین ببرد. تردیدی نیست که ما به عنوان افراد انسانی هم به "آزادی از دیگران" و هم به "آزادی با دیگران" نیاز داریم این دو لازم و ملزوم و مکمل هم دیگر هستند. و آزادی تشکل مخصوصاً از این لحاظ اهمیت دارد که حلقه واسط و پیوند دهنده "آزادی های منفی" و "آزادی های مثبت" است. اگر آزادی داندنی نیست، گرفتاری است، پس بدون آزادی تشکل امکان جنگیدن موثر برای آزادی ها، و از جمله "آزادی های منفی" وجود ندارد. مثلاً اگر منظورمان از آزادی بیان، نه صرفاً آزادی بیان این یا آن فرد به خصوص، بلکه آزادی بیان همه افراد انسانی باشد، برای دست یافتن به آن باید با قدرت های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در افتاد؛ و این کاری است که به اتحاد و سازمان یابی افراد بسیار نیاز دارد. چنین ضرورتی مخصوصاً برای طبقات محروم که دست شان به جایی بند نیست، اهمیت حیاتی دارد. آن شعار قدیمی کمونیستی (که بیان کلاسیک اش در زبان فارسی در شعر معروف ابوالقاسم لاهوتی آمده) که "چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است"، دقیقاً ناظر به همین ضرورت حیاتی است. به تجربه می دانیم که "وحدت و تشکیلات" گرچه تنها "چاره رنجبران" است، اما از سنگلاخ پر درد و اشکی می گذرد که خورخه آمادو (نویسنده نامدار برزیلی) آن را "زیر زمین های آزادی" می نامد. در بخش اعظم تاریخ تاکنونی "رنجبران" و در غالب کشورهای جهان هم الان نیز، موتورهای "وحدت و تشکیلات" را تشکل های مخفی و گاهی (از سر ناگزیری) بسته ای تشکلی می دهند که برای حفظ موجودیت نمی توانند حتی بحث ها و اختلاف نظرهای درونی شان را به طور علنی منتشر کنند؛ بعضی از اینها از سر ناگزیری حتی آرایش نظامی دارند و در جنگی نابرابر درگیرند. آیا رفیق تقی روزبه هم اینها را "زنجیرهایی" بر دست و پای "پرومته بی قرار تاریخ" می داند که باید برای گسستن شان جنگید؟ و آیا از اعضاء اینها (که داوطلبانه و گاهی حتی با به مظاهره انداختن زندگی و هست و نیست شان به این تشکل ها می پیوندند) می خواهد که تن به این تشکل ها ندهند؟ امیدوارم پاسخ رفیق تقی روزبه به این سوال مثبت نباشد و گرنه معلوم است که سر از کجا در خواهد آورد.

البته ممکن است رفیق تقی روزبه بگوید، این نوع شرایط سرکوب و اضطرار را نباید مینا قرار داد زیرا "ماهواره باخود و شرایط نیمه بردگی و نیمه انسانی حاکم برخورد درحال ستیزه ستیم و سرنوشتمان را همین نبردها تعیین می کند". این جواب پراگماتیستی هر چند در ذهنیت رفیق

تقی روزبه بیان گر یک عقب نشینی عاقلانه از تر انحلال طلبانه آزادی بی قید و شرط بیان در درون تشکل هاست ، ولی در عین حال فتوای او را در باره فداکردن "آزادی تشکل" در پای "آزادی بیان" بی اعتبار می سازد ، خواه او خود به معنای ضمنی حرف خود آگاه باشد یا نه. اما بگذارید یک لحظه از جامعه طبقاتی یا (به قول رفیق تقی روزبه) از "شرایط نیمه بردگی و نیمه انسانی حاکم" فاصله بگیریم و ببینیم معنای عملی فتوای رفیق تقی روزبه در باب ضرورت مبارزه با تشکل هایی که آزادی بی قید و شرط بیان در درون خود را نمی پذیرند ، در یک جامعه سوسیالیستی چه می تواند باشد. فرض می کنم رفیق تقی روزبه با من موافق است که: جامعه سوسیالیستی باید مدافع آزادی های بی قید و شرط باشد ؛ و بنابراین باید از آزادی تبلیغات و تشکیلات همه ، از "انارشیست گرفته تا مونارشیست" دفاع کند. اما می دانیم که دفاع از آزادی تبلیغات و تشکیلات مثلاً سلطنت طلبان ، در عمل یعنی دفاع از حق آنها در دفاع شان از پاره ای نابرابری ها. یعنی ما ناگزیر خواهیم بود نه فقط در "شرایط نیمه بردگی و نیمه انسانی حاکم" ، بلکه حتی در جامعه سوسیالیستی نیز از حق موجودیت تشکل هایی دفاع کنیم که آشکارا در این یا آن حوزه اجتماعی علیه آزادی و برابری تبلیغ می کنند. و وقتی از حق تبلیغات و تشکیلات کسانی دفاع می کنیم که مخالف آزادی و برابری در سطح جامعه هستند ، به طریق اولی نمی توانیم آنها را به دفاع از آزادی و برابری در درون جمع داوطلبانه شان وادار کنیم و گرنه باید بپذیریم که "پرومته بی قرار" رفیق تقی روزبه برای "آزاد" کردن اعضای مثلاً تشکل های مذهبی یا سلطنت طلب از "زنجیرهایی" که آنها را "مسلوب الاراده" و "شی واره" می کنند ، مانند "برادر بزرگ" جورج اورول یا حزب - دولت های "کمونیستی" وارد عمل بشود.

دفاع رفیق تقی روزبه از آزادی بی قید و شرط بیان در درون تشکل ها و تصور آشفته او از رابطه آزادی بیان و آزادی تشکل ، از آنجا سرچشمه می گیرد که او فرد را نه در بطن روابط اجتماعی ، بلکه در انزاع می نگرد. چیزی که انسان اجتماعی را محدود می کند ، فقط قدرت سیاسی نیست ، انسان های دیگر همانند خودش نیز او را محدود می کنند. با توجه به همین حقیقت است که مارکس یادآوری می کند که: "انسان باید نیروهای خودش را همچون نیروهای اجتماعی باز شناسد ، آنها را سازمان بدهد و بنابراین دیگر ، نیروهای اجتماعی را در شکل نیروهای سیاسی از هم جدا نکند. تنها هنگامی که چنین چیزی به دست آید رهایی انسانی کامل خواهد شد." معنای این حرف روشن است : ما نه تنها به "آزادی از دیگران" بلکه همچنین به "آزادی با دیگران" نیاز داریم و نمی توانیم و نباید اولی را در مقابل دومی قرار بدهیم. اگر از این دیدگاه به مسأله نگاه کنیم ، خواهیم دید که با آزادی دیگران محدود و تعریف می شود و گرنه آزادی یک فرد به هزینه آزادی دیگران حاصل خواهد شد و در نتیجه ، همگانی بودن آزادی نفی خواهد گردید. زیرا همگانی بودن آزادی فقط از طریق برابری در آزادی قابل وصول است. در واقعیت زندگی اجتماعی مفاهیم و جنبه های مختلف آزادی نیستند که هم دیگر را محدود می کنند ؛ آزادی افراد مختلف انسانی است که حدود آزادی هر فرد را تعیین می کند. پس لازم نیست آزادی بیان را در مقابل آزادی تشکل بگذاریم ، بلکه باید به آزادی هر فرد (و نیز هر جمع) در کنار آزادی افراد دیگر (و نیز جمع های دیگر) نگاه کنیم. مانع دست یابی به برابری در آزادی ، نابرابری میان انسان ها در حوزه های مختلف زندگی اجتماعی است. پیکار برای از میان برداشتن این مانع نه به وسیله انسان های منفرد ، بلکه به صورت جمعی پیش می رود ؛ به وسیله جمع هایی که افراد به وجود آورده آنها را ، آگاهی به اشتراک منافع ، اشتراک در ارزش ها و دیدگاه ها و نیز اعتقاد به امکان دست یابی به برابری اجتماعی دور هم گرد می آورد. تاریخ تاکنونی پیکار برای برابری در آزادی اساساً تاریخ تکوین و گسترش این جمع ها بوده است ، نه دفاع از برابری در آزادی به وسیله این یا آن فرد تنهای و لو بسیار دانشمند. چگونگی شکل گیری و مشخصات تشکیلاتی این جمع ها را هم معمولاً شرایط خود پیکار تعیین می کند و دادن الگوی ثابتی برای همه شرایط ، جز افزودن بر دشواری های به حدی کافی زیاد پیکار نتیجه دیگری ندارد. اما اگر بپذیریم که پیکار برای از میان برداشتن موانع دست یابی به برابری در آزادی یک پیکار جمعی است ، ضمناً پذیرفته ایم که برای پیشبرد این پیکار ، در همه احوال ، علاوه بر "آزادی از دیگران" به "آزادی با دیگران" نیز نیاز داریم. و بنابراین ، ناگزیر باید بپذیریم که در همه احوال (یعنی چه پیش از دست یابی به برابری در آزادی و چه پس از رسیدن به آن ، چه به عنوان فردی از افراد جامعه و چه به عنوان عضوی از این یا آن جمع داوطلبانه) آزادی فردی هر انسان در کنار

آزادی فردی انسان های دیگر قابل تصور است. به عبارت دیگر ، آزادی فرد جز حق او در رابطه با دیگران معنایی نمی تواند داشته باشد. و چگونگی این رابطه با دیگران است که به حق او معنای مشخص می بخشد. بگذارید با چند مثال بدیهی درباره آزادی بیان ، منظوم را روشن تر بیان کنم. من حق دارم آزادانه نظراتم را در باره همه مسائل عالم (به هر وسیله ای که خودم انتخاب می کنم ، از صوتی و کتبی گرفته تا تصویری و موزیکال و غیره) بیان کنم. اما معنای آزادی من این نیست که دیگران هم وظیفه دارند به آن توجه کنند ، یعنی مثلاً نوشته ام را بخوانند یا سخناتم را بشنوند. همچنین زمان و مکان ابراز نظر من نباید حقی از دیگران را ضایع کند. مثلاً من نمی توانم هنگامی که انبوه مردم خسته و کوفته از سر کار برمی گردند ، با صدای بلند در قطار شهری برایشان سخن رانی کنم و انتظار داشته باشم که با اعتراض کسی روبرو نشوم. یا نمی توانم برای سخن رانی علیه مذهب و مذهبی ها صحن فلان مسجد یا کلیسا را انتخاب کنم. من حق دارم اگر امکانات لازم را داشتم ، برای تبلیغ نظراتم روزنامه منتشر کنم یا رادیو و تلویزیون راه بیندازم ؛ اما روزنامه ها و رادیوهای موجود موظف نیستند فرصت ثابتی برای انعکاس نظرات من فراهم بیاورند. من حق دارم علیه همه افراد و جریان هایی که مخالف شان هستم ، مثلاً سخن رانی کنم یا تظاهرات راه بیندازم ؛ اما نه با به هم زدن جلسات سخن رانی یا تظاهرات سازمان داده شده از طرف آنها. در درون جمع های داوطلبانه این محدودیت ها بیشتر می شود. زیرا هر جمع داوطلبانه بنا به تعریف ، حدود و ثغوری دارد که با پذیرش آنها می توان به آن جمع ملحق شد. بنابراین وقتی کسی داوطلبانه به عضویت یک جمع معین در آمد ، با همین اقدام ، خود را مقید و متعهد به حدودی کرده است. او هر وقت خواست ، حق دارد به عضویت اش در آن جمع پایان بدهد ، یا از آن جمع بخواهد که حدود و ثغور خود را تغییر بدهد ؛ اما تا آن حدود و ثغور پابرجاست نمی تواند بی اعتناء به آنها هر چه خواست بیان کند. و گرنه آزادی تشکل اعضای آن جمع را لگدمال کرده است.

دوم - سازمان چیست و مصوبات سازمانی چه معنایی دارد؟

سؤال دوم رفیق تقی روزبه در باره هویت سازمانی و رابطه آن با اعضا ، نهادهای سازمانی و اقلیت و اکثریت است. به عبارت دیگر ، این سؤال خود به چند سؤال تبدیل می شود که من سعی می کنم در زیر به هر یک از آنها جداگانه بپردازم.

۱

قبل از هر چیز بگذارید به این سؤال رفیق تقی روزبه بپردازیم که سازمان چیست؟ جواب خود او به این سؤال چنین است: "سازمان قبل از هر چیزی به معنی اشتراکات پایه ای و پیونددهنده اعضا یک سازمان و همه کسانی است که به مثابه یک جمع هم هویت و دارای هدف و برنامه مشترک گرد می آیند". من با این تعریف مخالف نیستم ، اما لازم می دانم اندکی دقیق تر آن را بیان کنم. به نظر من ، منظور از "سازمان" در بحث های ما عبارت است از جمع افرادی که حول اهداف مشترک بیان شده در برنامه "راه کارگر" گرد هم آمده اند و فعالیت سیاسی مشترک شان را بر مبنای مقررات تنظیم شده در اساسنامه "راه کارگر" پیش می برند و از طریق مصوبات کنگره های "راه کارگر" سیاست های لازم برای ادامه فعالیت مشترک شان را تدوین می کنند و هر وقت که لازم بدانند تصحیحات و تغییراتی در برنامه و اساسنامه شان وارد ، یا کاملاً آنها را عوض می کنند. همان طور که می بینید ، تعریف من بر چند نکته تأکید دارد: اول این که نه اهداف مشترک ، بلکه جمع افراد متحد حول اهداف مشترک است که به سازمان معنا می بخشد. دوم این که ادامه موجودیت این جمع با پذیرش یا (لا اقل) تحمل برنامه و اساسنامه امکان پذیر می گردد. سوم این که برنامه و اساسنامه آیه ای منجمد نیست ، بلکه با اراده جمع تغییر می یابد. چهارم این که مصوبات کنگره ها نیز مانند برنامه و اساسنامه اعتبار دارند و نقاط اشتراک جمع را در جریان فعالیت سیاسی شان تدقیق و تکمیل می کنند.

اما مشکل از آنجا آغاز می شود که رفیق تقی روزبه درک خاص خودش از رابطه سازمان با تک تک اعضای آن را وارد میدان می کند. درک او ادامه همان نظری است که پیش تر در باره آزادی بی قید و شرط بیان در درون تشکل ها به آن پرداخته ام. تا آنجا که من از نوشته رفیق تقی روزبه می فهمم ، حرف او را می شود به صورت این استدلال خلاصه کرد: الف - منظور از سازمان ، جمع اعضای آن است ؛ ب - منظور از موضع سازمان ، حاصل جمع آرای تک تک اعضای آن است ؛ ج - پس متمایز کردن موضع یک عضو به عنوان موضعی متفاوت با موضع سازمان ، حذف نظر اوست و کنار گذاشتن او از سازمان. البته رفیق تقی روزبه حرف خود را سراسر به صورت این استدلال بیان نکرده است ،

اما این چکیده حرف اوست و من فقط آن را خلاصه و شفاف تر کرده ام. به نظر من ، چنین استدلالی بی اغراق شبیه آن گفته معروف است که : "دیوار موش دارد ؛ موش گوش دارد ؛ پس دیوار گوش دارد". مقدمه اول این استدلال ، همان طور که گفتیم ، درست است ، اما مقدمه دوم استدلال و نتیجه آن قطعاً نادرست. زیرا مساوی دانستن موضع یک جمع با حاصل جمع آرای همه اعضای آن ، به معنای این است که در آن جمع فقط تصمیم گیری از طریق اتفاق آراء را درست بدانیم. اما اتفاق آراء فقط در تجمع های ناهمگون و شکننده می تواند کارساز باشد ، و آن هم در موارد بسیار معدود و حوزه های بسیار محدود ؛ ولی در هر جایی که تصمیم گیری های فوری ، مکرر و روئین ضرورت داشته باشند ، متوسل شدن به اتفاق آراء باعث هرج و مرج و متلاشی شدن جمع می گردد. مثلاً تصمیم گیری از طریق اتفاق آراء در سطح جامعه جز از هم پاشیدن نظام اجتماعی (که خود خواه نا خواه به نظم تحمیل شده از طریق پنجه آهنین ، یا به اصطلاح ، استبداد هابسی ، مشروعیت می بخشد) معنای دیگری ندارد. فکرش را بکنید که اگر جدول ساعات قطارهای شهری را از طریق اتفاق آراء اهالی آن شهر تنظیم کنند ، چه محشری به پا می شود. اما دفاع از اتفاق آراء در جمع های داوطلبانه به طور عام و در تشکل های حزبی به طور ویژه مساوی است با متلاشی کردن آنها. تصادفی نیست که رفیق تقی روزبه سازمان شبکه ای را ایده الیزه می کند و به عنوان تنها الگوی سازمان در تمام سطوح پیکارهای اجتماعی و سیاسی تجویز می نماید. و تصادفی نیست که او تشکل هایی را که آزادی بی قید و شرط بیان در درون شان را نمی پذیرند ، زنجیرهایی بر دست و پای "پروتمه بی قرار تاریخ" می داند. البته رفیق تقی روزبه برای اثبات حقانیت ادعای خود دلالتی هم دارد که باید به آنها توجه کرد.

اتفاق آراء و دموکراسی، استدلال های مختلف رفیق تقی روزبه جای تردیدی باقی نمی گذارد که او اتفاق آراء را تنها راه دموکراتیک برای تصمیم گیری می داند. مسلماً این حرف نا معقولی است ، به دلالتی که قبلاً اشاره کردم. دموکراسی در یک جمع داوطلبانه عموماً از طریق اقدام بر مبنای رأی اکثریت و احترام به حق اظهار نظر و انتقاد اقلیت معنا پیدا می کند. البته در هر جمع داوطلبانه دموکراتیک ، بنا به تعریف ، همیشه نوعی اتفاق آراء به رسمیت شناخته می شود: ورود به جمع مشروط است و ترک آن آزاد ؛ یعنی تک تک اعضاء همیشه می توانند جمع را ترک کنند. بنابراین هیچ چیزی را بدون میل خودشان نمی توان بر آنها تحمیل کرد. اما آیا اتفاق آراء شیوه دموکراتیک تری نیست؟ آیا بهتر نیست هر تصمیمی با رضایت و رأی مثبت همه اعضاء یک جمع اتخاذ شود؟ جواب منفی است. زیرا در غالب موارد "بهتر دشمن خوب است" و اگر بخواهیم همه را داشته باشیم ، همه را از دست می دهیم. اولاً همان طور که گفتیم ، اتفاق آراء جز در جمع های ناهمگون یا محدود و آن هم در حوزه های بسیار معدود و بسیار محدود کارایی ندارد. ثانیاً در اتفاق آراء ، رأی مارتینال عملاً به حق وتو تبدیل می شود. مثلاً در یک جمع صد نفره ، نفر صدم می تواند رأی ۹۹ نفر دیگر را وتو بکند. آهنگ حرکت یک گروه کوهنوردی را نه میانگین سرعت حرکت همه افراد گروه ، بلکه سرعت حرکت کندترین آنها تعیین می کند. بنابراین کوهنوردان جدی ، برخلاف توصیه رفیق تقی روزبه ، به طبعی بندی دست می زنند و افراد حرفه ای را با افراد آماتور در یک تیم قرار نمی دهند ، مخصوصاً در سفرهای دشوار و خطرناک.

اتفاق آراء و سوسیالیسم رفیق تقی روزبه تصمیمات غیر مبتنی بر اتفاق آراء را بورژوازی قلم داد میکند. آیا این نظر درست است؟ جواب منفی است. زیرا اولاً معنای ضمنی این داوری آن است که کارگران فلان کارخانه یا فلان اتحادیه حتماً باید از طریق اتفاق آراء تصمیم به اعتصاب بگیرند ، و گرنه به مواضع بورژوازی غلتیده اند ؛ یا در جامعه سوسیالیستی چگونگی اداره امور یک شهر از طریق اتفاق آراء تعیین شود. ثانیاً شیوه اتفاق آراء در تصمیم گیری های بورژوازی و حتی ماقبل بورژوازی نیز مورد استفاده قرار می گیرد و ربطی به سوسیالیسم ندارد. مثلاً همه می دانیم که تصمیم گیری های اوپک ، ناتو و (نیز تصمیم گیری در بعضی سطوح در) اتحادیه اورپا از طریق اتفاق آراء صورت می گیرد. و تصمیم گیری در اتحادها و ائتلاف های میان قبایل غالباً از طریق اتفاق آراء انجام می شد.

اما حرف رفیق تقی روزبه فقط به نفی دموکراسی غیر مبتنی بر همراهی خلاصه نمی شود ، او برنامه سازمان را هم مزاحم دموکراسی مطلوب خودش و منشاء ایجاد سلسله مراتب و نظام فرماندهی و فرمانبری می داند. او هر چند در تعریف خود از سازمان (که در بالا نقل کردم) "هدف و برنامه مشترک" را مبنای هویت سازمان می خواند ، اما بعداً (در ذیل سؤال هفتم خود) مبنای هویت مشترک راه کارگر را "عام ترین و اساسی

ترین مولفه های سوسیالیست های رادیکال و آزادبخواه" می داند و آنها را "درسه مولفه" بیان می کند: "مبارزه برای سوسیالیسم از امروز (وبه مثابه آلترناتیو نظام سرمایه داری) و مبارزه علیه نظام سرمایه داری و امپریالیسم، مبارزه برای آزادی های بی قید و شرط سیاسی، مبارزه علیه ارتجاع جمهوری اسلامی و سرنگونی انقلابی آن". به این ترتیب معلوم می شود که از نظر رفیق تقی روزبه راه کارگر در صورتی می تواند "تنه مشترک" اش را سرپا نگهدارد که "برنامه مشترک" اش را کنار بگذارد.

اما حتی این تدبیر نیز از نظر رفیق تقی روزبه کافی نیست و نمی تواند "گره از کار فرو بسته" او بگشاید. زیرا او معتقد است که وقتی سازمان به هر دلیلی موضع یک عضو را متفاوت یا مخالف با موضع رسمی خود اعلام می کند او را خفه کرده و به حاشیه رانده است: "بحث مشخص مابین است که در شرایطی که ستون اول هم به اولویت ارائه مواضع رسمی اختصاص دارد و حتا سردبیران نهادها ... میتوانند به نوشتن مطالب ومقالات رسمی وبدون امضاء به پردازند، اصلاً قابل فهم نیست که چرا باید وجود ستونی با مشخصات امضاء فردی و باقید اینکه مسئولیت هرنوشته با خودنویسنده است ... موجب واهمه وعقب گرد گردد؟ اگر مشخصات این ستون چنین است چرا باید مارا پریشان خواب کرده و به صرافت حذف آن وحراست از خلوص گویا بخاطر افتاده امان بیاندازد؟ برآستی منشاچنین دغدغه ای چیست؟"

می بینید! از نظر رفیق تقی روزبه ، راه کارگر در صورتی می تواند رسوبات بورژوازی را از خود بزدايد که اولاً فقط تصمیمات اتخاذ شده از طریق اتفاق آراء را مواضع سازمانی بداند ؛ ثانیاً برنامه را به عنوان مبنای هویت خود کنار بگذارد و فقط به "سه مولفه" مورد قبول او اکتفاء کند ؛ و ثالثاً موضع گیری هیچ عضو سازمان را متفاوت با موضع رسمی سازمان اعلام نکند. اینها سه شرط لازم برای راهی "از ساختارهای طبقاتی بورژوازی" است. اگر مقصود او را هنوز نگرفته اید ، بگذارید مثالی بزنم تا قضیه روشن تر شود: فرض می کنیم که در کنگره راه کارگر که با حضور همه اعضاء سازمان برگزار شده ، به اتفاق آراء همه اعضاء تصمیم می گیریم که مثلاً از اتحادیه های کارگری دفاع کنیم. اما بعد از پایان کنگره نظر یکی از اعضاء (به هر دلیلی) عوض می شود و مقاله ای در رد اتحادیه می نویسد. رفیق تقی روزبه می گوید مقاله او را نباید در ستون دیدگاه بگذاریم ، و گرنه صدای او را خفه کرده و او را به یک عضو ناتنی تبدیل نموده ایم.

۲
رفیق تقی روزبه هر تشکلی را که از طریق اتفاق آراء حرکت نکند ، محکوم به سلسله مراتب و نظام فرماندهی و فرمانبری معرفی می کند: "تقلیل سازمان به یک صدا و یک گرایش برترتقسیم آن بر مبنای اکثریت و اقلیت و صرفاً معادل نهادها برگزیده شده و مواضع رسمی این نهادها دانستن متفاوت است. چنین تقسیم بندی های مبتنی بر تک صدایی و سلسله مراتبی، در تجربه نشان داده اند که تنها به درد تولید سیستماتیک انفعال ودنباله روی کورکورانه، شقه شقه کردن وتنی وناتنی ساختن دایمی صفوف می خورد". آیا این ادعا درست است؟ نه. برای یافتن پاسخ به یک مسأله ، اول باید صورت مسأله را به درستی بفهمیم. منظور از سلسله مراتب چیست؟ آیا حرکت بر مبنای رأی اکثریت یک جمع ، خود به خود سلسله مراتب و تنی و ناتنی به وجود می آورد؟ نه. به دلالت زیر:

اولاً اقلیت و اکثریت در یک جمع دارای هویت مشترک ، در غالب موارد ، گروه های غیر ارگانیک محسوب می شوند. یعنی نه شمار آنها ثابت است ، نه نفرت ثابتی هسته اصلی آنها را تشکیل می دهند ، و نه در همه حوزه ها مواضع شان متفاوت است. حتی در سازمان هایی که فراکسیون های کاملاً شکل گرفته و رسمی وجود دارد ، اختلاف میان آنها معمولاً در حوزه های بسیار محدودی است و گرنه دلیلی ندارد در درون یک سازمان واحد همزیستی کنند.

ثانیاً در یک سازمان دموکراتیک هر فرد فقط یک رأی دارد و نه بیشتر ، و نهادهای سازمانی انتخابی هستند و ترکیب اعضاء آنها نیز معمولاً دوره به دوره تغییر می کند. در چنین سازمانی فردی که نظرش در مورد یا مواردی در اقلیت قرار گرفته ، قانوناً همان حقوقی را دارد که مدافعان نظر اکثریت. پس دلیلی ندارد اقلیت ناتنی تلقی شود و اکثریت صاحب سازمان. و دلیلی ندارد تصمیم گیری بر مبنای رأی اکثریت ضرورتاً به سلسله مراتب و تنی و ناتنی سازی بگلد. اما آیا تصمیم گیری از طریق اتفاق آراء فضای نا مساعدتری برای سلسله مراتب به وجود می آورد؟ نه. به دلیل این که:

اولاً در چنین جمع هایی (همان طور که قبلاً اشاره کردم) فرد مارژینال از آنجا که عملاً به صاحب حق و تو تبدیل می شود و به قول معروف ، آب سرد در آتش جوش جمع می ریزد ، خواه نا خواه خود را در موقعیت ناچوری قرار می دهد و هر چه مسائل مورد تصمیم گیری مهمتر و خطرتر باشد ، این موقعیت ناچور ناچورتر و برای اکثریت غیر قابل تحمل تر می گردد.

ثانیاً در تصمیم گیری های مبتنی بر اتفاق آراء معمولاً راه های دیگری برای همراه ساختن عضو مارژینال با جمع گشوده می شود ، راه هایی که با تهدید و تطمیع پیموده می شود. بگذارید از زندگی واقعی مثالی بزنم: چند سال پیش که دولت ترکیه می خواست تاریخی برای پذیرش عضویت اش در اتحادیه اروپا تعیین شود ، دولت (یونانی های) قبرس که چندی پیش از آن عضو اتحادیه اروپا شده بود ، سعی کرد از حق خود برای جلوگیری از این کار استفاده کند. اما اعضای دیگر اتحادیه اروپا که نمی خواستند ترکیه را برنجانند ، از طریق فشارهای پشت پرده ، یونانی های قبرس را گوشمالی دادند که چنین کاری را نکنند. و اخیراً در کنفرانس ناتو ، دولت (طیب اردوان در) ترکیه که به خاطر همکاری های نظامی با اسرائیل شدیداً زیر فشار افکار عمومی مردم این کشور قرار دارد ، ظاهراً به عنوان اعتراض به چاپ کاریکاتورهایی از پیغمبر اسلام در دانمارک ، اعلام کرد که با کانديداتوری نخست وزیر این کشور برای دبیرکلی ناتو مخالف است. باز دولت های اروپایی برای جلب رضایت دولت ترکیه ، از طریق مذاکرات پشت صحنه ، سبیل آقای اردوان را چرب کردند و حتی نخست وزیر دانمارک را وادار کردند ، رسماً از مسلمانان به خاطر اجازه انتشار دادن به آن کاریکاتورها عذر خواهی کند. در جمعی از افراد سیاسی نقش این مکانیسم های پشت پرده قاعداً برجسته تر می شود. و بسته به نقش فرد مارژینال در آن جمع ، تهدید یا تطمیع راحت تر به کار گرفته می شود. تصادفی نیست که در بسیاری از محفل های سیاسی ، ریش سفیدان و افراد با نفوذ عملاً حق و تو پیدا می کنند. به همین دلیل ، کنار گذاشتن رای اکثریت به عنوان مبنای موضع جمعی در یک سازمان سیاسی ، با هر زست لیبرتاریستی هم که صورت بگیرد ، جز تقویت عده ای معدود (که دستی بر اهرم های حساس سازمان دارند) به بهای ناری مقدار کردن رای و نقش اکثریت اعضای سازمان معنی دیگری ندارد. مثلاً چنین کاری در شرایط کنونی سازمان ما جز نشان دادن گردانندگان تبلیغات سازمان و مخصوصاً قلم زنان و سخنوران موجود در گردۀ اکثریت اعضای سازمان ، چه معنایی می تواند داشته باشد؟

اما اگر منظور از سلسله مراتب ، ارگان های هدایت کننده یک سازمان ، مانند کمیته مرکزی یا کمیته های منطقه ای و امثال اینها ، و به طور کلی ، سازماندهی عمودی (در مقابل سازماندهی افقی) است ، باید بگویم: اولاً هر نوع سازماندهی عمودی مساوی با نظام فرماندهی و فرمانبری ، یا به معنای "مسلوب الاراده" شدن اعضای سازمان نیست. در یک جمع داوطلبانه هر عضوی هر وقت بخواهد می تواند جمع را ترک کند. مخصوصاً در سازمان هایی که نه تنها در قدرت نیستند ، که زیر سرکوب هم هستند ، کدام نیرویی جز اعتقاد قلبی و عمیق خود عضو می تواند او را به ماندن با جمع وادارد؟ و در یک جمع داوطلبانه دموکراتیک که ارگان های هدایت کننده ، منتخب اعضای هستند و ناگزیر به حساب پس دادن به آنها ، چگونه ممکن است اعضا "مسلوب الاراده" شوند؟

ثانیاً تشکل افقی نیز ضرورتاً به معنای فضای مساعدتر برای "چند صدایی" و "تلاش های خود انگیخته" اعضا نیست. مثلاً "کمپین یک میلیون امضاء" را در نظر بگیرید که رفیق تقی روزبه در نوشته ای آن را به عنوان نمونه ای درخشان از سازماندهی افقی یا "جنبشی - شبکه ای" معرفی کرده است و من هم از تحسین کنندگان آن هستم. در این کمپین همه فعالان برای جمع آوری امضای حمایتی برای مطالباتی معین تلاش می کنند که قبلاً توسط عده ای تنظیم شده است. آیا همه آنهايي که اکنون در آن کمپین فعالیت می کنند ، در تدوین آن مطالبات شرکت داشته اند؟ جواب منفی است. آیا آنها اکنون می توانند در آن مطالبات تغییری بدهند؟ جواب منفی است. هر تغییری در مطالبات قبلاً تدوین شده به معنای متلاشی کردن کاروانی است که به راه افتاده و دارد پیش می رود. آیا کسانی که مخالف مطالبات کمپین هستند ، یا فقط می خواهند در مطالبات بیان شده تغییری بدهند ، هم می توانند آن را امضاء کنند؟ جواب منفی است. کمپین فقط امضای کسانی را می خواهد که فقط مطالبات بیان شده را تأیید می کنند. بی گمان فعالان کمپین معتقد نیستند که مطالبات بیان شده آیه های آسمانی هستند که نمی شود چیزی بر آنها افزود یا چیزی از آنها کاست ؛ بی گمان بسیاری از فعالان کمپین خود هم اکنون انتقاداتی در باره آن دارند که در اینجا و آنجا هم بیان می کنند. اما هیچ یک از اینها باعث نمی شود که در مطالبات قبلاً تدوین شده کمپین

تغییراتی بدهند یا امضاهای منتقدان را هم جمع آوری بکنند. آیا این نمایشی از دیکتاتوری تدوین کنندگان مطالبات بر کل فعالان کمپین و کل امضاء کنندگان آن نیست؟ بسته به درکی که از معنای "دیکتاتوری" داشته باشیم ، می شود پاسخ آری یا نه به این سوال داد. پاسخ مثبت است به این معنا که وقتی قطار کمپین به راه افتاد ، فقط روی ریل هایی که تدوین کنندگان مطالبات و سازمان دهندگان اولیه آن چیده اند ، پیش می رود و از همه مخاطبان خود قبل از هر چیز یک "تأیید می کنم" قاطع می طلبد. اما پاسخ منفی است به این معنا که هیچ کس "مسلوب الاراده" نشده و همه فعالان و امضاء کنندگان فقط داوطلبانه می توانند به آن پیوندند. هر سازماندهی کمپینی ، هر قدر هم "جنبشی - شبکه ای" باشد ، ضرورتاً چنین خصلتی دارد. زیرا بنا به تعریف ، سازماندهی اقدام است. مثلاً آیا سازماندهندگان تظاهرات جهانی عظیم جنبش ضد جنگ ، علیه اشغال عراق در ۱۵ فوریه ۲۰۰۳ که به روایتی ۱۵ میلیون نفر را در یک روز واحد ، در شهرهای مختلف جهان به خیابان ها ریختند ، می توانستند به طرف داران جنگ هم اجازه ورود به صفوف تظاهرات بدهند؟ نه ، آنها مجبور بودند با انضباطی آهنین از صفوف خود دفاع کنند و طرح شان را پیش ببرند. می دانیم که آن تظاهرات ضدجنگ به لحاظ ترکیب نیروهای شرکت کننده و سازمان دهنده ، آشکارا رنگارنگ تر و چند صدایی تر از کمپین یک میلیون امضاء بود ، اما در حین اقدام فقط یک خط را پیش می برد که ضدیت با اشغال عراق بود.

ثالثاً سلسله مراتب در سازماندهی ضرورتاً چیز بدی نیست. ساختار هر مجموعه انسانی ، بسته به کمیت افراد آن ، فشردهگی آن ، شرایط زمانی و مکانی موجودیت آن ، کارکردهای آن و بسیاری از عوامل دیگر ، خواه نا خواه پیچیده تر یا ساده تر می گردد و شکل گیری الگوهای مختلفی از سلسله مراتب را اجتناب ناپذیر می سازد. بدیهی است که اداره یک شهر میلیونی نمی تواند همان ساختاری را داشته باشد که اداره یک دهکده کوچک. آیا تنظیم روابط در هم فشرده شده میان میلیون ها انسان در مانهاتان نیویورک می تواند با همان ساختاری صورت بگیرد که روابط میان کشاورزان مزارع پراکنده فلان منطقه در آرژانتین؟ آیا هم آهنگ کردن فعالیت کارکنان یک بیمارستان بزرگ امروزی و یک گروه توریستی با ساختار واحدی امکان پذیر است؟ آیا پافشاری بر استفاده از یک الگوی سازماندهی مشابه در یک سازمان زیرزمینی انقلابی و یک حزب پارلمانی در یک دموکراسی لیبرالی کاری عاقلانه است؟

حقیقت این است که رفیق تقی روزبه با ایدئلیزه کردن سازماندهی "جنبشی - شبکه ای" و معرفی آن به عنوان الگویی مناسب برای فعالیت هر جمع سیاسی و اجتماعی ، بسیاری از قانونمندی های عینی سازماندهی را نادیده می گیرد. برای اجتناب از طولانی شدن تلازم این نوشته ، در اینجا من فقط به یک نکته اشاره می کنم. فرار از هر نوع سلسله مراتب ، خواه نا خواه ، مضمون فعالیت یک جمع سیاسی و اجتماعی را به درجا زدن در سطحی بدوی محکوم می کند. غالب سازمان های سیاسی و اجتماعی کارکردهای متعددی دارند که یکی از آنها سرویس دهی است. اما هر نوع سرویس دهی ، ساختار سازمان را پیچیده تر می سازد و حدی از سلسله مراتب را اجتناب ناپذیر می کند. بگذارید مثلاً سیستم پست را در نظر بگیریم که نمونه بسیار شناخته شده ای است و همه قبول داریم که با مختل شدن آن زندگی امروزی به سرعت درهم می ریزد. در زندگی شهری امروزی ، ما برای فرستادن هر بسته کوچکی حتی به دوستی در چند کیلومتری محل زندگی مان ، معمولاً از سیستم پست استفاده می کنیم. ارسال بسته ها هر قدر مکررتر باشد و طول زمان رسیدن آنها به مقصد هر قدر اهمیت بیشتری پیدا کند ، اجتناب از سیستم پست دشوارتر می گردد. فرض کنید حسن و حسین که در فاصله ده کیلومتری هم در یک شهر واحد زندگی می کنند ، می خواهند بسته هایی را بین خود رد و بدل کنند. اگر این بسته ها گاه به گاهی باشند ، شاید آنها ترجیح بدهند خودشان مستقیماً آنها را به یک دیگر برسانند. اما اگر ارسال ها مکررتر گردد و آنها علاوه بر ارسال این بسته ها مشغله های دیگری هم داشته باشند ، ناگزیر خواهند شد از سیستم پست استفاده کنند. اما این کار یعنی نادیده گرفتن آن اصل بدیهی هندسه سطح که: "نزدیک ترین فاصله میان دو نقطه ، یک خط مستقیم است." زیرا آنها بسته ها را به دم دست ترین صندوق یا دفتر پست خواهند داد و اداره پست آنها را همراه با بسته هایی که بعضی از آنها قرار است حتی به قاره های دیگر ارسال شوند ، به مراکز تفکیک و طبقه بندی خواهد برد. و بسته حسن بعد از دست به دست شدن های متعدد و به احتمال زیاد ، پیروان چند برابر فاصله محل زندگی حسن و حسین ، بالاخره به دست حسین خواهد رسید. و مهم تر از همه ، عملی شدن این کار یک سلسله مراتب سازمانی و انضباطی آهنین را اجتناب ناپذیر خواهد ساخت. این

نوع سازماندهی شاید برای افرادی که با زندگی امروزی آشنا نباشند ، غیر عقلانی به نظر برسد ؛ اما همه ما که با منطق زندگی امروزی آشنایی داریم ، آن را بسیار عقلانی و ضروری می یابیم. ... بگذارید از جنبش کارگری مثال بزنم: فرض کنیم کارگران اتوبوس رانی تهران می خواستند و می توانستند برای دست یافتن به خواست های شان ، به جای یک اعتصاب ناقص چند ساعته ، یک هفته اعتصاب کنند. آیا این کار بدون داشتن صندوق اعتصاب می توانست عملی شود؟ آیا ایجاد صندوق اعتصاب بدون سازماندهی دقیق و بدون مسوولان صاحب اختیار (که حق داشته باشند در صورت لزوم منابع شان را مخفیانه طوری نگهدارند که مصادره آن برای رژیم ناممکن گردد) قابل تصور است؟

منظور از نظام فرماندهی چیست؟ رفیق تقی روزبه دوست دارد سلسله مراتب حزبی را با دادن عنوان "نظام فرماندهی و فرمانبری" باز تولید نظام طبقاتی قلمداد کند و دفاع از ضرورت سیستم تبعیت در پیشبرد فعالیت های سازمان (مانند تبعیت فرد از جمع ، اقلیت از اکثریت ، یا ارگان های محلی از کمیته مرکزی) را درک سربازخانه ای از سازماندهی بنامد. برای یک ارزیابی روشن از این اتهامات ، بگذارید نظرم را اصلاً در باره خود سازماندهی نظامی روشن کنیم. آیا کمونیست ها می توانند با هر نوع سازماندهی و انضباط نظامی مخالف باشند؟ پاسخ قطعاً منفی است. تا زمانی که طبقه کارگر نیروهای مسلح بورژوازی را در برابر خود دارد ، مخالفت اصولی با مبارزه نظامی و بنابراین ، سازماندهی و انضباط نظامی نیروهای مسلح پرولتری ، جز سپردن گردن زحمتکشان به تیغ طبقه حاکم معنایی ندارد. قدرت گرفتن طبقه کارگر در یک یا چند کشور نیز نمی تواند از اهمیت و جایگاه مبارزه نظامی بکاهد ، بلکه برعکس ، تا زمانی که سلطه سرمایه در جهان پا برجاست ، ممکن است حتی آن را افزایش هم بدهد. این حقیقت مخصوصاً برای ما که ناگزیریم در کشوری استبداد زده مبارزه کنیم ، اهمیتی حیاتی دارد. در کشوری مانند ایران مخالفت اصولی با مبارزه مسلحانه ، با هر نیتی که صورت بگیرد ، توده زحمتکشان را (به قول لنین) " به توده رجاله ها" تبدیل خواهد کرد. تردیدی نیست که اطاعت کور کورانه در نیروهای مسلح پرولتری نباید وجود داشته باشد و هیچ فرماندهی حق استفاده ابزاری از افراد زیر فرماندهی اش را نباید داشته باشد ، اما در این هم تردیدی نمی توان داشت که مبارزه نظامی پرولتری نیز به انضباطی آهنین نیاز دارد. بعلاوه ، ضرورت انضباط فقط به مبارزه نظامی محدود نمی شود. مثلاً دفاع از امنیت یک سازمان زیر زمینی که کاملاً هم مسالمت آمیز فعالیت می کند ، آیا بدون انضباطی آهنین قابل تصور است؟ سازماندهی یک تظاهرات بزرگ کاملاً قانونی (از جنس همان تظاهرات ۱۵ فوریه ۲۰۰۳) چگونه؟ اداره یک تلویزیون علنی روزانه چگونه؟ می بینید ، مخالفت رفیق تقی روزبه با هر نوع سیستم تبعیت و "نظام فرماندهی" می تواند به نفی خیلی چیزها بیانجامد!

۳

رفیق تقی روزبه برای رهایی از هر نوع سیستم تبعیت سازمانی از دو سو هویت جمعی سازمان را زیر حمله می گیرد: یک بار (همان طور که دیدیم) سعی می کند با کاهش موضع سازمان به موضع تک تک اعضای آن ، هر نوع هویت و موضعی جمعی را بی معنا کند ؛ بار دیگر می کوشد با منحل کردن هویت سازمانی در هویت عمومی همه هواداران سوسیالیسم ، دلیل وجودی آن را منتفی سازد: "ما میدانیم و صدبار تکرار کرده ایم که ضمن داشتن افتراقات ویژه خود، اما هویت های مشترک و پایه ای تر اساسی تری داریم که در جهت تشکیل صفوف بزرگ تری برخیزد هویت ها و خودویژه گی ها مزیت دارند. از آنجا که قرار نیست که هویت بزرگ و مشترک برپایه این خرده هویت ها شکل بگیرد، نمی توان حول یکی از این خرده هویت ها، ستون خیمه را برافراشت. در حال فرایند اتحاد بزرگ طبقاتی و اتحاد سوسیالیستی با اصالت دادن به خرده هویت ها و مواضع رسمی و فرادستی این یا آن بخش و جریان (یعنی مواضع درهم و آمیخته ای از خرده کلان، پایه ای و گذرا، خود ویژه و بنیادهای فرارونده) ممکن نمی شود... آن مدل تک صدایی و سازمان دادن بر مبنای فرادستی یک صدا به همراه یک زیر مجموعه آقماری و کنترل شده دورانش بسررسیده است. دیگر تمایز درون و بیرون معنای گذشته را از دست داده است. نمی توان در درون تک صدایی بود و در بیرون برسبیل روزآمد بودن از اتحاد بزرگ و پلورالیستی سخن به میان آورد". استدلال عجیبی است. از یک سو شکایت از این است که تأکید بر هویت جمعی سازمان در مقابل نظرات فردی اعضای آن ، به تک صدایی و فرقه گرایی منجر می شود ، و در همان حال گفته می شود که چنین تأکیدی ما را در مقابل عموم هواداران سوسیالیسم قرار می دهد. آیا وقتی "یک جمع هم هویت و دارای هدف و برنامه مشترک" از عضو خود می خواهد ، ضمن

حفظ نظرات فردی اش در باره این یا آن مسأله ، از تصمیمات جمعی برای پیشبرد فعالیت سازمانی در راستای برنامه مشترک تبعیت کند ، چند صدایی به خطر می افتد ، اما وقتی از همین جمع خواسته می شود که برای دست یابی به اتحاد با عموم هواداران سوسیالیسم ، دفاع از برنامه اش را کنار بگذارد ، چند صدایی به خطر نمی افتد؟! این استدلال رفیق تقی روزبه مرا به یاد آن شعر معروف عرفانی می اندازد که "مقصود تویی ، کعبه و بتخانه بهانه". مقصود رهایی از هر نوع قید و بند سازمانی است و برای رسیدن به آن ، حتی منطق را هم باید ادب کرد! قرار است همه هواداران سوسیالیسم و حتی همه کارگران جهان ، همه رها از تعلقات سازمانی ، به صورت الکترون های آزاد ، در یک سازماندهی "جنبشی - شبکه ای" دور هم گرد بیایند؛ تنها مانع این گرد هم آبی بزرگ جهانی ، سازمان هایی هستند که با ابداع سیستم تبعیت از جمع ، افراد را به زنجیر کشیده اند! این تصور از اتحاد بزرگ هواداران سوسیالیسم که به "راه کارگر" هم نسبت داده می شود ، کاملاً گمراه کننده است.

اولاً طرح ما برای "اتحاد بزرگ هواداران سوسیالیسم" (به شهادت استادی که موجود است) به هیچ وجه دعوت به انحلال احزاب مختلف چپ و ادغام شان در یک سازمان واحد نبود. حرف ما این بود که جریان های مختلف هوادار سوسیالیسم ضمن حفظ برنامه ها و سازمان های خودشان ، حول نقاط اشتراکی که نقداً دارند ، به همکاری ها و اتحادهایی بپردازند و در عین حال در فضایی بردبارانه ، اختلافات شان را به بحث بگذارند.

ثانیاً هر طرحی برای رسیدن به اتحاد هواداران سوسیالیسم ، اگر بر مبنای پلانفرم مشترکی نباشد ، خواه ناخواه ، انحلال طلبانه است. پلانفرم می تواند بسته به شرایط و هدف های مشخص اتحاد ، بسیار کوتاه ، کلی یا تفصیلی باشد ، اما نمی تواند وجود نداشته باشد. ظاهراً خود رفیق تقی روزبه هم منکر این نکته نیست و نکاتی را هم به عنوان حداقل ها مطرح می کند. بنابراین هر پیشنهادی برای اتحاد ، ضمن این که تلاشی است برای گرد آوردن شمار بیشتری حول یک هدف مشترک ، در همان حال تلاشی برای منزوی کردن مخالفان (و نیز مدافعان دروغین آن هدف مشترک هم هست. مثلاً وقتی ما تأکید کردیم که اتحاد هواداران سوسیالیسم بدون تعهد به پیکار طبقاتی پرولتاریا بی معناست (و درست در همان قطعنامه آن را "اتحاد چپ کارگری" نامیدیم) با همان تأکید می خواستیم همه سوسیالیست های غیر کارگری را منزوی سازیم. تصادفی نبود که تأکید ما بر "فقط پرولتاریا" باعث رنجش و عصبانیت آنهایی می شد که خرده بورژوازی را متحد طبیعی پرولتاریا می دانستند.

ثالثاً معیاری عینی برای تشخیص بنیادی ترین و غیر قابل عدول ترین محورهای اتحاد بزرگ هواداران سوسیالیسم وجود ندارد ، بلکه بسته به نگرش جریان دعوت کننده به اتحاد ، بعضی از محورهای مهم برای دیگران ممکن است (به قول رفیق تقی روزبه) "خرده هویت" شمرده شوند. مثلاً کافی است معیار خود رفیق تقی روزبه را در نظر بگیریم که از یک طرف "سه مؤلفه" مورد نظر خود را به عنوان "عام ترین و اساسی ترین مؤلفه های سوسیالیست های رادیکال و آزادیخواه" مطرح می کند و از طرف دیگر ، هر نوع تشکل کمونیستی دارای سیستم تبعیت سازمانی را "کپی برداری نمونه وار از ساختارهای طبقاتی بورژوازی" می داند و یا مبارزه برای دولت کارگری را منشأ فساد (یا در خوش بینانه ترین برداشت ممکن از نظرش) "خرده هویت" تلقی می کند و بنابراین از شمار "مؤلفه" های مورد نظرش بیرون می گذارد. در حقیقت اگر رفیق تقی روزبه روی حرف خودش بیايست ، قاعدتاً افرادی مانند من را (که به ضرورت حزب برای کمونیست ها و دولت کارگری برای رسیدن به سوسیالیسم تأکید دارند) حتی از اتحاد بزرگ هواداران سوسیالیسم نیز باید کنار بگذارد. او به عنوان "سوسیالیست رادیکال و آزادیخواه" والته ضد اتوریته ، قاعدتاً حتی نمی تواند ما را در محدوده چپبه متحد کارگری نیز تحمل کند ، چرا که ما از اتحادیه های کارگری دفاع می کنیم و مبارزات اقتصادی کارگران را فی نفسه مهم و ضروری می دانیم.

رایعاً نمی شود هر نوع سازمان دارای سیستم تبعیت را بورژوایی خواند و در عین حال مدافع چند صدایی سوسیالیستی شد. اصلاً نفس بورژوایی دانستن هر نوع سازمان دارای سیستم تبعیت ، و تجویز نسخه ای واحد برای هر نوع سازماندهی در هر نقطه ای از عالم ، نه فقط بسیار ساده لوحانه است ، بلکه با چند صدایی سوسیالیستی نیز ناسازگار است. باور اصولی و روشمند به چند صدایی به معنای این نیست که شما آماده اتحاد با مخالفان نظری خود باشید ، بلکه این است که بپذیرید که احتمالاً اختلاف نظرات و منافع میان سوسیالیست ها ، حتی در مسائل بسیار مهم

از نظر شما ، ادامه خواهد یافت و بنابراین اتحاد آنها در زیر یک سقف امکان ناپذیر خواهد بود. رفیق تقی روزیه به دو دلیل چند صدایی سوسیالیستی را (دانسته یا ندانسته) نفی می کند: نخست به این دلیل که فقط چند صدایی درون "اتحاد بزرگ هواداران سوسیالیسم" مورد نظر خود را به عنوان چند صدایی سوسیالیستی به رسمیت می شناسد ، و کسانی را که نخواهند در "خیمه" بزرگ او گرد آیند ، غیر سوسیالیست یا (در بهترین حالت) فرقه گرایان چسبیده به "خرده هويت" ها و بنابراین ، دشمنان چند صدایی قلمداد می کند. در حالی که اعتقاد به چند صدایی یعنی احترام به موجودیت جریان های کاملاً مخالف هم دیگر ، نه فقط در مسائل خرده ریز ، بلکه حتی در مسائل کاملاً مهم. چند صدایی سوسیالیستی این است که ما تعدد احزاب سوسیالیست/کمونیست کاملاً رقیب با هم دیگر را در داخل جنبش طبقاتی پرولتاریا قبول داشته باشیم ، نه تنها در دوره مبارزه برای سوسیالیسم ، بلکه حتی در خود جامعه سوسیالیستی نیز. دوم به این دلیل که بنیادگرایی اندیویدیالیستی رفیق تقی روزیه با بورژوازی قلمداد کردن همه جریان های سوسیالیستی معتقد به سیستم تبعیت سازمانی ، آنها را از جرگه هواداران سوسیالیسم بیرون می راند. بگذرید برای صراحت دادن به نگرش خودم یادآوری کنم که من هر چند از طرف مقابل به هم مسئله نگاه می کنم و هرچند با سیستم نظری رفیق تقی روزیه و هم گرایش های او در باره سازماندهی کاملاً مخالفم ، اما به خودم حق نمی دهم آنها را (مادامی که علیه سرمایه داری و برای سوسیالیسم ، با هر نامی که روی اش بگذارند ، می جنگند) نیروهای بورژوازی یا غیر سوسیالیستی بنامم. حتی از نظر من هر چند چگونگی برخورد به مسئله دولت در پیکار برای سوسیالیسم از اهمیت حیاتی و تعیین کننده برخوردار است ، اما نمی توان افرادی مانند جان هالووی را نیروهای بورژوازی تلقی کرد و از جرگه هواداران سوسیالیسم بیرون گذاشت. بالاخره نباید فراموش کنیم که آتاریسیسم رفرمیستی در جنبش طبقه کارگر پدیده تازه ای نیست و بعید است که به این زودی ها هم از بین برود. اما معنای عملی چنین نظری این نیست که با این گرایش حتماً می توان در یک حزب یا حتی در زیر یک "خیمه" بزرگ واحد جمع شد. حقیقت این است که با دنیا و از جمله با دنیای پیکارهای طبقاتی همیشه نمی توان با منطق "یا با ما / یا بر ما" برخورد کرد.

سوم - معیار تشخیص مواضع سازمان چیست؟

سؤال سوم رفیق تقی روزیه در باره "شاخص عینی" برای ارزیابی مقالات است: "هم چنین در نوشته ها و مباحثات، به عنوان یک شاخص عینی برای ارزیابی مقالات، از مقوله مصوبات سخن به میان می آید. باید از خود بپرسیم که از مفهوم مصوبات چه دریافتی داریم؟ بی شک یکی ازگره های کور در مباحثات و تفسیر ضوابط موجود، همین ابهام مربوط به کلمه مصوبات است." توجه کنید که او نه از ابهام در مواضع سازمان ، نه حتی از ابهام در مصوبات سازمان ، بلکه از ابهام در مفهوم خود "مصوبات" صحبت می کند. تا آنجا که من می فهمم در مفهوم مصوبات ابهامی وجود ندارد و منظور از "مصوبات سازمان" هم به حد کافی روشن است: یعنی برنامه و اساسنامه و مصوبات کنگره های سازمان و کمیته مرکزی. همچنین بدیهی است که مصوبات کمیته مرکزی فقط در فاصله کنگره ها می تواند اعتبار داشته باشد و اگر تصمیمات آن از طرف کنگره (به طور مستقیم یا ضمنی) تأیید نشود ، از اعتبار ساقط است. پس در نهایت ، یعنی در یک دوره یک ساله ، قاعدتاً منظور از "مصوبات سازمان" مصوبات کنگره های آن است.

اما رفیق تقی روزیه شکوه می کند که اینها بسیار بیشتر از آنند که به شمارش در آیند و چنین کاری حتی اگر شدنی هم باشد ، لیستی بلند بالا خواهیم داشت که سر به صدها و هزاران مصوبه خواهد زد: یعنی "بی شمار خرده معیار و به گمان من ... بی تعینی". به نظر من این شیوه استدلال جز مصادره به مطلوب معنای دیگری ندارد. اولاً ما بی شمار مصوبه نداریم. شمار مصوبات ما نه هزارهاست ، نه حتی صدها ، بلکه حداکثر چند ده تا بیشتر نیست. زیرا بخش بزرگی از مصوبات به مسائل تاکتیکی می پردازند و غالب تاکتیک ها بدون عامل زمان معنا ندارند و معمولاً عمرشان هم کوتاه است. بنابراین مصوبات مربوط به آنها هم به دلیل انتفاء موضوع منتفی می شوند. ثانیاً وقتی سازمانی مسأله ای را آن قدر مهم می داند که در باره آن مصوبه تمام سازمانی می گذراند ، آن را دیگر نمی توان "خرده معیار" نامید. مصوبه ای که قرار نیست در عمل به اجراء گذاشته شود ، به چه درد می خورد؟ ثالثاً حتی اگر شمار مصوبات مان به هزاران هم برسد ، دلیل نمی شود آنها را نادیده بگیریم. مگر قرار است مصوبات را بر مبنای حافظه فردی این یا آن عضو سازمان معتبر یا نامعتبر بدانیم؟ بهتر است از ضعف خود فضیلت نسازیم. تشکیلاتی که آرشیو و حافظه جمعی نداشته باشد (آن هم در عصر

اطلاعات) ، در دلیل وجودی خودش تردید دارد. چنین تشکیلاتی ممکن است از نظر رفیق تقی روزیه (که سازماندهی "جنبشی - شبکه ای را به یک اصل جهان شمول تبدیل کرده است) مطلوب باشد ، اما از نظر من برای لای جزر خوب است.

رفیق تقی روزیه که "سه مؤلفه" مورد نظرش را به عنوان "شاخص عینی" معرفی می کند ، یعنی لاقال برنامه سازمان یا (دقیق تر بگویم) سازمان دارای برنامه مدون را کنار می گذارد ، اصطلاحات مبهم تر از مصوبات را ترجیح می دهد: "البته در برخی مصوبات سازمان بدرستی از مواضع عمومی و چهارچوب ها سخن به میان آمده است که گام مهمی است در فاصله گرفتن از مفهوم کنگ و بی شمار مصوبات و به معنی نزدیک شدن است به اشتراکات پایه ای و جامع به عنوان یک شاخص عینی و مشترک برای همه اعضای تشکیلات است." این استدلال نیز جز مصادره به مطلوب معنایی ندارد. اولاً مفهوم "مصوبات" نه تنها کنگ نیست ، بلکه قطعاً روشن تر از مفهوم "مواضع عمومی و چهارچوب ها" است. زیرا اولی نشان می دهد که معیار مورد بحث از طریق کنگره (یا حداقل کمیته مرکزی) سازمان اتخاذ شده ، در حالی که دومی ضرورتاً چنین چیزی را صراحتاً بیان نمی کند. ثانیاً "مواضع عمومی و چهارچوب ها" در قطعنامه های موجود سازمان به معنی مواضع تمام سازمانی است که جز مصوبات کنگره و کمیته مرکزی نمی تواند باشد. مراجعه به همین مصوبات موجود نشان می دهد که با توجه به قرآن روشن در این اسناد ، معنای دیگری برای این اصطلاحات نمی توان قائل شد. ثالثاً رفیق تقی روزیه به دو دلیل "مواضع عمومی" را بر "مصوبات" ترجیح می دهد: نخست این که گمان می کند از این طریق و با پیچ و تاب در استدلال ، راحت تر می شود قدمی در جهت حذف برنامه سازمان و آوردن "سه مؤلفه" طلایی مورد نظر به جای آن ، می توان برداشت ؛ دوم این که مفهوم روشن تر ، که "مصوبات" باشد ، جای تعبیر و تفسیر برای رسیدن به حزبیت مورد نظرش باقی نمی گذارد. هدف او درست کردن چند معیار ساده نیست و گرنه به جای "سه مؤلفه" طلایی پیشنهادی ، لاقال به "مبانی برنامه" سازمان متوسل می شد که در کنگره اول برای حفظ اقلیت مخالف مبارزه از امروز برای سوسیالیسم ، تصویب شد.

چهارم - دلیل وجودی ستون "دیدگاه" چیست؟

سؤال های چهارم و پنجم رفیق تقی روزیه ناظر به دلیل وجودی ستون دیدگاه است. در این رابطه او نکات متعدد و (به عقیده من) درهم و حتی متناقضی مطرح کرده است که ناگزیرم به هر یک از آنها جداگانه بپردازم.

۱

به نظر من ، نخستین (و از جهتی مهم ترین) نکته ای که در بر خورد رفیق تقی روزیه باید مورد توجه قرار بگیرد ، این است که او سعی می کند قرار دادن یک نوشته در ستون دیدگاه را به معنای خفه کردن صدا و حذف نظر نویسنده آن قلمداد کند: "بحث مشخص مابین است که در شرایطی که ستون اول هم به اولویت ارانه مواضع رسمی اختصاص دارد و حتا سردبیران نهادها ... میتوانند به نوشتن مطالب و مقالات رسمی وبدون امضاء به پردازند، اصلاً قابل فهم نیست که چرا باید وجود ستونی با مشخصات امضاء فردی و باقید اینکه مسئولیت هرنوشته با خودنویسنده است ... موجب واهمه و عقب گرد گردد؟ اگر مشخصات این ستون چنین است چرا باید مارا پریشان خواب کرده و به صرافت حذف آن و حراست از خلوص گویا بخطر افتاده امان بیاندازد؟ برآستی منشأ چنین دغدغه ای چیست؟" (خط تأکید افزوده من است). این توصیف از ستون دیدگاه تحریف آشکار حقیقت است.

اولاً در کجای دنیا ارانه کامل و بدون تغییر یک نوشته (در یک سایت یا نشریه) را به معنای "حذف" آن می دانند؟ آیا قرار است به زبان "اورولی" (که مثلاً "جنگ همان صلح است") حرف بزنیم؟ نگاهی به مصوبه های کنگره اول ما جای تردیدی نمی گذارد که ما وقتی تصمیم گرفتیم چنین ستونی ایجاد کنیم ، واقعاً می خواستیم نظرات مختلف انعکاس یابد. تصادفی نبود که این ستون را در آن مصوبه ها "تریبون آزاد" نامیدیم. آیا اکنون در سازمان ما کسی از حذف مقالاتی که حتی در مخالفت و انتقاد صریح از مواضع رسمی سازمان نوشته می شوند ، دفاع می کند؟ جواب منفی است. پس چرا هر چیزی را با نام واقعی اش نامیم؟ اگر رفیق تقی روزیه فکر می کند با تحریف نظر مخالف و هو کردن آن می شود مدافعان آن را از میدان به در برد ، اشتباه می کند. چنین شیوه هایی به فضای بحث سالم و تفهیم و تفاهم آسیب می زند.

ثانیاً وقتی رفیق تقی روزیه از "عقب گرد" صحبت می کند ، این گمان به وجود می آید که گویا چنین ستونی تازه ابداع شده است ؛ در حالی که سابقه آن به همان مصوبه ای می رسد که مقررات مربوط به انتشار

ادبیات سازمانی و از جمله نوشتن با امضای فردی را بیان کرده است. حقیقت این است که عکس ادعای رفیق تقی روزبه درست است. یعنی با راه اندازی و فعال شدن سایت راه کارگر، انتشار نوشته های متفاوت با مواضع سازمان آشکارا افزایش پیدا کرده است. زیرا محدودیت صفحات نشریه امکان نمی داد صفحات زیادی به مواضع متفاوت با مواضع سازمانی اختصاص یابد و بدیهی است که حتی حالا نیز هر جا پای رسانه های چاپی به میان بیاید، این محدودیت هم چنان خود را نشان خواهد داد. فرض کنید که ما همین الان بخواهیم یک نشریه ماهانه چاپی در بیاوریم، آیا می توانیم بیش از حد معینی جا به ستون آزاد (یا ستون دیدگاه، یا هر نامی که روی آن بگذاریم) اختصاص بدهیم؟ از نظر من پاسخ قطعاً منفی است، زیرا اولویت هرسازمانی تبلیغ مواضع رسمی آن است و هر جا که پای مسأله منابع کمیاب به میان بیاید، این اولویت با برجستگی بیشتری خود را نشان می دهد. بعداً بار دیگر به این نکته باز خواهم گشت.

ثالثاً جملات رفیق تقی روزبه در نقل قول بالا، این توهم را در خواننده به وجود می آورد که گویا کسی خواهان حذف ستون مقالات با امضای فردی شده است. در حالی که هیچ کس (تا آنجا که من اطلاع دارم) چنین خواستی را مطرح نکرده است. بحث برسر بود و نبود چنین ستونی نیست، بحث بر سر بود و نبود ستون دیدگاه است، یعنی متمایز کردن نوشته های فردی ناهمخوان با مواضع سازمان از سایر نوشته های فردی. و برعکس ادعای رفیق تقی روزبه، دقیقاً طرفداران حذف ستون دیدگاه هستند که حذف یا به حاشیه راندن و کم رنگ کردن نظری را می خواهند، آن هم نظر رسمی سازمان را. زیرا آنها می خواهند سازمان حق نداشته باشد با متمایز کردن نظرات متفاوت یا مخالف با نظر رسمی خودش، به آن برجستگی بدهد. همان طور که قبلاً نشان دادم، رفیق تقی روزبه برای این کار حتی چند قدم جلوتر رفته و با مخالفت صریح با سیستم تبعیت سازمانی، مدعی شده است که نظر سازمان مساوی است با مجموع آراء تک تک اعضای آن. اعتراض رفیق تقی روزبه این نیست که چرا نظرش را در سایت سازمان نیاورده اند. به این دلیل ساده که هرگز کسی نه چنین کاری را کرده است و نه چنین کاری را خواسته است. اعتراض او به این است که چرا نوشته ای از او را در ستون دیدگاه قرار داده اند. و حرف اش هم این است که شما با این کارتان مرا عضو ناتنی راه کارگر اعلام می کنید! که البته این استدلال اش هم کاملاً بی پایه است. زیرا درست همین استدلال نشان می دهد که او عملاً هر نظر متفاوت با نظر رسمی سازمان را یک نظر دست دوم و بی ربط می داند. در حالی که وظیفه ستون دیدگاه دعای داوری ارزشی و اخلاقی در باره این یا آن نظر نیست، بلکه صرفاً نشان دادن تفاوت یک نظر با نظر رسمی کنونی سازمان است. بدیهی است که نظر رسمی کنونی می تواند در آینده به نظر اقلیت تبدیل شود یا اصلاً بالکل کنار گذاشته شود. به همین دلیل هیچ سازمانی (تا چه رسد به یک سازمان برخوردار از دموکراسی درونی) لااقل در تنوری، برای نظر رسمی خود خصلت ابدی قائل نمی شود.

۲
استدلال محوری رفیق تقی روزبه را که بارها در نوشته او تکرار می شود، چنین می توان خلاصه کرد: اگر قرار است مواضع رسمی با امضای ارگان های سازمانی اعلام شوند؛ و اگر قرار است نوشته های با امضای فردی برای سازمان غیر تعهدآور باشند؛ دیگر چه نیازی به ستون دیدگاه داریم؟

در این استدلال نکته بسیار مهمی نادیده گرفته می شود که مضمون نوشته های فردی است. این نوشته ها بسته به این که در راستای خط سازمان باشند یا در اختلاف و ناهمخوانی با آن، به دو موقله متفاوت تقسیم می شوند. زیرا هیچ سازمان سیاسی نمی تواند نسبت به سرنوشت سیاست رسمی خودش بی تفاوت باشد. و بنابراین نمی تواند به نوشته هایی که در راستای سیاست اش هستند و آلهایی که با آن ناهمخوانی دارند، به یک چشم نگاه کند. سازمانی که به این طبقه بندی دست نزند، دلیل وجودی خودش را زیر سوال می برد، یا دست کم، تصمیمات جمعی اش را بی اهمیت می کند. مثلاً آیا می شود شرکت در انتخابات آینده را تحریم کنیم و در عین حال با نوشته هایی که در تریبون های سازمانی خود ما مردم را به شرکت در انتخابات فرا می خوانند، مرزبندی نداشته باشیم؟ البته از منظر بنیادگرایی اندیویدوالیستی رفیق تقی روزبه، طبیعی است که این مرزبندی به معنای تنی و ناتنی کردن اعضای سازمان و خفه کردن صدای اقلیت خواهد بود. زیرا اصل سازمانی که نظرش را در نظر تک تک اعضایش حل نکرده باشد، یک سیستم فرماندهی خفه کننده است تا چه رسد به این که بر نظر اقلیت و اکثریت تأکید کند و فعلاً آن نظر

اکثریت را پیش ببرد. البته رفیق تقی روزبه برای این نظر خود توجیهاتی هم دارد که توجه به آنها نیز خالی از فایده نیست.

فرد خلق و جمع خرفت. رفیق تقی روزبه هر نظر فردی را در صورتی که در مقابل نظر اکثریت باشد، خلاق و خود انگیخته می داند و در صورتی که در راستای نظر اکثریت باشد، فرمایشی می نامد. این ادعای بسیار عجیب و نامعقولی است، به چند دلیل: اولاً در یک جمع داوطلبانه و دموکراتیک که هر کس می تواند نظرش را آزادانه بیان کند و با نظرات مختلف آشنا شود، قاعداً از جمع گله وار خبری نیست. در چنین جمعی تأکید بر خلاقیت فرد غالباً گمراه کننده است. ثانیاً در چنین جمعی صحبت از خود جوشی و خود انگیختگی و به ویژه قرار دادن آن در برابر "برانگیختن و از بالا سازمان دادن" نیز غالباً گمراه کننده است. زیرا در چنین جمعی شمار افرادی که با میل و ابتکار فردی خود و بدون دستور گرفتن از جایی فعالیت می کنند، قاعداً در میان اکثریت بیشتر است تا در میان اقلیت. مگر این که اکثریتی ها به طور تصادفی افراد بی انگیزه و بی ابتکاری باشند و اقلیتی ها با انگیزه و مبتکر. ثالثاً اگر فقدان ابتکار و خود انگیختگی در افراد اکثریت را ناشی از غلبه نظر آنها در جمع می دانیم، داریم به طور ضمنی یا روی نادرستی نظر آنها انگشت می گذاریم، یا از نفس در اقلیت بودن (صرفاً از مضمون اختلاف) فضیلت می سازیم؛ که در هر دو حال غلط است. رابعاً حتی اگر خود انگیختگی و ابتکار تصادفاً منحصر به فرد یا افرادی باشد که نظرشان در ناهمخوانی با نظر جمعی است، باز هم تا جایی که آنها می توانند نظرشان را آزادانه بیان کنند، قاعداً نباید جای نگرانی باشد. لابد رفیق تقی روزبه خواهد گفت که قرار دادن نظر آنها زیر عنوان "دیدگاه" باعث سرخوردگی آنها خواهد شد. برعکس، من فکر می کنم افراد با انگیزه و مبتکر، بنا به تعریف، ترسی ندارند که در اقلیت قرار بگیرند و معمولاً خودشان را در پشت کسی مخفی نمی کنند. در هر حال از هیچ سازمان سیاسی جدی نمی شود انتظار داشت به مخالفان و منتقدان موضع خود جایزه بدهد.

اکثریت و مهمل نویسی. رفیق تقی روزبه مدعی است که هر نوشته فردی فقط در صورت ناهمخوانی با مواضع رسمی سازمان می تواند مطلبی نو و مفید باشد؛ وگرنه نوشته های فردی در راستای آن مواضع، ناگزیر همان مطالب اعلام شده در قطعنامه ها و بیانیه های سازمانی را تکرار خواهند کرد. و اختیار فرد فقط در حد اعمال سلیقه و جزئیات خواهد بود که این "درقلمرو اندیشه و نگارش یعنی هیچ و مطلقاً هیچ!" برای پی بردن به نادرستی این ادعا فقط کافی است به تجربیات سازمان خودمان نگاهی بیندازیم. مثلاً دفاع از ضرورت و اهمیت اتحادیه های کارگری یکی از سیاست های کاملاً شناخته شده "راه کارگر" بوده است و رفتاری ما در دفاع از این سیاست مطالب زیاد و با ارزشی نوشته اند. اما رفیق تقی روزبه که در همین دو-سه سال اخیر به صراحت مخالفت با این سیاست افتاده (که صد البته حق اوست) و فقط دو مقاله دم بریده در این باره نوشته است، با معیاری که مطرح کرده، قاعداً باید همان دو نوشته خود را مفیدتر و با ارزش تر از همه آن مطالب بداند!

حقیقت این است که در هرسازمانی قطعنامه ها و بیانیه های سازمانی در باره این یا آن سیاست، معمولاً بسیار کوتاه و فشرده نوشته می شوند و باید هم چنین باشند. اما فعالان سازمان هستند که از طریق تبلیغ و ترویج گفتاری و نوشتاری آنها را توضیح می دهند و از آنها دفاع می کنند و (در صورت لزوم) برای تصمیم گیری های سازمانی، تکمیلی در باره آنها در آینده تدارک می بینند. مثلاً فرض کنید که ما می خواهیم حق آموزش و بهداشت و مسکن را به عنوان حق شهروندی در بخش خواست های برنامه ای مان مطرح کنیم. تردیدی نیست که بیان اینها در برنامه سازمان از چند سطر فراتر نخواهد رفت. اما اگر قرار باشد این خواست ها را به صورتی فعال تبلیغ کنیم، ناگزیر خواهیم شد توضیح بدهیم که چه می خواهیم و چگونه می توانیم به اینها دست یابیم. چنین توضیحاتی خواه خواه بوسیله فعالان سازمان صورت خواهد گرفت. اینها به صورت فردی (اما نه در بی ارتباطی و بی خبری از همدیگر) این کار را انجام خواهند داد. و اگر واقعاً به این خواست ها باور داشته باشند و با تمام توان و امکانات برای پیشبرد آنها تلاش کنند، ناگزیر خواهند شد به مسائل مربوط به جنبه های مختلف این خواست ها پاسخ بدهند. در نتیجه، ممکن است در باره هر یک از این خواست ها مقالات یا حتی کتاب ها نوشته شود. تردیدی نیست که چنین مطالبی تماماً با امضای فردی نوشته خواهند شد و برای سازمان تعهدآور خواهند بود. از این فراتر، ممکن است در میان فعالان درگیر در این حوزه ها در باره مسائل گوناگون مربوط به این خواست ها، اختلاف نظرهایی بروز کند و نظرات مختلفی شکل بگیرد. اما سازمان در باره این اختلاف نظرها نیز مجبور به موضع گیری نخواهد بود و تمام این نظرات تا آنجا که خواست کلی بیان

شده در برنامه را رد نکرده یا زیر سوال نبرده اند، نظراتی در راستای موضع سازمان تلقی خواهند شد. البته ممکن است شکل گیری همین نظرات مختلف (افراد) در باره چگونگی دست یابی به خواست واحد (سازمانی) در مرحله ای از فعالیت جمعی سازمان، موضع گیری سازمانی را اجتناب ناپذیر سازد. در آن صورت و تنها در آن صورت، سازمان علاوه بر آن چند خط مربوط به مثلاً حق آموزش در برنامه، موضع دیگری هم که خصلت تکمیلی خواهد داشت، اتخاذ خواهد کرد.

در هر حال، برخلاف ادعای رفیق تقی روزبه، نوشته های مدافعان موضع رسمی سازمان "در قلمرو اندیشه و نگارش" به معنای "هیچ و مطلقاً هیچ" نخواهند بود؛ همان طور که نوشته های مخالف موضع سازمان نیز معلوم نیست حاوی مطالب بکر و با ارزشی باشند.

فرد نوآور و جمع شریعت مآب. رفیق تقی روزبه مدعی است سازمانی که روی مصوبات خودش بایستد، به وسیله "جهان ... آکنده از پوشش های تازه و رویدادهای غیر قابل پیش بینی" غافل گیر می شود. و توصیه می کند که "باید رابطه خلاق و منعطف تری را با جهان بیرون برقرار ساخت". و ایجاد رابطه خلاق را هم از طریق قرار ندادن نوشته های فردی مربوط به "مسائل نو و مستحدثه" در زیر عنوان "دیدگاه" ممکن می بیند. بگذارید ببینیم این ادعا چقدر قابل دفاع است.

اولاً حتی بدترین شق ممکن (از نظر رفیق تقی روزبه) مشکلاتی را که او گمان می کند، به بار نمی آورد. فرض کنیم حادثه تازه ای روی می دهد که سازمان سیاسی مورد نظر ما را کاملاً غافلگیر می کند. افراد فرهیخته ای مانند رفیق تقی روزبه بلافاصله دست به قلم می برند، مسأله را حل می کنند و نوشته شان (به خاطر ناهمخوانی با یکی از مصوبات موجود سازمان) در ستون دیدگاه منتشر می شود. نتیجه؟ نوشته مربوطه که به صورت علنی منتشر شده، خوانده می شود و (به خاطر پاسخ درستی که به مسأله داده) چه در بیرون از سازمان و چه در درون آن، طرفدار پیدا می کند و احتمالاً در نهایت، سازمان را هم به حقانیت خود متقاعد می سازد. این که چیز بدی نیست. خود حادثه به سازمان یاد می دهد که هم در باره علل غافل گیر شدنش و هم در باره داوری غلط اش تأمل کند و مهم تر از آن، به ارزش رفیقی که برخلاف اکثریت پاسخ درستی به مسأله داده پی ببرد. ممکن است گفته شود که اگر مقاله مربوطه در ستون دیدگاه قرار نمی گرفت، اعتبار سازمان کمتر آسیب می دید. اما به نظر من چنین نیست. اگر سازمانی یا فردی نظری دارد، دلیلی ندارد تا زمانی که نادرستی نظرش اثبات نشده، از آن دست بردارد. در هر حال اصولیت و صراحت به مراتب بهتر است تا سکان بریده در دست باد این سو و آن سو شدن.

ثانیاً برخلاف تصور رفیق تقی روزبه که جمع را مظهر شریعت مآبی تلقی می کند و فرد را قهرمان میدان تحلیل مشخص، قاعدتاً هر سازمان زنده ای وقتی با مسأله جدیدی روبرو می شود، برای پاسخ به آن، از مجموع نیروهای خود، و به ویژه نیروهای صاحب نظر در حوزه مربوطه، بهره می گیرد. بنابراین دلیلی ندارد سازمان در مقابل مسائل جدید گیج و در مانده باشد و این یا آن فرد به ابتکار شخصی برای نجات اش وارد میدان شوند. بهترین و مؤثرترین شیوه واکنش در مقابل مسائل جدید این است که سازمان به عنوان سازمان موضع پیدا کند و گزینه موضع گیری های فردی (از آنجا که برای سازمان تعهدآور نیستند) نمی توانند گرهی از کار او بگشایند. ممکن است گفته شود که مدت ها وقت لازم است تا سازمان بتواند نظری در مقابل حادثه جدید پیدا کند. در حالی که چنین نیست. هر سازمان برخوردار از یک کمیته هدایت کننده منتخب، به سرعت می تواند به یک موضع جمعی دست یابد. البته رفیق تقی روزبه چنین سازمانی را قبول ندارد و آن را یک سیستم سلسله مراتبی بورژوازی می داند. تصادفی نیست که او به تحلیل های فردی دخیل می بندد.

ثالثاً برخلاف تصور رفیق تقی روزبه، نه مسائل "نو و مستحدثه" غالباً یک سازمان زنده و در ارتباط فعال با دنیای بیرون را غافلگیر می کنند و نه غالب نوشته های فردی اعضای سازمان در باره مسائل "مستحدثه" با مواضع رسمی آن ناهمخوان می شوند. به عبارت دیگر، نوشته های فردی اعضای هر سازمان زنده غالباً با مواضع سازمان همخوانی دارند. بنابراین دلیلی ندارد که زیر عنوان "دیدگاه" منتشر شوند و فقط آن نوشته هایی که با مواضع سازمان ناهمخوانی دارند، زیر چنین عنوانی جا می گیرند.

۳
رفیق تقی روزبه ظاهراً مخالف ستون "دیدگاه" نیست، بلکه فقط مخالف معیارهای موجود درباره آن است. معیارهای پیشنهادی او همان "سه مولفه" هستند که قبلاً به آنها اشاره کرده ام: "مبارزه برای سوسیالیسم

از امروز (وبه مثابه آلترناتیو نظام سرمایه داری) و مبارزه علیه نظام سرمایه داری و امپریالیسم، مبارزه برای آزادی های بی قید و شرط سیاسی، مبارزه علیه ارتجاع جمهوری اسلامی و سرنگونی انقلابی آن". البته انتخاب این "سه مولفه" به عنوان "عام ترین و اساسی ترین مولفه های سوسیالیست های رادیکال و آزادیخواه" خیلی چیزها را در باره ذهنیت رفیق تقی روزبه و آلترناتیو مورد نظر او نشان می دهد. مثلاً (اگر این پیشنهادی اندیشیده شده باشد که قاعدتاً هم باید چنین باشد) معلوم نیست چرا در کنار آزادی های بی قید و شرط سیاسی، از دموکراسی نام برده نمی شود؟ برای این که پای دولت به میان می آید؟ راستی اگر عده ای از "برادران مسلمان" یا "خواهران سوسیالیست" مخالف با رفیق تقی روزبه (در "جامعه مدنی" رها شده از چنگ جمهوری اسلامی یا در جامعه سوسیالیستی مورد نظر او) مزاحم آزادی بیان او شدند، چه کسی باید آنها را سر جایشان بنشانند و از آزادی او دفاع کند؟ آیا آزادی های فردی بدون دموکراسی (یعنی بدون دولت) می توانند یا بگیرند و پابرجا بمانند؟ بگذاریم! چون اینجا قصد پرداختن به جامعه آلترناتیو مورد نظر او را ندارم. بلکه می خواهم فقط به معنای تشکیلاتی معیار پیشنهادی او بپردازم.

بدیهی ترین و بی واسطه ترین معنای تشکیلاتی پذیرش این "سه مولفه" پیشنهادی رفیق تقی روزبه به عنوان معیار طبقه بندی نوشته های فردی این است که اولاً برنامه سازمان و نیز همه مصوبات سیاسی و تاکتیکی کنگره های آن را به عنوان اسناد تعهدآور کنار بگذاریم. ثانیاً به سیستم تبعیت تشکیلاتی پایان بدهیم. البته چنین سازمانی می تواند در روی کاغذ برنامه و اساسنامه هم داشته باشد و قطعنامه های پر آب و تابی از طرف کنگره ها و حتی کمیته مرکزی خود صادر کند، اما حق ندارد از نوشته های فردی ناهمخوان با آنها تبری کند. ممکن است رفیق تقی روزبه با این نتیجه گیری من مخالف باشد و بگوید او چنین حرفی نزده است. اما من فکر می کنم این نتیجه گریز ناپذیر طرح پیشنهادی اوست. زیرا او می گوید جز در ناهمخوانی با سه مورد بالا، هیچ نوشته ای را نباید زیر عنوان "دیدگاه" قرار بدهیم و گرنه نویسنده آن را به عضو رادیکالی سازمان تبدیل کرده ایم. با این نگرش، اگر کمیته مرکزی با هیأت سردبیری سایت از موضع اعلام شده در یک نوشته فردی اعلام تبری کند، نه تنها نویسنده آن را ناتی انتی اعلام کرده، بلکه عملاً از سازمان بیرون رانده است. در سازمانی که ستون آزاد به دشنام تبدیل شود، اعلام نظر سازمان در باره یک موضع ناهمخوان فردی آیا می تواند چیزی کمتر از فتوای ارتداد تلقی شود؟

همچنین رفیق تقی روزبه جز "سه مولفه" طلایی اش همه اختلافات مربوط به مسائل دیگر را جزئی و بی اهمیت قلمداد می کند. "پرسش این است که اگر مسئولیت یک نوشته را بعهده خود نویسنده می گذاریم، چه اشکالی دارد اگر فرض نظرا و در مورد حوادث جاری و روزمره و فاقد اهمیت تعیین کننده (ونه مواضع عمومی و پایه ای سازمان) با مواضع سازمان مخالف باشد، چرا باید به ستون دیدگاه برده شود؟" در اینجا او هر چند راجع به مسائل جاری صحبت می کند، ولی هر چیزی جز "مواضع عمومی و پایه ای سازمان" (که از نظر خودش همان "سه مولفه" هستند) را "فاقد اهمیت تعیین کننده" اعلام می کند. به عبارت دیگر، حتی مسائل مربوط به برنامه و استراتژی سوسیالیستی از نظر او "فاقد اهمیت تعیین کننده" اند. اما بگذارید برای روشن شدن قضیه "پرسش" را فقط روی همان "حوادث جاری و روزمره"، یعنی مسائل مربوط به تاکتیک متمرکز کنیم. آیا مسائل تاکتیک مسائل بی اهمیتی هستند؟ به نظر من، تشکیلاتی که مسائل تاکتیک را بی اهمیت تلقی کند، مسلماً نمی تواند اراده معطوف به اقدام جمعی سازمان بدهد؛ چنین تشکیلاتی هر چه باشد، قطعاً کشمکش سیاسی نیست و حتی فراتر از آن، نمی تواند ادعای موجودیت سیاسی بکند. رفیق تقی روزبه درست در میانه بحثی که برای نشان دادن اهمیت "مسائل نو و مستحدثه" گشوده، این مسائل را "فاقد اهمیت" قلمداد می کند؛ او در همان حال که می پذیرد سازمانی بدون واکنش در برابر مسائل جاری نمی تواند یک سازمان زنده و پویا باشد، داشتن موضعی تشکیلاتی در باره این مسائل را جزئی و بی اهمیت می نامد! این تناقض گویی را چگونه باید توضیح داد؟ پاسخ روشن است: بنیادگرایی اندیویدوالیستی او عامل اقدام رهاکننده و روشنگر در جریان توقف ناپذیر مسائل عملی را در فرد "آزاد" از هر نوع تعهد جمعی جستجو می کند. مجموعه این فردهای "آزاد" فقط می توانند در کلی ترین مسائل نظری فاقد ارتباط مستقیم با مسائل عملی بیکارهای طبقاتی اشتراک داشته باشند.

اما نگاهی کوتاه به وظایف عملی "سه مولفه" پیشنهادی رفیق تقی روزبه نیز خالی از فایده نیست. او برای آنها دو وظیفه عملی قائل است:

متحد کردن همه "سوسیالیست های رادیکال و آزادیخواه" و فراهم آوردن "یک شاخص عینی" برای طبقه بندی مقالات فردی. اما به نظر من، هر دو وظیفه بیش از آن که بتوانند وظیفه ای واقعی داشته باشند، بر قامت نظرات رفیق تقی روزبه دوخته شده اند.

وظیفه اول - "سه مؤلفه" پیشنهادی به جای متحد کردن هواداران سوسیالیسم، در بهترین حالت دعوتی خواهد بود برای اتحاد فردهای "آزاد" طرفدار سازماندهی "جنبشی - شبکه ای" و البته مخالف با هر نوع سازماندهی مبتنی بر سیستم تبعیت (اقلیت از اکثریت، فرد از جمع و ...). این الکترون های آزاد به احتمال خیلی زیاد نخواهند توانست برای گسترش سازماندهی "جنبشی - شبکه ای" کار مفیدی انجام بدهند، ولی مسلماً در ضدیت با سازمان های موجود چپ و مترقی (از احزاب گرفته تا اتحادیه های کارگری) و نیز ضدیت با دولت کارگری، کوشا خواهند بود. بنابراین به جرأت می توان گفت که نقدترین وظیفه عملی "سه مؤلفه" طلایی، نه ایجاد اتحاد، که ایجاد شکاف میان هواداران سوسیالیسم است. اما اتحاد خود آنها چه می شود؟ تردیدی نیست که هر فرد "آزاد" از هر نوع تعهد جمعی به گریزه هم که شده در می یابد که "یک دست صدا ندارد". بنابراین شروع می کند به راه اندازی اتحادی با دیگران. اما چنین اتحادی بیش از هر چیز دیگر، باید همچون منجبینی باشد برای پرتاب فرد "آزاد" به وسط صحنه؛ جمع فردهای "آزاد" به طور اجتناب ناپذیر باید جمع "شخصیت" ها باشد که در آن همه باهم برابری و البته بعضی ها "برابتر". میانی اتحاد (که همان "سه مؤلفه" طلایی باشد) همان قدر متحد کننده چنین جمعی خواهد بود که کلمه توحید (قولوا لا اله الا الله تفلحوا) متحد کننده پیروان دین محمدی است. زیرا "سه مؤلفه" نمی تواند آنها را روی تعریفی از سوسیالیسم متحد کند، بلکه فقط روی کلمه "سوسیالیسم" متحد می کند و این کلمه در ذهن هر یک از این فردهای "آزاد" معنای متفاوتی دارد.

وظیفه دوم - سه مؤلفه پیشنهادی به جای فراهم آوردن "یک شاخص عینی" برای طبقه بندی مقالات فردی، دقیقاً به وسیله ای برای اعمال سلیقه های فردی تبدیل می شود. به این دلیل ساده که بیش از حد، کلی و تفسیر بردار است. مثلاً فرض کنید کسی مطلبی نوشته در دفاع از حزبیت و ضرورت تبعیت اقلیت از اکثریت. این نوشته را باید در راستای سوسیالیسم تلقی کرد یا در مابینت با آن؟ اگر اولی است، چرا رفیق تقی روزبه تبعیت اقلیت از اکثریت را بورژوازی می نامد؟ اگر دومی است، چرا نفی این اصل جزو "عام ترین و اساسی ترین مؤلفه های سوسیالیست های رادیکال و آزادیخواه" نیامده است؟ مثالی دیگر: اگر کسی در رد پیکار طبقاتی پرولتاریا به عنوان موتور گذار تاریخی به سوسیالیسم مطلبی بنویسد، باید آن را در راستای سوسیالیسم دانست یا نه؟ جواب مثبت به این سوال خود دلیلی بر گسست "سوسیالیست های رادیکال و آزادیخواه" از اکثریت قریب به اتفاق هواداران سوسیالیسم در سراسر جهان خواهد بود. و جواب منفی، طرح این سوال را گریز ناپذیر خواهد کرد که چرا تعهد به پیکار طبقاتی پرولتاریا جزو "عام ترین و اساسی ترین مؤلفه های سوسیالیست های رادیکال و آزادیخواه" نیامده است؟ و البته جواب های خود رفیق تقی روزبه به این سوال های ناگزیر مشکلی را حل نخواهد کرد، چرا که معنای "یک شاخص عینی" این است که مستقل از پیشنهاد کننده آن کاربرد داشته باشد و گرنه چیزی شبیه نامه های ملاتصیرالدین خواهد بود که برای خواندن و فهمیدن آنها خود ملا باید حضور می داشت.

پنجم - رابطه مطالب گفتاری و نوشتاری

سؤال ششم رفیق تقی روزبه در باره رابطه مطالب گفتاری و نوشتاری است. حرف او این است که اگر قبول کنیم که دیوار چینی محتوای تبلیغات گفتاری و کتبی وجود ندارد؛ حساسیت روی مطالب کتبی منتشر شده در سایت سازمان بی معاست و نشانه یک بام و دوهوا در معیارهای ما. زیرا روشن است که ما نمی توانیم مطالب گفتاری را (در رادیو و تلویزیون) کنترل کنیم.

این استدلال به چند دلیل نادرست است:

۱ - بدیهی است که یک بام و دوهوا غیر قابل دفاع است و تفاوتی در مقررات ناظر بر محتوای مطالب نوشتاری و گفتاری نباید وجود داشته باشد. همه تریبون های سازمان باید در خدمت پیشبرد سیاست های مصوب آن باشند و گرنه چرا باید نیرو و امکانات خودمان را وقف تریبونی بکنیم که سیاست های ما را پیش نمی برد؟

۲ - تفاوت ناگزیر در نحوه پیشبرد سیاست های سازمان در تبلیغات صوتی و تصویری با تبلیغات نوشتاری، به معنای این نیست که در رادیو و تلویزیون نمی شود با قاطعیت و صراحت خط سازمان را پیش برد. نگاهی به چگونگی کار هزاران ایستگاه رادیویی و تلویزیونی کوچک و

بزرگ در چهار گوشه جهان کافی است تا بفهمیم و یاد بگیریم که چگونه گردانندگان آنها سیاست های خودشان را پیش می برند.

۳ - دلیل اصلی رفیق تقی روزبه در باره غیر قابل کنترل بودن مطالب گفتاری چیزی نیست جز چشم بستن آشکار به تمام تجارب ژورنالیسم رادیویی و تلویزیونی. او می گوید: "عرصه گفتاری ضرورت واکنش فی البداهه و غیرپیشنی و درعین حال دشوار به لحاظ مهارکردن ازپیش رابه نمایش میگذارد." آیا واقعاً این طور است؟ نه. اولاً مطالبی که افراد در رادیو و تلویزیون بیان می کنند، در غالب موارد، از پیش اندیشیده و آماده شده اند و در هر حال "واکنش فی البداهه" نیستند. شاید رفیق تقی روزبه دارد در باره کلمات و جمله بندی ها صحبت می کند؟ آری کلمات و جملات در زبان شفاهی دقت زبان کتبی را ندارند، اما در عین حال زبان شفاهی از جهاتی غنی تر از زبان نوشتاری است. در هر حال بحث در باره محتوای یک گفتار است، نه ضرورتاً تک تک کلمات و جملات آن. ثانیاً گفتار برخلاف نوشتار، معمولاً در حضور دیگران بیان می شود و مخصوصاً غالب مطالب گفتاری در رادیو و تلویزیون به صورت مصاحبه، گفتگو یا میز گرد هستند، یعنی مجری رادیو یا تلویزیون که قاعدتاً باید مدافع سیاست های مصوب سازمان باشد، یک طرف آن محسوب می شود و می تواند در جریان صحبت مداخله کند و از طریق طرح سوال یا انتقاد مستقیم از نظرات بیان شده، در محتوای صحبت اثر بگذارد. به عبارت دیگر، برخلاف تصور رفیق تقی روزبه، مدافع یا مدافعان خط سازمان می توانند با استفاده از خصلت منعطف زبان شفاهی، درست در میانه گفتگو، در تک تک محورهای بحث مداخله کنند، چیزی که در مورد مطلب نوشتاری ممکن نیست.

۴ - بر خلاف ادعای رفیق تقی روزبه، کنترل گردانندگان رادیو و تلویزیون بر مطالب آنها آشکارا بیشتر از کنترل مسوولان سایت براین تریبون سازمانی است. زیرا اولاً در رادیو و تلویزیون، تهیه کنندگان برنامه ها هستند که تصمیم می گیرند با چه کسانی و در باره چه موضوعاتی صحبت کنند، در حالی که در سایت سازمان معمولاً هر عضوی خود، بدون دعوت کسی تصمیم می گیرد در باره موضوعی که مهم می داند، مطلبی بنویسد. من تا به حال نشنیده ام که یکی از اعضای سازمان نواری را خودش پر کرده و خواهان پخش آن از رادیو یا تلویزیون شده باشد. شاید هم اطلاعات من ضعیف است؟ در آن صورت بهتر است رفیق تقی روزبه مرا از اشتباه در بیاورد. ثانیاً در رادیو و تلویزیون نوعی نخیه گرایی عمل می کند، در حالی که در سایت سازمان چنین نیست. زیرا گردانندگان رادیو و تلویزیون برای گفتگو و میز گرد و غیره معمولاً به سراغ کسانی می روند که در موضوع مورد نظرشان به اصطلاح "صاحب نظر" و "مطلع" باشند. و حتی از این فراتر، شناخته شدگی افراد نیز عامل مهمی در انتخاب آنها برای گفتگو در باره این یا آن موضوع است. بعضی از این ملاحظات شاید اجتناب ناپذیر باشد. زیرا همان طور که پیشتر یادآوری کرده ام، در هر رسانه ای که مدیریت منابع کمیاب با برجستگی بیشتری مطرح باشد، ضرورت گزینش و بنابراین قدرت گزینش گران آن برجستگی بیشتری پیدا می کند. در رادیو و تلویزیون محدودیت زمانی عامل تعیین کننده ای است و به همین دلیل گردانندگان آنها سعی می کنند الویت های سیاسی خود را با دقت و سخت گیری بیشتری پیش ببرند، در حالی که در رسانه های مجازی چنین محدودیت حادی وجود ندارد. مسلم است که نشریه چاپی (حتی امروز) نمی تواند همان قدر در مورد مطالب ستون آزاد دست و دل باز باشد که سایت انترنتی.

.....

ششم - تجربه عملی تاکتونی ما

سؤال هفتم رفیق تقی روزبه ناظر است به تجربه تاکتونی ما در مورد طبقه بندی مطالب. او این تجربه را "علی رغم وجود برخی کاستی ها و نا روشنی ها" در مجموع مثبت ارزیابی می کند و مشکل را فقط در پاره ای ابهام ها در معیار تفکیک میان نوشته های فردی همخوان و ناهمخوان با مواضع سازمان می بیند.

به نظر من این ارزیابی رفیق تقی روزبه از پراتیک ما تعارفی بیش نیست. دلیل من هم پراتیک خود او در همین یکی دو سال اخیر است. پراتیک او نشان می دهد که او پراتیک سازمان ما را تا زمانی که مقاله ای از او در زیر عنوان دیدگاه قرار نگرفته بود، مثبت می دانست؛ ولی بعد از آن او به هر کاری دست زده تا آن را به هم بریزد. او قبلاً نه تنها مخالف ستون دیدگاه نبود و نه تنها ابهامی در معیارهای ناظر بر آن نمی دید، بلکه به عنوان یکی از اعضای کمیسیون سایت، بارها نظر می داد که این یا آن مقاله در ستون دیدگاه گذاشته شود. فریاد او هنگامی بلند شد که مقاله ای از خود او را در ستون دیدگاه قرار دادند. چه فریادی! فحش

مصاحبه با وکیل آرش رحمانی پور: از اعدام شوکه شدم، نه وکیل و نه خانواده اش خبر داشتند

کمپین بین المللی حقوق بشر در ایران: سحرگاه روز پنج شنبه دو تن از زندانیان سیاسی در ایران به نام های محمدعلی زمانی و آرش رحمانی پور پس از تایید حکم اولیه اعدام توسط دادگاه تجدیدنظر تهران به دار اویخته شدند. با آنکه طبق آیین نامه اجرای احکام در جریان اجرای حکم باید وکیل ویاوکلا و خانواده متهم حضور داشته باشد، نه خانواده و نه وکیل از اجرای چنین حکمی اطلاع داشتند. کیفرخواستی که علیه این دو متهم به عنوان مبنای صدور حکم اعدام قرار گرفته بود توسط سعیدمرتضوی دادستان وقت تهران مطرح شده بود این درحالی است که خود سعید مرتضوی هم اکنون یکی از متهمان پرونده دستگیری های بعد از انتخابات است.

نسرین ستوده وکیل آرش رحمانی نیا گفت: «پدر آرش حتی تا امروز ظهر در تماس تلفنی که با من داشت از اجرای حکم اطلاع نداشت. این نشان می داد که نه تنها حکم مخفیانه اجرا شده است بلکه حتی پس از اجرا هم خانواده را در جریان قرار ندادند. تمام این تشریفات در مورد موکل آقای رحمانی پور نادیده گرفته شد تا به سرعت برق و باد اعدام شود و فقط پس از اجرای حکم خبر را در رسانه ها اعلام کردند.»

ستوده وکیل آرش رحمانی پور ساعاتی پس از اعدام موکلش با کمپین گفت: «من از خبر اعدام ناگهانی وی شوکه شدم. به موجب قانون هیچ حکمی قبل از ابلاغ قابلیت اجرا ندارد. این حکم مخفیانه صادر شد و مخفیانه دور از کسانی که باید اطلاع داشته باشند برای اجرا رفت و پس از اجرا پایگاه اطلاع رسانی دادسرا آن را اعلام کرد. هیچ دلیلی جز ایجاد رعب و وحشت در این پرونده برای صدور حکم آرش وجود نداشت. آرش در فروردین سال جاری و دومه قبل از انجام انتخابات و در منزل خودش بازداشت شد و در زمان دستگیری بیش از ۱۹ سال نداشت. بسیاری از اتهاماتی که علیه آرش مطرح شد مربوط به زمانی بود که کمتر از ۱۸ سال داشت.»

بنابراین به طور قطع و یقین پرونده آرش از پرونده های اعدام های زیر ۱۸ سال است که اعلام شده و این بار اعدام زیر ۱۸ سال از بین متهمان سیاسی قربانی گرفت.

آرش در تنها ملاقاتی که من به مدت ربع ساعت با وی داشتم به من گفت که در دو تا بازجویی خواهرش را رویرو و گداشته اند و گفتند که اگر می خواهد آزاد شود باید به اعتراف هایی که از او درخواست می شود اقرار کند. همین طور به من به عنوان وکیل انتخابی آرش هرگز اجازه شرکت در محاکمه داده نشد.

پایگاه اطلاع رسانی دادرسی عمومی و انقلاب تهران با انتشار خبری نوشته است: احکام ۹ نفر دیگر از محکومان اغتشاشات ماه های اخیر نیز در مرحله تجدیدنظرخواهی است که در صورت قطعی احکام صادره، طبق مقررات نسبت به اجرای حکم اقدام خواهد شد. اتهام محاربه و تلاش برای براندازی نظام جمهوری اسلامی و عضویت در گروهک مسلح ضد انقلابی انجمن پادشاهی ایران و گروهک تروریستی منافقین، از جمله اتهامات افراد یاد شده مطرح شده است.

ستوده با توجه به نقش سعیدمرتضوی و لزوم بازبینی در چنین پرونده هایی به دلیل اتهاماتی که هم اکنون در گزارش مجلس علیه وی وارد شده گفت: «من که یک بار اجازه مطالعه پرونده را پیدا کردم متوجه شدم که اساسا قرار مجرمیتی در پرونده نیست. دوم آنکه کیفرخواست آرش در یک روند غیرمعمول توسط آقای مرتضوی که در آن زمان دادستانی تهران را به عهده داشت امضا شده بود. اگر پرونده اتهامی آقای مرتضوی در دادرسی انتظامی قضات به موجب گزارش کمیته ویژه مجلس در جریان است، بنابراین باید جلوی اجرای کلیه احکامی که به استناد کیفرخواست صادره توسط ایشان صادر شده جلوگیری شود.»

من از این فرصت استفاده می کنم و نگرانی خودم را نسبت به بقیه احکام اعدامی که صادر شده اعلام می کنم. نسبت به موکل خود آقای رضا خادمی و نسبت به اجرای حکم یعقوب پرکار طبیعی است که جامعه باید هوشیار باشد و من نگران اجرای حکم اعدام در مورد موکلانم هستم.»

ستوده در پایان گفت: «فکر می کنم این احکام تنها برای ایجاد رعب و وحشت صادر شده بود. پس از ماجرای عاشورا و ترسی که در حاکمیت ایجاد شد به صورت عجولانه به اجرای این احکام رو آوردند و شبانه روز قضات را به صدور احکام سنگین تشویق و موظف می کردند. حتی طرحی را گفتند به مجلس می بریم که به موجب آن در ظرف پنج روز احکام اعدام قابلیت اجرا پیدا کند. ۸ بهمن ۱۳۸۸

نامه او به رفیق هم سنگرش که جرأت چنین کاری را کرده بود ، نقطه عطفی بود در تاریخ سازمان ما و نیز نقطه آغاز همین بحرانی که اکنون گریبان مان را گرفته است. اعتراض او نخست ، موردی بود (یعنی که چرا من؟) و حتی وقتی مسوول نشریه در رابطه با اعتراض او ، از کمیته مرکزی وقت خواست که تفسیری از مقررات موجود به دست بدهد، او که در آن موقع عضو کمیته مرکزی هم بود ، گویا شخصاً جمع بندی نظر مرکزیت را به عهده گرفت که محصول اش مصوبه کمیته مرکزی دوازدهم ، به تاریخ ۲۸ نوامبر ۲۰۰۷ است (که به نظر من هر چند با قطعنامه کنگره اول ناهمخوانی هایی دارد ، ولی اگر به قانونیت تشکیلاتی پای بند باشیم ، تا زمانی که از طرف کنگره یا کمیته مرکزی ملغی نشود ، همچنان اعتبار قانونی دارد). اما در گرماگرم بحران ناشی از فحش نامه، رفیق تقی روزبه از اعتراضات موردی فراتر رفت و خود مقررات مصوب موجود را زیر حمله قرار داد. ولی مهم خود مخالفت با مقررات نبود ، چرا که هرکسی حق دارد از هر مصوبه ای انتقاد کند و از مجاری دموکراسی تشکیلاتی خواهان تغییر آن باشد. مسأله از آنجا به وجود آمد که او اصلاً مخالف اجرای مدلول مصوبات موجود در باره نوشته های ناهمخوان با مواضع رسمی سازمان گردید و به طرق گوناگون تلاش کرد آنها را فاقد اعتبار نشان بدهد. نمونه ای از تلاش های او را در همین نوشته او در ذیل مسأله هفتم می توان مشاهده کرد. رفیق تقی روزبه در اینجا به نوار چرخانی متوسل شده است که در بالای سایت دیده می شود:

« به سایت سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) خوش آمدید. سایت راه کارگر مجموعه ای است از سایت های کارگری، زنان، صوتی، ضد سرمایه داری، تجدید آرایش چپ و تمامی مطالب ارسال شده به سایت راه کارگر، در صورتی که در چارچوب مفهوم وسیع چپ قابل گنجانند باشند، در سایت درج خواهند شد.»

او می گوید عبارت "چارچوب مفهوم وسیع چپ" در این نوار چرخان نشان می دهد که معیار کلیدی ما همین بوده است. اما چنین استدلالی بسیار عجیب و مغالطه آمیز است ، به چند دلیل:

اولاً باید دید این نوار چرخان از کجا آمده است؟ آیا نوشته روی آن مصوبه کنگره یا کمیته مرکزی سازمان است؟ پاسخ منفی است. بنابراین حتی اگر نوشته روی نوار چرخان دقیقاً همان چیزی را بگوید که رفیق تقی روزبه ادعا می کند ، باز هم نمی تواند در مقابل مصوبات کنگره سازمان سندیت و اعتبار داشته باشد.

ثانیاً در نوشته یاد شده ، عبارت "چارچوب مفهوم وسیع چپ" معیاری است برای "قابل گنجانند" در سایت ، ولی به هیچ وجه ناظر بر ستون دیدگاه نیست. در حالی که بحث رفیق تقی روزبه اصلاً در باره قابلیت گنجانده شدن در سایت نیست. این تفاوت آشکارتر از آن است که کسی متوجه اش نشود.

ثالثاً اگر وعده داده شده در نوار چرخان را یک تعهد مشخص تلقی کنیم ، مسلماً نه قابل اجراء است و نه تاکنون اجراء شده است. آیا رفقای ما همه نوشته های رسیده از چپ ها را در سایت آورده اند؟ نه. و نمی توانستند هم بیاورند ، زیرا انجام چنین کاری توان و فرصتی می خواهد که از امکانات ما بسیار فراتر می رود. بعلاوه ، حتی اگر می خواستند و می توانستند آن را اجرا کنند ، باز هم داور نهایی برای تشخیص این که چه چیزی در "چارچوب مفهوم وسیع چپ" می گنجد یا نمی گنجد ، مسلماً مسوول (یا مسوولان) سایت می بودند.

با توضیحاتی که دادم ، در پایان می خواهم یادآوری کنم که اگر مبنای درک رفیق تقی روزبه از سازمان همان چیزی باشد که در مقاله مورد بحث ما بیان شده است ، بی هیچ اغراق باید آن را "ته سازمان" بنامیم.

.....
توجه ! علاوه بر مقاله اختلافات ما :

۱ - گزارش مستند از جریان بحران و انشعاب در سازمان کارگران انقلابی ایران- راه کارگر.

باضافه ضمامن آن . (هینت اجرایی سازمان راه کارگر)

۲ - الگوی سازمان ما و آنچه طرفداران نه تشکیلات خواهان آن هستند. - روین ماکاریان

۳ - در نقد دیدگاه های طرفداران نه تشکیلات - رضا سپید رودی.

را میتوانید در سایت <http://www.rahekgar.de> ملاحظه نمایند.